راشد الغنوشی

سیدهادی خسروشاهی

# مسأله فلسطین

# و

# ماهیت طرح صهیونیسم

# یادداشت

چند تحلیل سیاسی را که در این کتاب می خوانید در اوائل دهه هشتاد میلادی توسط برادر مجاهد، استاد شیخ راشد الغنوشی، رهبر حرکت اسلامی تونس، به عنوان تحلیل های «درون تشکیلاتی» برای مطالعه کادرهای حرکت اسلامی، نوشته شده است.

این تحلیل ها، همانوقت ها که من در ایتالیا اقامت داشتم، به دستم می رسید ولی چون حرکت «الاتجاه الاسلامی» تحت فشار شدید رژیم مزدور و ارتجاعی «حبیب بورقیبه» بود، ترجمه و نشر آنها صلاح به نظر نمی رسید، به ویژه که استاد راشد الغنوشی، خود به علت هواداری علنی از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن، امام خمینی (قدس سره) تحت تعقیب قانونی (!!) بود...

این تحلیل ها که به تناسب حوادث منطقه نوشته شده، با توجه به نقش مثبت سازمان آزادیبخش فلسطین در آن دوران ها، بظاهر لحن دفاع از سازمان را دارد، ولی، تحلیل های بعدی، که پس از آغاز سازشکاری رهبری پترو ـ دلار فلسطینی نوشته شده، روشنگر حقایق و افشاگر ماهیت ماکیاولیستی سیاست بازان فلسطینی است.

****

... در این اواخر مطالب کتاب، نخست به عربی و تحت عنوان: «قضیة فلسطین بین مفترق طریقین» و با امضای مستعار: «الاستاد معاذ صابر» منتشر گردید، اما ترجمه ترکی آن، در ترکیه ـ استانبول ـ با نام خود استاد منتشر شد که ظاهراً بدون موافقت استاد راشد بود و روی همین اصل ما ترجمه فارسی را پس از کسب اجازه از خود برادر راشدالغنوشی، به نام خود وی منتشر می سازیم.

****

... متن عربی و ترجمه ترکی آن، فاقد دو سه فصل اخیر است که یکی سخنرانی استاد در «کنفرانس اسلامی فلسطین» ایراد شده است و دیگری در میز گرد «اندیشه های امام درباره فلسطین» ـ هر دو در تهران ـ و سومی ترجمه گفتگویی است; با برادر راشد که در روزنامه «العقیده» چاپ الجزایر درج شده است...

مجموعه این مباحث، دیدگاههای حرکت اسلامی تونس را درباره: فلسطین، اسراییل، ارتجاع عرب، انتفاضه و انقلاب اسلامی ایران نشان می دهد و با توجه به اینکه استاد راشد الغنوشی، هم اکنون به عنوان یک تبعیدی، ظالمانه در خارج از میهن خود بسر می برد، بی تردید نشر آن می تواند روشنگر ماهیت رژیم فاشیستی سرهنگهای حاکم بر تونس نیز باشد...

به امید پیروزی حق بر باطل... و آغاز حاکمیت اسلام در تونس... و آزادی قدس و فلسطین...

قم: مهرماه ۱۳۷۰
سیدهادی خسروشاهی

**راشد الغنوشی**

# مسأله فلسطین
# بر سر دو راهی

**«برخی از سران عرب ـ بی تردید ـ می توانند به بیت المقدس اشغالی بروند، ولی این امر چیزی را تغییر نمی دهد، زیرا همواره مسلمانی خواهد بود که برای نابودی خائنان به پا خیزد. من تکرار می کنم که ما هرگز این موجود بیگانه را در منطقه نخواهیم پذیرفت. اسراییل یک غدّه سرطانی واقعی است که در کالبد جهان عرب بوجود آمده است. من بسیار خوشبین هستم، زیرا مسأله به نظر من مسأله حداکثر بیست سال است!»**

احمد بن بلا[1]

---

۱– «ژون آفریک» ۱۹۸۲/۹/۱۵

# چارچوب تاریخی مشکل فلسطین

در آن زمان که دورانی از دروان های تمدن اسلام با غروب آفتاب عثمانی ها واپسین دم زندگی خود را می گذراند، تمدن غرب بر اثر یک سلسله انقلابهای ملی و علمی علیه ساختارها و مضامین فکری، سیاسی و اقتصادی ناهنجار، به بار نشسته بود. این تمدن جدید، آکنده از رغبت و تصمیم لجام گسیخته، برای تسلط برای همه چیز بود و برای دست گذاردن بر تمدنی خسته از سلطه استبداد و بریده از زندگی و غنوده در خوابی عمیق، نیاز به کوشش بسیار نبود و غرب به سرعت توانست باقیمانده ساختارهای فرسوده آن را برانداخته و ضمن استثمار و غارت منابع سرشار، توانائیهای آنرا نابود سازد.

در کشاکش ستیز میان قومیت ها در اروپا، بذر قومتی تازه ای فضای مناسب برای رشد را پیداکرده بود و این قومیت، «صهیونیسم» بود که در میان نبرد و فشار! رشد کرده و شیوه های مبارزه و خطوط فکری و دستآوردهای تمدن غرب را بطور اعم، جذب می نمود، یهودیان در اروپا طبقه نخبه روشنفکران به شمار می آمدند که در انقلاب علیه ساختارهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی سنتی، سهیم بودند. هنوز قرن نوزدهم به پایان نرسیده بود که قومیت صهیونیستی در مجموعه ای از سازماندهی، تشکیلات و رهبری های گسترده در سرتاسر جهان تبلور یافت و بویژه در اروپا طرحی در کنفرانس بال در سال ۱۸۹۷ به تصویب رسید که آنرا متحد کرده و هدف یهودیان را مشخص نمود که عبارت بود از تشکیل کشوری که یهودیان پراکنده را در فلسطین گِرد آورد بنحوی که در طول پنجاه سال، یهودیان تمامی نفوذ علمی، اقتصادی، تَبلیغاتی و سیاسی خود را با استفاده از همه شرایط و دگرگونی ها، برای تحقق آن هدف بکار گیرند. جنگ

جهانی اول پایان نیافته بود که یهودیان وعده تشکیل کشور قومی یهود در فلسطین را از بریتانیای کبیر! دریافت کردند، و پس از اینکه در تطمیع سلطان عبدالحمید عثمانی برای فروش سرزمین فلسطین به آنان ناکام ماندند، انگلیس با مشارکت ارتش شریف حسین ـ حکمران وقت حجاز ـ توانست عثمانی ها را از فلسطین بیرون کند. در سایه حمایت های انگلیس، دروازه های فلسطین به روی مهاجرت یهودیان گشوده شد. عربها از خلال قیامها و انقلابها در آوریل ۱۹۲۰ و مه ۱۹۲۱ و اُگست ۱۹۲۹ مخالفت خود را با وعده بلفور و مهاجرت یهودیان ابراز داشتند. این قیامها زمینه ساز انقلاب بزرگ سال ١٩٣٦ و ۱۹۳۹ گردید. برجسته ترین رهبران این مرحله شیخ عزالدین قسام بود. در واقع اگر دخالت انگلیس و کنار کشیدن حکمرانان عرب نبود رؤیاهای یهودیان بر اثر این قیامها نقش بر آب می شد... و بالاخره در نوامبر ١٩٤٧ سازمان ملل متحد قطعنامه شماره ۱۸۱ خود را مبنی بر تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و عربی! صادر کرد.

در ۱۵ مه سال ١٩٤٨ انگلیس پایان دوران قیمومت را اعلام کرد و همزمان با آن، سازمان جهانی صهیونیسم بر پایی کشور اسراییل را اعلام داشت.

ارتش های عرب وارد جنگ شدند، ولی در پی یک سری رسوائیها و خیانتهای رژیم های عرب، و پس از موافقت با آتش بس، عقب نشینی کردند و تمامی فداکاریهای گروهها و سازمان های فدایی مردمی چون سازمان اخوان المسلمین را بر باد دادند. تلخی شکست و نارضایتی مردم از خیانتهای رژیم های عرب به بروز قیامهای مردمی و کودتاهای نظامی انجامید که با ترور ملک عبدالله در بیت المقدس آغاز و با براندازی رژیم های پادشهای مصر و عراق و حکومت سوریه، تداوم یافت و رژیم ها و احزابی به قدرت رسیدند که شعار آزادسازی فلسطین را سر داده و خیانتهای گذشته را محکوم می کردند و می کوشیدند بر مبنای پایه های نوینی حکومت ها را بازسازی کنند و به سوی بلوک غرب که اسراییل را بوجود آورده بود گرایش نیابند و سرمایه داری را با گرایش های سوسیالیستی جایگزین کنند. در چنین شرایطی فلسطینی ها برای «بهره داری» از سوی احزاب و رژیم های عرب دستمایه خوبی شدند و در واقع همگان با مسأله فلسطین به سوداگری پرداخته و برای تحقق اهداف مورد نظر از آنها سود

می جستند، تا آنجا که فلسطینی بعثی یا قومی یا ناصریست و یا سوسیالیست از خلال کشمکش میان احزاب و رژیم ها با برادر فلسطینی خود می جنگید!.

احمد شقیری که سازمان آزادیبخش فلسطین را تشکیل داده بود نتوانست فلسطینی ها را از بند بهره کشی احزاب و رژیم ها برهاند و همراه آنان، فراتر از مرحله کار سیاسی آگاهی بخش سنتی، به سمت کار نظامی ـ سیاسی مستقل برود.

در سال ۱۹۵٦ اسراییل با هم پیمانی انگلیس و فرانسه سوسیالیست به کانال سوئز یورش برد. پیش از این ناصر، بر اثر فشار سازمان های چریکی اسلامی و فعالیتهای نظامی آنان در کانال سوئز علیه انگلیسها ـ که قرار بود در سال ۱۹٦۸ منطقه را ترک کنند ـ کانال را ملی کرده بود ولی آزمندی استعمارگران تازه کار روسی و آمریکایی برای جانشینی استعمارگران کهنه کار فرانسوی و انگلیسی، روسها و آمریکاییها را به اتخاذ موضعی قاطعانه علیه تجاوزگران واداشت که این امر آتش تجاوز را بظاهر خاموش ساخت. ولی اسراییل دست خالی باز نگشت زیرا عبدالناصر در یک توافق محرمانه با اعطای حق عبور و مرور از تنگه تیران و دریای سرخ به اسراییل موافقت کرد که برای اسرلییل بسیار حیاتی بود و بدین گونه،اسراییل توانست نفوذ سیاسی واقتصادی خود را در آسیا و شرق آفریقا گسترش دهد. ناصر همچنین موافقت کرد که یک نیروی بین المللی پاسداری از این حق را به عهده بگیرد!.

دشمنان ناصر در جهان عرب و بویژه بعثی ها، برای مخالفت با وی از این موافقتنامه بطور گسترده بهره برداری کردند. زمانی که ناصر برای ساکت کردن دشمنان خود تصمیم گرفت روزنه ای را که در مقابل اسراییل گشوده بود، ببندد و نیروهای بین المللی را بیرون کند، اسراییل که این حرکت را بمثابه اعلان جنگ به شمار آورد و بی درنگ تهاجم سهمگین خود را آغاز کرد (جنگ شش روزه اعراب و اسراییل در سال ۱۹٦۷) و از همان دقایق نخستین نیروی هوایی مصر که نیروی عمده این کشور بود، منهدم گردید.

پیش از آن، عنصر جدید و مهمی در مسیر رویدادها پدیدار شد که در سرنوشت منطقه تأثیر تعیین کننده ای برجای گذارد. در سال ۱۹٦۵ جنبش آزادیبخش فلسطین (فتح) آغاز انقلاب فلسطین را اعلام کرد. رژیم بعث سوریه به جنبش

اجازه داده بود تا با استفاده از خاک سوریه علیه اسراییل دست به عملیات چریکی بزند. در کنار این مبارزه طلبی، تبلیغات وسیعی علیه رژیم ناصر براه افتاد که وی را به ترسویی متهم می کرد. بدین ترتیب عملیات سازمان آزادیبخش عامل دیگری برای نزدیک ساختن موعد درگیری با اسراییل در سال ۱۹٦۷ بود که به نابودی ارتش مصر و اشغال شبه جزیره سینا و کرانه باختری و بیت المقدس و جولان انجامید.

در پی شکست اعراب در سال ۱۹٦۷، سازمان آزادیبخش توانست با استفاده از خاک اردن ـ بطور اخص ـ عملیات نظامی را علیه اسراییل اوج ببخشد، در حالی که مصر در سرتاسر جبهه کانال سوئز جنگ فرسایشی علیه نیروهای اسراییل به راه اندخته بود. از این رو، این دوران از دشوارترین دوران هایی بود که اسراییل در طول تاریخ خود با آن مواجه شده بود، امکان نداشت این تجربه ادامه یابد بدون اینکه خللی بر موجودیت صهیونیستی وارد نیاید، زیرا که کیان صهیونیستی با ابعاد محدود آن، تاب و توان تحمل جنگ دراز مدت را ندارد. در اینجا دخالت و طرح تعیین کننده آمریکا برای متوقف ساختن جنگ عربها علیه اسراییل و تبدیل آن به جنگ عربها علیه یکدیگر، پیش می آید. در واقع آمریکا آمد تا عربها را در مسیر بیراهه و خیانت و راه حلهای تسلیم طلبانه قرار دهد. طرح راجرز که جنگ علیه اسراییل را متوقف ساخت آغاز همین راه بود [۱]، تا رژیم ها برای تصفیه مقاومت فلسطین فرصت پیدا کنند. ابتدا کشتار معروف سپتامبر سیاه در اردن به دست شاه حسین در سال ۱۹۷۰ و سپس کشتار تل الزعتر در سال ۱۹۷٦ بدست ارتش سوریه و میلیشیاهای مسیحی رخ داد و این درست پس از آن بود که مرکز ثقل فلسطینی ها با استفاده از توان مذهبی ـ فرقه ای و آزادیهای دمکراتیک فراهم شده در لبنان، به آنجا منتقل شد، آنها پایه های یک سازمان نمونه را پی ریزی و استوار کردند که علاوه بر جنبه نظامی، در برنامه ریزی و سازماندهی: اداری، سیاسی، امنیتی، قضائی، فرهنگی و اقتصادی توان فوق العاده ای داشت. آنها در این راستا از سطوح علمی ممتازی که فلسطینی ها از آن برخوردار بودند بهره جستند. فلسطینی ها حتی پیش از غصب میهنشان

---

۱- این طرح نخست از سوی ناصر پذیرفته شد و سرانجام در کمپ دیوید، تکمیل گردید!

توسط اسراییل، بالاترین درصد باسوادان را در کشورهای عربی احراز کرده بودند. آنها به یادگیری به عنوان ابزاری برای اثبات موجودیت خود می نگریستند و بزودی به صورت الگویی برای نخبگان روشنفکران جهان عرب درآمدند، بطوریکه هم اکنون مهمترین مؤسسات علمی و فنی در چندین کشور عربی ـ و حتی غربی ـ را با شایستگی بسیار بالائی اداره می کنند تا جائیکه بی نیازی از آنها در چندین کشور غیر ممکن است. فلسطینی ها اینک بصورت نیرویی درآمدند که رژیم های عربی بیش از اسراییل از آنها بیم دارند زیرا اردوگاههای آنان به دولتی در داخل دولت دیگر مبدل شده بود که دارای سیستم داخلی مستقلی است. این وضعیت موازنه فرقه ای لبنان را بر هم می زد، و به همین دلیل میلیشیاهای مسیحی که از سوی غرب و اسراییل و حتی رژیم های عرب طرفدار غرب، بطور نامحدودی پشتیبانی می شدند، به مقابله با آنان برخاستند. این رژیم ها زمانی که به ناتوانی فالانژها در جلوگیری از نفوذ فلسطینی ها پی بردند و در حالی که فلسطینی ها با هم پیمانان ملی گرای خود یعنی مسلمانان و احزاب ترقیخواه ـ که همگی دارای بنیادهای اسلامی هستند ـ در آستانه برانداختن ساختار فرقه ای برپا شده از سوی فرانسه در سال ۱۹٤۳ بودند ـ به موجب قانون اساسی لبنان حاکمیت بگونه ای فرقه ای که مارونی ها را بر دیگر فرقه ها برتری می دهد تقسیم شده است. بر اساس این تقسیم بندی رئیس جمهور، وزیر دفاع، فرمانده ارتش و وزیر امور خارجه از میان مارونی ها برگزیده می شود البته علاوه بر این ها، امتیازات بسیار دیگری نیز به مارونی ها واگذار شده است ـ آنگاه به ارتش سوریه چراغ سبز داده شد تا به نمایندگی از تمامی نیروها و رژیم های عربی و بین المللی و... مأموریت محدود ساختن فلسطینی ها را بانجام برساند. از این رو کشتارهای سال ۱۹۷٦ در لبنان ـ مانند قتل عام مشهور تل الزعتر ـ پیش آمد. در آنجا فلسطینی ها و نیروهای مقاومت ملی لبنان متحد با آنان، با فالانژهای مسیحی و ارتش سوریه بطور همزمان درگیر شدند. فالانژها پس از اینکه در بخش کوچکی از لبنان محصور شده بودند این بار نفوذ خویش را باز یافتند و ارتش سوریه بر لبنان تسلط یافت ـ باستثنای مناطق مسیحی نشین که تحت کنترل کامل فالانژها درآمد ـ اینگونه، همسایه سوری! آتش شعله ور انقلاب را در مرزهایش خاموش ساخت آتشی که خطر

گسترش شعله های آن تمامی منطقه را تهدید می کرد، بویژه پس از اینکه سلاح در دسترس مردمی قرار گرفت که از عملکرد رژیم ها به ستوه آمده و برای اتخاذ موضع انقلاب مسلحانه برای پاکسازی مزدوران آماده شده بودند.
البته دیری نپائید که فلسطینی ها زخمها را مداوا و در مناطقی چه در بیروت و چه در جنوب لبنان که تحت سیطره خود نگاهداشته بودند به جمع آوری نیروهای پراکنده پرادختند. آنها اینک دریافتند چگونه با کلیه رژیم های عربی از جمله رژیم سوریه و اردن روابط «خوب»! داشته باشند و آنرا حفظ کنند، با این اصرار که در قبال تمامی رژیم ها استقلال عمل خود را داشته باشند و از تضادهای عربی، بنفع مسلئه فلسطین و براساس همزیستی مسالمت آمیز و محتاطانه، بهره برداری نمایند. رژیم ها بطور همزمان ضمن کنترل تحریکات فلسطینی ها در درون مرزها واعلام وفاداری به سازمان آزادیبخش و پشتیبانی مالی از آن، خود را از پی آمدهای عملیات نظامی چریکها مصون می داشتند. زیرا پس از اینکه سازمان آزادیبخش فلسطین در کنفرانس های سران عرب! در سال ١٩٦٥ به عنوان تنها نماینده قانونی فلسطینی ها به رسمیت شناخته شد و در پی بالارفتن قیمت نفت سیل کمک های مالی به سوی سازمان سرازیر گردید. هر قدر رژیم های عرب در شکستها و عملکردهای مستبدانه علیه مردم، سیر نزولی می پیمودند به همان مقدار سازمان توانایی فوق العاده ای برای ضربه زدن به دشمن صهیونیستی در همه جا را از خود نشان می داد. این امر برای سازمان نوعی مقبولیت نزد مردم به ارمغان آورد زیرا پس از اینکه توده ها از رژیم ها دست شستند برای استرداد کرامت و عزت به هدر رفته به سازمان امید بسته بودند. و این زنگ خطری بود از بیداری مجدد و اعتماد به توانائیهای توده ها که اگر راه انقلاب مسلحانه را در پیش گیرند، علی رغم برتری نظامی امپریالیسم، می توانند جلوی آن قد برافرازند. حاکمیت های ارتجاعی از همین مسأله واهمه داشتند. به همین دلیل به موازات کمکهای مالی که به انقلاب فلسطین تقدیم می کردند و بظاهر آنرا مورد حمایت قرار می دادند، علیه آن توطئه می چیدند و برای ضربه زدن به آن از هر فرصتی سود می بردند و در این راستا از حساسیت توده ها در مناطقی که با فلسطینی ها در کنار هم می زیستند بهره می جستند. آوارگی، فقر، عدم احساس امنیت و آرامش، بسیاری از فلسطینی ها را به راههای

انحراف و فرصت طلبی و خشونت کشاند تا جائیکه در مناطقی که بدان پناهنده شده بودند، مورد نفرت واقع شدن. با این همه هرگاه فلسطینی ها دچار ناکامی شده و یا در ضربه زدن به دشمن کامیاب می گشتند همدردی و حمایت مردم را به سمت خودجلب می کردند. از این رو رژیم ها ـ بطور کلی ـ ناگزیر از سیاست مقابله رسمی با فلسطینی ها و پاکسازی علنی آنان دست کشیدند، بدون اینکه بر مردمی بودن و محبوبیت آنان بیفزایند ـ بویژه ـ که این رژیم ها از مشکلات و انقلابهای حاد داخلی رنج می بردند.

بنابراین راهی فراروی اسراییلی ها یعنی حامیان رژیم های عربی و منافع امپریالیسم نمانده بود جز اینکه خود تصفیه موجودیت فلسطینی ها را بدست گیرند و یا برای انجام آن بکوشند، این چنین بود که تهاجم به لبنان در تابستان ۱۹۸۲ آغاز شد که همراه با قتل عامهای وحشیانه و فداکاریها و قهرمانی های جاودانه در بیروت بود!.

****

# احساس ملی فلسطینی!

احساس ملی فلسطینی ـ مانند احساس عام ملی یهودی ـ از خلال مصیبتها، تنگناها و رنجهایی که فلسطینی های آواره در همه جا با آنها دست بگریبان بودند، نشأت گرفت. عملیات چریکی موفقیت آمیزی که «فتح» و جوانان آن علیه موجودیت صهیونیستی انجام دادند، نقش بسزایی در برانگیختن و تحریک احساس ملی نزد آوارگان ایفا کرد. آنهائیکه احساس ملی شان در آستانه محو شدن بود و امیدشان به بازپس گیری سرزمین شان در شرف از بین رفتن. رژیم های عربی ـ همانگونه که قبلا گفته شد ـ در طول دهه پنجاه و دهه شصت بطور بیرحمانه ای آنان را مورد بهره کشی قرار دادند.
گلوله های شلیک شده از تفنگهای آن جوانان چریک احساسات غنوده ملی را بیدار کرد و بزودی آن احساسات پیرامون هدف مشخصی، یعنی آزادسازی میهن غصب شده و برقراری دولت فلسطین تبلور یافت. ایده دولت فلسطینی مراحل متعددی را پیمود و در واقع با فراخوان به تشکیل دولت لائیک در تمامی خاک فلسطینی و همزیستی اعراب و یهودیان آغاز شد سپس به تشکیل دولتی در منطقه اشغالی پس از ۱۹٦۷، محدود گردید و بعدها با تشکیل دولتی بر روی هر وجبی که از خاک فلسطین آزاد شود، محدودیت بیشتری پیدا کرد! .
سازمان آزادیبخش که در برگیرنده گروههای زیادی از سازمان های چریکی و کانونها و هیأتهای سندیکائی فلسطینی می باشد به مثابه عدسیئی بود که اشعه پراکنده را در درون خود جای داد و آنرا به نیروی محرکه ای برای مبارزه در تمامی سطوح ـ در هرجا که فلسطینی ها در سرزمین های اشغالی پیش از ۱۹٦۷ یا بعد از آن در میهن عربی و یا خارج از آن حضور دارند ـ بدل ساخت!. اینک سازمان پیکر واحدی بود که روح تمامی فلسطین با موقعیت ها و وابستگی های اعتقادی و سطوح فرهنگی ـ اقتصادی گوناگون در آن تجسم یافته است! هر کس بر حسب موقعیت خود برای تحقق اهداف سازمان پیکار می کند. مبارزه مسلحانه که امروزه در ارتش منظم، مسلح، مجهز و آموزش دیده جلوه گر شده جز ابزاری از ابزارهای پیکار فلسطین نیست. علی رغم اهمیت عملکرد مسلحانه برخاسته از این باور که جنبش های آزادیبخش که اهداف خود را بدون دست یازیدن به

مبارزه مسلحانه تحقق بخشیده اند قابل ذکر نیستد» همانگونه که جرج حبش تأکید ورزیده است. [١]

قدرت نظامی، همانگونه که یک رهبر فلسطینی دیگر تأکید دارد، برای حمایت ترکیب سیاسی و به عنوان برگ برنده ای در هر مذاکره ای حائز اهمیت بسیار است، وی می افزاید: «در فکر خوشبین ترین فلسطینی ها خطور نکرده است که نیروی نظامی سازمان، به تنهایی قادر است امیدهای فلسطینیان را در تأسیس کشور ویژه خود، تحقق ببخشد» [٢].

با این حال سازمان به میدان سیاسی نیز بها داد و «دیپلماسی فلسطینی» در خلال دهه هفتاد به دستآوردهای بزرگی نائل گردید و موفقترین جنبش آزادیبخش در تمامی دوران بود!. درست است که دیپلماسی فلسطینی نتوانست چیزی از سرزمین فلسطین را باز ستاند ولی جهانیان را نسبت به عدالت مسأله فلسطین متقاعد ساخت» [٣]، زیرا توانست از طریق فعالیت های سیاسی، فرهنگی و تبلیغاتی، مصیبتهایی را که بر فلسطینی ها وارد آمده و پیروزیهایی که آنان در نبرد علیه امپریالیسم و هم پیمانان آن در منطقه بدان دست یافته اند، در برانگیختن احساس همدردی و علاقه مندی و ایمان به اینکه فلسطینی ها نیز در سرزمین غصب شده خود حق حیات دارند، به خدمت بگیرد.

تبلیغات صهیونیستی علی رغم قدرت، گستردگی و فعال بودنش، نتوانست جلوی نفوذ سیاسی سازمان آزادیبخش را بگیرد، مضافاً اینکه این نفوذ با حضور نمایندگی های سیاسی سازمان در اکثر پایتختها و سازمان های بین المللی و احزاب مردمی در جهان، پشتیبانی می شد. همین که کنفرانسی برای حزبی از احزاب بزرگ در جهان و یا مراسم سیاسی یا فرهنگی برگزار می شد نماینده ای از سازمان در آن حضور پیدا می کرد، و این سوای روابط مستحکم با جنبش های انقلابی دنیا، بود... زیرا که پادگانها و اردوگاههای سازمان در همه جا، بصورت آموزشگاههایی برای یادگیری برای آموزش انقلابیون سراسر جهان درآمده بود!

---

١- در مصاحبه ای با تلویزیون ایتالیا که در نشریه الصباح بتاریخ ١٩٨٢/٩/١ درج گردیده است.

٢- از مصاحبه ای که «المجله» بنقل از الصباح ١٩٨٢/٧/١٥، آنرا بچاپ رسانده است.

٣- همان منبع .

سازمان به فعالیتهای اجتماعی توده های فلسطینی نیز در چارچوب گروههای اجتماعی و سازمان هایی چون اتحادیه زنان فلسطینی و اتحادیه کارگران، پزشکان، مهندسان، دانشجویان و نویسندگان توجه مبذول داشت. سازمان، بیمارستانها و آموزشگاهها و سازمان هلال احمر فلسطینی را نیز تأسیس نمود و ضمن جذب فلسطینی ها، احساس ملی را نزد آنان تبلور بخشید و در هر جا که باشند ـ داخل میهن اشغالی و یا خارج از آن ـ آنها را به نفع مسأله فلسطین بکار گرفت. مسأله تبلیغات مورد عنایت فراوان سازمان بود و ضمن چاپ مجموعه ای از نشریات ادواری و راه اندازی رادیو، بخش هایی از برنامه های چندین رادیو دیگر را به خود اختصاص داد و همچنین خبرگزاری «وفا» را تأسیس کرد.

سازمان فعالیت فرهنگی و فکری را هم از یاد نبرد و دفتر مطالعات فلسطینی را تأسیس کرد که از معتبرترین مراکز تحقیقاتی در جهان عرب به شمار می رود. از جمله مسائل مورد اهتمام این دفتر پیگیری و تحلیل اندیشه یهودی برای شناخت دشمن است. علاوه بر این گروههایی برای نمایش، تئاتر، موسیقی و یک مؤسسه سینمایی توسط سازمان تأسیس گردید.

فعالیتهای فرهنگی فلسطینی ها نقش بسزایی در معرفی مسأله فلسطین به جهانیان و کسب افکار عمومی وبرانگیختن روحیه انقلابی نزد توده ها و تحریک و تقویت احساس ملی، ایفا کرد.

آنگاه که صهیونیست ها در جذب و ذوب فلسطینی ها در کوره موجودیت صهیونیستی با رسوائی، ناکام شدند، احساس ملی فلسطینی درون سرزمین های اشغالی شاهد جوشش و التهاب بود. چه فلسطینی ها تمامی طرح های صهیونیستی را، بمنظور ذوب کردن آنان در طرح هایی چون طرح کامپ دیوید و انجمن های روستاها، رد کرد و مصرانه و پرقدرت با تأکید بر استقلال ـ بسوی سازمان آزادیبخش فلسطینی جذب شدند و آن را به عنوان تنها نماینده خود به شمار آوردند.

در برابر رشد احساس ملی در دورن سرزمین های اشغالی و افزایش فشار توده های طرفدار سازمان آزادیبخش، هیچیک از شخصیتهای فلسطینی جرأت مقابله با سازمان آزادیبخش را نیافتند بطوریکه یک شهردار در کرانه باختری نمی توان یافت که طرفدار سازمان آزادیبخش نباشد، این امر در مورد سندیکاها

و سازمان های عام مردمی نیز مصداق یافت. برای مثال از فستیوال ملی دوم ادبیات فلسطینی، که در اواخر ماه اوت ۱۹۸۲ با حضور شمار زیادی از شخصیتها و فعالان ملی گرا و شهرداران و رؤسای اتحادیه های کارگری و حرفه ای و رهبران فکری برگزار شد، یاد می کنیم. فستیوال بمدت چهار روز با شعار «ادبیات در جنگ» ادامه یافت.

برنامه های فستیوال شمال سخنرانی هیأتها و شعرخوانی شعرای سرزمین های اشغالی و ترانه های ملی و فولکوریک و اجرای نمایش و نمایشگاه کتاب ملی و پخش پوسترهای تبلیغاتی انقلاب بود. در پایان مراسم بیانه ای خطاب به نویسندگان وادیبان در جهان برای همبستگی با ملت فلسطینی و انقلاب ملی آن و ایستادگی در برابر تهاجم وحشیانه علیه موجودیت ملی و قومی ملت فلسطین، منتشر شد. (۱)

قیامهای مردمی که طی سال گذشته (۱۹۸۱) سرزمین های اشغالی شاهد آن بود و قشرهای وسیعی از مردم که در پیشاپیش آنان جوانان و زنان قرار داشتند و نمونه های خوبی از فداکاری و ایثار و مبارزه طلبی با دشمنان به نمایش گذاردند و به نفع سازمان آزادیبخش و کشور فلسطین فریاد کشیدند، نموداری از نشانه های ریشه دار شدن و برانگیخته شدن روحیه ملی نزد انسان فلسطینی است. بنابراین شگفت نیست که تمامی جهان ـ باستثنای اعراب ـ برای کشتارهایی که عناصر جنایتکار مسیحی ـ یهودی، علیه اردوگاههای فلسطینی بی دفاع در بیروت مرتکب شده اند، تکان بخورد. میلیونها کارگر در اروپا برای اعتراض به این جنایتها دست از کار بکشند و شرکت هواپیمایی یهود را تحریم کنند و راهپیماییهای گسترده دهها و صدها هزار نفری در آتن، پاریس و لندن در محکومیت وحشی گری صهیونیست ها بر پا دارند، در حالی که در هیچ کشور عربی تظاهراتی صورت نگرفت باستثنای تونس که البته آنهم مناسب با سطح رویداد نبود!.

---

۱- الصباح ۱۹۸۲/۹/۱

# مسأله فلسطین و کار مشترک اعراب!

علی رغم اینکه «اتحادیه عرب» پیش از پیدایش اسراییل (۱۹٤٥) تأسیس شد، اما در خلال برگزاری سلسله ای از کنفرانسهای سران به انگیزه ظاهری رویارویی با مبارزه طلبی صهیونیستی و مهمترین مسئله ای که این اتحادیه در پیش رو داشت مشکل فلسطین بود. هرگاه اسراییل بخشی از طرح هایش را به مرحله اجراء می گذارد شاهان و رؤسا یکدیگر را به دیدار هم فرا می خواندند و با داعیه مقابله با توسعه طلبی صهیونیستی گرد هم می آمدند و با صدور بیانیه هایی مبنی بر تأیید مسأله فلسطینی و محکومیت صهیونیسم و فراخوان به همبستگی عربی ـ به عنوان حداقل مرحله ای که درباره آن اتفاق نظر داشتند ـ از یکدیگر جدا می شدند، و حتی در اتفاق نظر پیرامون این مقدار از شعارهای توخالی در مرحله نخست کنفرانس فاس در سال ۱۹۸۱ ناکام ماندند و جلسه آنان بدون صدور حتی یک بیانیه به پایان رسید.

تصمیم اسراییل مبنی بر تغییر مسیر آبهای رود اردن جهت بهره برداری از آن در صحرای «نقب» علت اصلی برگزاری نخستین کنفرانس بود از این رو، ناصر ـ در آن زمان که جنگ سرد میان رژیم های عرب به اوج رسیده بود ـ پادشاهان و رؤسای جمهور را به فراموش کردن اختلافات فیمابین و گردآمدن برای مقابله با توسعه طلبی فراخواند که به انعقاد نخستین کنفرانس سران در سال ۱۹٤٦ انجامید.

در دومین کنفرانس تصمیم گرفتند به اجرای طرح متقابل تغییر مسیر آبهای رود اردن که در نخستین کنفرانس سران به تصویب رسیده بود، ادامه دهند و بر لزوم تکامل نیروهای عربی تأکید ورزیدند.

و در سومین کنفرانس سران در مراکش در سال ۱۹٦٥ در مورد احترام به حاکمیت هر یک از کشورهای عرب و عدم دخالت در مسائل داخلی و اینکه تجاوز به هر یک تجاوز به سایرین است، به توافق رسیدند. و درباره مسأله فلسطین از برپایی سازمان آزادیبخش ابراز خشنودی کرده و آن را نماینده ملت فلسطین دانستند و منشور همبستگی اعراب را به امضاء رساندند.

چهارمین کنفرانس سران در خارطوم در سپتامبر ۱۹٦۷ یعنی چهارماه پس از تجاوز اسراییل برگزار شد. در این کنفرانس باز پس گیری سرزمین های عربی حتی از طریق جنگ! با اسراییل به تصویب رسید. این کنفرانس به کنفرانس «نه» سه گانه معروف شد: نه: به شناسایی اسراییل نه: به مذاکرات و نه: به صلح با اسراییل.

پنجمین کنفرانس سران در رباط ـ دسامبر ۱۹٦۹ ـ بود، وجه تمایز این کنفرانس عدم صدور مصوبات بود![۱].

ششمین کنفرانس سران در الجزایر ـ نوامبر ۱۹۷۳ ـ منعقد گردید. وجه تمایز این کنفرانس که پس از جنگ رمضان برگزار شد، صدور بیانیه های متعدد کنفرانس خطاب به چندین هیئت بین المللی بود. کنفرانس اعلام کرد که اهداف مرحله ای مبارزه اعراب عبارتند از: آزادسازی کامل تمامی سرزمین های عربی اشغال شده در تجاوز ژوئن ۱۹٦۷ و عدم چشم پوشی از هر بخشی از این سرزمین ها، آزادسازی بیت المقدس و عدم پذیرش هر وضعیتی که حاکمیت کامل اعراب بر این شهر مقدس را مخدوش می سازد، همبستگی کشورهای عربی با مصر و سوریه و ملت فلسطین و ارائه پشتیبانی رزمی به آنان. ادامه بکارگیری سلاح نفت در جنگ و منوط ساختن رفع تحریم صدور نفت به کشورهای دیگر، به پایبندی آن کشور در تأیید مسأله اعراب.

هفتمین کنفرانس سران در رباط ـ اکتبر ۱۹۷٤ ـ تشکیل شد. عدم پذیرش هرگونه تلاش برای تحقق بخشیدن به راه حلهای سیاسی نیم بند در این کنفرانس به تصویب رسید! اردن اعلام کرد که با تصمیم کنفرانس الجزایر در مورد شناسایی سازمان آزادیبخش به عنوان تنها نماینده قانونی ملت فلسطین با احتیاط برخورد می کند!!.

در هشتمین کنفرانس سران در قاهره ـ اکتبر ۱۹۷٦ ـ بر پایبندی قومی پیرامون حمایت از مقاومت فلسطین و تقویت توانائیهای آن برای پایداری تأکیده شد. در ضمن، کنفرانس از کشورهای جهان سوم خواست که تجاوز اسراییل را محکوم کنند.

---

۱- مجله «شؤون عربیه» ص ۱۹۱. این مجله از طرف اتحادیه عرب منتشر می شود.

در نهمین کنفرانس سران که به دنبال کامپ دیوید و در بغداد ـ نوامبر ۱۹۷۸ ـ برگزار شد رد موافقتنامه کامپ دیوید و پشتیبانی از کشورهای جبهه پایداری و ایستادگی ملت فلسطین و سازمان آزادیبخش و شناسایی مسأله فلسطین به عنوان مسأله سرنوشت ساز اعراب و جوهر ستیز با دشمن صهیونیستی، به تصویب رسید.

و در کنفرانس سران در تونس ـ نوامبر ۱۹۷۹ ـ بر مصوبات کنفرانس قبلی تأکید شد. در کنفرانس سران در عمان شرکت کنندگان در اجلاس تصمیم گرفتند که به مخالفت با موافقتنامه کامپ دیوید و ردّ هرگونه راه حلی که در برگیرنده عقب نشینی کامل و بی قید و شرط از تمامی سرزمین های فلسطینی و عربی اشغالی نباشد، ادامه دهند و به ملت فلسطین امکان تشکیل کشور مستقل را بدهند و امکانات استراتژیک عربی برای رویارویی با کشورهاییکه از موجودیت صهیونیستی پشتیبانی می کنند را بکار گیرند.

در دوازدهمین اجلاس سران در فاس در سال ۱۹۸۱ طرح فهد برای حل و فصل مسأله فلسطین موضوع اصلی اجلاس بود [۱]، ولی کشمکش میان کشورهای جبهه پایداری و کشورهای باصطلاح میانه رو، دستیابی به اتفاق نظر را غیر ممکن ساخت و به همین دلیل اجلاس بدون حصول هیچگونه توافقی به کار خود پایان داد. ناگفته پیداست که جبهه پایداری در پی چرخش مصر از خط ملی گرایی و سوسیالیسم به سمت خط غربی سرمایه داری آمریکایی پس از بقدرت رسیدن سادات و هم پیمانی وی با سودان و عربستان سعودی، تشکیل شد، بدین سان خط سوسیالیسم با احساس خطر، «جبهه پایداری» را سروسامان داد. علاوه بر سازمان آزادیبخش و یمن جنوبی و الجزایر، لیبی و سوریه از مهمترین اعضاء این جبهه بودند.

اجلاس سران در فاس ـ به گفته امین حافظ ـ برای ما یک درس بود، زیرا به نظر من ناکامی کنفرانس فاس تنها به علت طرح شاهزاده فهد نبود، بلکه بیشتر جانبداری هر کشور عرب از این و یا آن بلوک، از بلوکهای بزرگ جهان بود. [۲]

---

۱- همان منبع، تمامی اطلاعات پیرامون کنفرانس های سران کشورهای عربی از همین منبع است.

۲- همان منبع ص ۲۲٦.

علی رغم تعدد و کثرت کنفرانسهای سران، تاکنون ـ سوای پشتیبانی لفظی و پاره ای پشتیبانی مالی ـ در مورد هر مسلئه ای که برای سرنوشت اعراب و بویژه مسأله فلسطین اهمیت دارد تصمیم گیری قاطعانه ای اتخاذ نشده و از موضعگیری منفی مبنی بر مخالفت با شناسایی اسراییل ـ اما بدون بکارگیری زور برای آزادسازی سرزمین غصب شده ـ فراتر نرفته است. همچنین این کنفرانسها از اتخاذ اقدامات باز دارنده که منافع آمریکا، حامی اصلی اسراییل را به خطر اندازد، باز مانده است و شرکت کنندگان در این کنفرانس ها تنها به محکوم کردن آمریکا بسنده کرده اند. به نظر می رسد که اعراب، یعنی حکمرانان عرب، در مرحله دوم کنفرانس فاس سرانجام حتی از این کمترین مقدار یعنی مخالفت با شناسایی اسراییل و محکوم کردن حامیان آن هم پشیمان شده! و عقب نشسته اند. این امر بطور آشکار نمایانگر نقش واقعی اینگونه کنفرانسها را در جذب نارضایتی و خشم مردم از خیانت حکمرانان و سهل انگاری آنان در اجرای خواست ملتها و شانه خالی کردن از مسؤولیت است. این کنفرانس ها در حقیقت فرصتهایی برای تصفیه حسابهای داخلی میان حکمرانان بود، تا تضاد موجود میان آنان، منافع عام خود آنان برباد ندهد!. بنابراین مطرح ساختن مسأله فلسطین در واقع برای آن کنفرانسها پوششی بیش نبود.

در سمیناری که مجله اتحادیه عرب «شؤون عربیه» آنرا برگزار نمود، میشل ابوجوده پیرامون کنفرانسهای سران عرب گفت: «کنفرانسهای سران همواره بخاطر مشکلات عربی ـ عربی و برای پرهیز از پرداختن به موضوع اصلی بود. من در تمامی کنفرانسهای سران حاضر بودم، هدف این کنفرانسها همیشه این بوده که چه کسی از ما بر دیگری پیروز می شود و یا حق با چه کسی است! وی می افزاید: افسوس که برای ما اعراب مسأله اسراییل مطرح نیست، در حالی که آنها شبانه روز، به فکر مسأله اعراب هستند! »[۱]

---

۱- همان منبع ص ۲۱۹.

# کنفرانس فاس

نظر به اهمیت این کنفرانس تحلیلی مفصل بدان اختصاص داده ایم. نخست مقدمه ای درباره چارچوب تاریخی این کنفرانس می آوریم:

**مقدمه:**

این اجلاس سران در پی رویدادهای خونینی که در لبنان و بویژه جنوب و پایتخت آن بیروت به وقوع پیوست، برگزار گردید. فلسطینی ها و هم پیمانان آنان از ملی گرایان لبنانی بار گران رویارویی با ارتشی را به دوش کشیدند که از آموزش دیده ترین و خبره ترین ارتش های جهان و با آخرین ره آوردهای زرادخانه تسلیحاتی آمریکا مجهز بود. ارتشی که بارها ارتش های عرب را درهم شکست. فلسطینی ها و نیروهای مقاومت ملی لبنان با سلاح های سبک توانستند در طول تقریباً سه ماه با شجاعتی کم نظیر در برابر این ارتش تا بن دندان مسلح پایداری کنند و در قبال تهاجمات رعدآسای هوایی، و دریایی و زمینی پای فشردند، دشمن برای درهم شکستن پایداری آنان از بکارگیری سلاح های ویرانگر و تحریم شده بین المللی، تردید به خود راه نداد و این سوای شیوه شناخته شده اش در نابودی هر چیزی است که بر سر راهش قرار گیرد و کشتار دسته جمعی غیر نظامیان است تا با ایجاد جو رعب و وحشت روحیه رزمندگان را درهم بشکند.

عرفات در مصاحبه با شبکه تلویزیون ایتالیا در مورد محاصره بیروت می گوید: «ما طی ۷۹ روز در جهنم بسر بردیم بویژه در رابطه کودکان و زنان. هیچ نیرویی باستثنای همرزمان و خویشاوندان ما برای متوقف کردن تهاجم دخالت نکرد. بطور مثال در یک روز یعنی ۱۲ اوت دو برابر قدرت مواد منفجره ای که به هیروشیما و ناکازاکی اصابت کرد، بمب و گلوله های توپ های سنگین بر روی بیروت فرو ریخته شد، در مقابل این تجاوز وحشیانه هیچگونه اعتراضی، حتی در برابر سازمان ملل متحد صورت نگرفت و کشورهای اروپایی در برابر واقعیت ها چشم فرو بستند. من متأسفم که می گویم این یک ننگ است» وی اظهارات خود

را با این سخن به پایان رساند: «ولی شما بعدها ملاحظه خواهید کرد که ما تنها ملتی نخواهیم بود که بها را خواهیم پرداخت، و در آینده دگرگون خواهیم شد»[۱] در طول نزدیک به سه ماه خون بی گناهان همچنان در خیابانهای بیروت و اردوگاههای پناهندگان جاری بود، پایداری فوق العاده فلسطینی ها و همرزمان لبنانی آنان تداوم یافت، در حالی که وجدان عربی و وجدان های بیدار از رنج جانکاه این درد در عذاب بود، بدون اینکه رژیم ها حرکتی از خود نشان دهند البته آنها از پایداری فلسطینی ها ستایش کرده و به تأیید لفظی و محکومیت منفی گرایی رژیم های عربی پرداختند! گویی که رژیم های عربی چیز دیگری غیر از خود آنهاست! کمک خواهی ها سینه آسمان را می شکافت و برادرانی را به یاری می طلبید که هزینه های جنگی بخش عمده بودجه شان را تشکیل می دهد! پس برای چه سلاح ها خریداری و ارتش ها تجهیز می شوند؟ رژیم های عربی در تنگنای شدیدی بودند که مبادا پرده از ناتوانی و زبونی آنها در برابر توده ها برافتد و وابستگی موضعگیریهای آنان به منافع کشورهای بزرگ عیان شود «زیرا ـ همانگونه که فهد به یکی از دوستانش گفت ـ نمی توان مردمی را که قلبشان با فلسطینی های محاصره شده می طپد رهبری کرد و همزمان دوستی با آمریکا را حفظ کرد!» شاه فهد می افزاید «من اکنون نگران جانم هستم. چنانچه آمریکا حرکتی نکند ناچار خواهم شد علیه پانصد شرکت موجود در عربستان سعودی کاری انجام دهم و یا اموال عربستان سعودی را از بانکهای آمریکایی بیرون بکشم»!!.

در اینحال ریگان چه راهی را باید انتخاب کند: حفظ تاج و تخت سرسپردگانش در جهان عرب از خطر سقوط، همانگونه که تاج و تخت پیشینیان آنان بر اثر خیانت در سال ۱۹٤۸ واژگون شد که در این صورت زمین زیر پایشان خواهد لرزید ـ همانطوری که رهبر انقلاب فلسطین و همکارانش تهدید کردند! ـ و بیش از نیم میلیون مسلمان که کلیه وسائل زندگی از آنان دریغ شده و شبانه روز بمب های آتش زا و غرش توپ ها و بمباران هواپیماها آنان را در فشاری طاقت فرسا قرار داده است در حالی که برادران عرب آنها بی تفاوت دست روی دست

---

۱ـ به نقل از روزنامه «الصباح» ۱۹۸۲/۸/۲۵.

گذاشته اند. ریگان میان وضعیت خطرناک پیروان عربش و منافع آمریکا و تعهدات آنان در قبال اسراییل متحیر بود. پیروان عرب ریگان! هرگاه از آنچه در بیروت اتفاق می افتد بر سرنوشت خود احساس خطر می کردند، زبان به شکوه گشوده و از وی خاضعانه تقاضا می کردند برای فشار بر اسراییل و واداشتن آن به نرمش در تحقق اهداف! دخالت کند. ولی ریگان از اصرار آنان به تنگ آمد و خطاب به آنان اخطار کرد : «لطفاً مأموریت ما را پیچیده نکنید. ما مشغول این مسأله هستیم و شما باید به ما اطمینان داشته باشید. ما دوستانمان را بر حسب روشی که در برخورد با این قضیه دارند ارزیابی می کنیم. به همکارانتان رؤسای سایر کشورهای عربی نگاه کنید، آنها با احساس مسؤولیت رفتار می کنند(!) و چیزی به ما نمی گویند شما نیز بایستی همین کار را بکنید»[۱].

در طول هشتاد روز محاصره و تخریب اسراییلی ها در بیروت، فلسطینی ها کمکی از کسی دریافت نداشتند و حتی قشون سوریه که به اسم نیروی بازدارنده عرب در لبنان حضور دارند ـ و فقط در سال ۱۹۷٦ موفق شدند فلسطینی ها را با خشونت تمام بازدارند! ـ این بار به سکوت ذلت بار و بی طرفی بزدلانه روی آورده و به نخستین درخواست آتش بس از سوی اسراییل که خود اسراییل هم بدان پایبند نبود، پاسخ مثبت داد تا پس از آن با کمک گروهی از مسیحیان خائن، به سرکوب فلسطینی ها بپردازد، بلکه نیروی بازدارنده از نقش بیطرفی پافراتر نهاده و به کنترل تحرکات فلسطینی ها در بقاع و جلوگیری از انجام هرگونه عملیات چریکی علیه نیروهای اسراییلی، بلکه حتی تا مرز توطئه چینی با این نیروها برای شکار فلسطینی ها پیش رفتند[۲]. رژیم های عرب نتوانستند بلکه حتی مایل نبودند در طول هشتاد روز محاصره خونین، گردهم آیند. تنها به صحنه سازی و کارهای نمایشی بسنده می کردند، این رژیم خواستار گردهمآیی می شود و برخی تأیید می کنند! ولی دیگری اعتراض می کند! سپس دیگری از مکان دوم بر می خیزد تا به همان «فراخوان» دعوت کند! ولی حدنصاب لازم بدست نمی آید. اینگونه تعلل ورزی در طول آن مدت باقی ماند تا وقت کافی

---

۱– «ژون آفریک» ۱۹۸۲/۷/۲۱.

۲– نگاه کنید به گواهیهای داوطلبان تونسی که روزنامه «المستقبل» آنرا بچاپ رسانده است.

بیشتر از آن در اختیار شارون باشد تا اهدافش را بی دغدغه به انجام برساند و هم پیمانان آمریکایی او فرصت کافی برای کارگردانی نمایش جدید داشته باشند و توطئه دیگری بواسطه فرستاده خود به منطقه «فیلیپ حبیب» برای امت تدارک ببینند.

حبیب که بسیار مورد توجه قرار گرفت و امیدها به تحرکات او بسته بود کوشش های خود را بر یک هدف مشخص متمرکز کرده بود، این هدف عبارت بود از متقاعد ساختن فلسطین ها در مورد لزوم ترک بیروت و مذاکره با کشورهای عربی برای متقاعد کردن آنان به پذیرش پناهندگان، هرگاه با مقاومت فلسطینی ها به مانعی بر می خورد شارون دخالت می کرد تا گفتگو را به سمتی که می خواهد پیش ببرد، و هر زمان با رژیمی عربی در پذیرش فلسطینی های رزمنده به عنوان پناهندگان خلع سلاح شده با دشواری و یا ممانعت روبرو می شد آمریکا با فشارهایش و عربستان سعودی با دلارهای نفتیش! دخالت کرده سرسختان را با اغوا و پرداخت رشوه به راه و سر عقل می آورد! و میلیونها دلار به تعدادی از رژیم ها ـ از جمله سوریه ـ پرداخت کرد تا دروازه ها را به روی فلسطینی ها بگشایند! همچنین تعهد کرد که بهای بلیط انتقال فلسطینی ها بر کشتی هایی را که آمریکایی ها عهده دار اجاره آن بودند، پرداخت نماید(۱) و ناوگانهای دریایی آمریکا با مشارکت فرانسه و ایتالیا آنها را اسکورت کنند... اینگونه اسراییل و رژیم های عربی و امپریالیسم جهانی توانستند فلسطینی ها را از بیروت ریشه کن سازند. بیروت در خلال افزون بر ده سال، بمثابه دژ نفوذناپذیر و کشور مستقل فلسطینی ها بود که در آن سازمان هایی را پی ریزی کرده بودند که در هیچ کشور عرب نظیر نداشت. فرستاده آمریکا با سوء استفاده از شرایط دشوار و ناهنجار فلسطینی ها آنان را فریب داد و تضمین هایی به آنان داد تا در رابطه با سرنوشت مردم بی دفاع در اردوگاههایی که بدون حامی آنرا ترک کرده بودند، آسوده خاطر باشند!، این اردوگاهها طبق تعهدها آمریکا در حمایت نیروی صلح چند ملیتی قرار می گرفتند تا اینکه ارتش لبنان این مأموریت را بدست گیرد. ولی بعدها معلوم شد که تضمین های آمریکا بر

---

۱- روزنامه «LETEMPS» در یکی از شماره های خود این مطلب را منتشر کرد.

تضمین های اسراییل استوار است و از کی اینها یا آنها، به عهد و میثاق پایبند بوده اند؟
عزیمت فدائیان فلسطینی با تبلیغات عربی گسترده برای ستایش از قهرمانی های آنان همراه بود تا این قهرمانی ها در تزکیه رژیم های عربی که پذیرای آنها شده اند به کار آید و حجم تلاشهای گسترده ای که آن رژیم ها در خدمت به مسأله فلسطین مبذول می دارند نمایانده شود. پذیرایی رسمی و مردمی و رفتار با رهبران همانند رؤسای کشورها از نظر پروتوکول های تشریفاتی و اقامت در کاخ ها! همه و همه برای این بود که رژیم های عربی خود را بلکه مردم را متقاعد سازند که وظیفه شان را بنحو احسن در قبال مسأله فلسطین به انجام رسانده اند!!

## کنفرانس فاس (رویدادها)

طی هشتاد روز محاصره خونین بیروت رژیم های عربی بر سر اجلاس سران به توافق نرسیدند، ولی همین که آخرین چریک فلسطینی از لبنان خارج شد و نخستین هدف از تجاوز اسراییل، یعنی نابودی نیروهای رزمنده فلسطینی و یا پراکندن آن در اطراف و اکناف جهان تحقق یافت، پادشاهان و رؤسا یکدیگر را به ملاقات فرا خواندند و همگان جز قذافی به این فراخوان لبیک گفتند. دوباره در فاس گردهم آمدند و موضوع اصلی در صورت ظاهر مسأله لبنان و فلسطین بود. کنفرانس براساس دو طرح بطور رسمی کار را آغاز کرد یکی طرح بورقیبه بود که خواهان پذیرش مشروعیت بین المللی قطعنامه سال ۱۹٤۷ ـ تقسیم فلسطین ـ مبنی بر تشکیل دو کشور یهودی و عربی در فلسطین و بازگشت پناهندگان و پایان دادن به وضعیت جنگی میان کشورهای عرب و اسراییل [1] بود و دیگری طرح فهد که شامل موارد ذیل بود:!

۱ـ عقب نشینی اسراییل از سرزمین هایی که پس از سال ۱۹٦۷ به اشغال خود درآورد. از جمله بخش عرب نشین بیت المقدس.

۲ـ از بین بردن تمامی مراکزی که پس از ۱۹٦۷ در فلسطین اشغالی ساخته شده است.

---

۱- «ژون آفریک» ۱۹۸۲/۹/۲۲.

۳ـ تضمین آزادی عبادت برای کلیه ادیان در اماکن مقدسه.
٤ـ شناسایی حق فلسطینی ها در بازگشت به میهنشان و پرداخت غرامت! برای هر کس که تمایل به بازگشت ندارد.
٥ـ قرار دادن کرانه باختری و نوار غزه تحت تولیت سازمان ملل متحد طی مدت زمانی که از سه ماه بیشتر نباشد!
٦ـ تشکیل کشور فلسطینی که بیت المقدس پایتخت آن باشد.
۷ـ کلیه کشورهای منطقه حق داشته باشند که در صلح زندگی کنند! [۱] .

با اینکه طرح ریگان بطور رسمی در برنامه کار کنفرانس درج نشده بود ولی به نظر می رسد که این طرح محور اصلی کنفرانس بود. گویی کنفرانس تنها برای منعکس کردن نوعی مشروعیت طرح آمریکایی، برگزار شده بود، سیدبن یحمد می گوید: «اعراب شتابان طرح ریگان را به بحث گذاردند، با اینکه صاحب طرح، فلسطینی هارا از بیروت رانده و بحث در مورد سازمان آزادیبخش و کشور فلسطینی را نمی پذیرد، اعراب به هر نخی دست می آویزند»[۲].

پیش از کنفرانس، آمریکا تماسهای گسترده ای را با رژیم های عربی از جمله رژیم سوریه و سازمان آزادیبخش از طریق مجموعه ای از میانجی ها چون فیلپ حبیب و نخست وزیر تونس برقرار ساخت تا آنها را در جریان مفاد طرح ریگان بگذارد.

نیکولا فلیوت معاون دبیر دولت در مسائل خاورمیانه برای دستیابی به موافقت شاه حسین با طرح ریگان بطور محرمانه به اردن سفر کرد. دیدار وی که دوست شخصی حسین بود ، با خروج چریک ها از بیروت همزمان بود [۳] از این جهت اعلام طرح توسط آمریکا در آستانه اجلاس سران فاس برای شرکت کنندگان غیر منتظره نبود. طرح ریگان بر اساس توافق های اردوگاهی مبنی بر اعطای حق خودمختاری در کرانه باختری و غزه به فلسطینی ها پی ریزی شده بود. تعیین

---

۱- همان منبع.
۲- «ژون آفریک» ۱۹۸۲/۹/۱۵.
۳- همان منبع.

وضعیت بیت المقدس به انجام مذاکره موکول شده بود! این خودمختاری در خلال پنج سال به یک کنفدراسیون با اردن تبدیل می شد!

بسیاری از شرکت کنندگان در اجلاس فاس طرح ریگان را گامی مثبت به شمار آوردند. بلکه برخی چون حسن دوم تا حد تمجید از آن پیش رفتند: «برای نخستین بار یک رئیس جمهور آمریکا با تمامی وزن! خود را ترازو قرار داده تا خواستار بازگشت کرانه باختری و غزه و بیت المقدس شود آیا باید او را تشویق کرد یا نه؟ آیا شایسته نیست از این بابت از او تشکر کرده بگوییم این خوب است اما کافی نیست». «امیرالمؤمنین»! افزود: «بگذارید به مدت شش ماه پذیرش این طرح را آزمایش کنیم، من بیم دارم چنانچه این فرصت از دست ما برود هرگز تکرار نشود... کلیه شرکت کنندگان در اینجا در مورد اعطای اهمیت ویژه به پیشنهادهای پریزیدنت! ریگان توافق دارند» حافظ اسد اعتراض کرد که چنین چیزی اتفاق نیفتاده و او در مورد کل طرح ملاحظاتی دارد!، هیاهو داخل سالن کنفرانس بلند شد و فقط صداهای اعتراض و استهزاء به گوش می رسید «بیائید راه حلی پیدا کنیم، بیائید راه حلی پیدا کنیم» بطوریکه چنین القا می شد که راه حل دیگری جز این نیست. محمدمزالی پیشنهادهای ریگان را یک تحول در موضع آمریکا [1] دانست که این امر دلالت بر این دارد که موضوع کنفرانس در حقیقت طرح فهد و یا بورقیبه نبود، دقیقاً طرح ریگان بود.

روز پنجشنبه ۱۹۸۲/۹/۹ اجلاس فاس با تصویب طرح فهد با افزوده ساده ای در مورد تأکید بر مشروعیت بین المللی (ماهیت اصلی طرح بورقیبه) و تأکید بر نقش سازمان آزادیبخش و تضمین حق کلیه کشورهای منطقه از جمله کشور فلسطین در همزیستی مسالمت آمیز، به پایان رسید.

## نتایج کنفرانس فاس: ارزیابی، تحلیل

مصوبات فاس با تبلیغات عربی و جهانی گسترده ای همراه بود و به عنوان پیروزی ارزشمندی برای اراده اعراب! و خروج سیاست اعراب از مرحله عاطفی و ایده آلیستی به مرحله تعقل، واقع گرایی و رشد، تلقی شد! دولتهای غربی و شرقی آن را موضعی مثبت و نشانه تحولی مثبت در موضعگیری عربی دانستند

---

۱- همان منبع.

باستثنای لیبی، ایران و اسراییل که مصوبات کنفرانس را ـ هر کدام با انگیزه خاص خود ـ به باد حمله گرفتند و آنرا برگشت از مواضع اصولی در قبال مسئله ای سازش ناپذیر، تلقی کردند. پیش از آنکه به تفصیل به موضعگیریهای مختلف بپردازیم نگاهی به شرایط تاریخی پیدایش اندیشه کنفرانس فاس یعنی راه حل مسالمت آمیز منازعه اعراب و اسراییل و شناسایی متقابل میان اعراب و اسراییل می افکنیم و تحول این اندیشه را تا رسیدن آن به مرحله ای که موضع رسمی دولتهای عربی گردید، دنبال می کنیم.

روشن است که کنفرانس فاس رسماً از دو طرح فهد و بورقیبه کار را شروع کرد: و پوشیده نیست که هر دو طرح از سوی رژیم های عربی بطور اعم مردود شناخته شده بود. نخستین طرح موسوم به طرح بورقیبه در واقع طرح تازه ای نبود بلکه فراخوانی بود برای بازگشت به قطعنامه بین المللی سال ۱۹٤۷ مبنی بر تقسیم فلسطین میان صاحبان اصلی و مالک جدید که این سرزمین را غصب کرده بود. دعوت مالک اصلی به شناسایی مشروعیت و قانونی بود اشغال غصب کننده و همزیستی مسالمت آمیز میان آن دو! حکمرانان عرب در آن زمان در ردّ این قطعنامه که برای تثبیت عمل غصب به تصویب رسیده بود، اتفاق نظر داشتند .این امر زیر فشار افکار عمومی مردم که در انقلابی بنیان کن علیه قطعنامه بپا خاستند و از همه سوی جهان عربی ـ اسلامی به سمت فلسطین شتافته و جویای شهادت و پاکسازی سرزمین مقدس از لوث یهودیان شدند. رژیم ها ناگزیر ارتش ها را برای جنگیدن با باندهای صهیونیستی به فلسطین گسیل داشتند اگر توطئه چینی و خیانت حکمرانان عرب نبود نزدیک بود جنین یهودی ـ صلیبی زیر ضربات رزمندگان و فشار توده ها سقط شود، و به همین دلیل ارتش های رسمی عربی برای ضربه زدن و محاصره کردن داوطلبان و سرکوب تحرکات مردمی بکار گرفته شدند. فرماندهان خیانت پیشه در رأس ارتشها قرار گرفته و سلاح های کهنه و از کار افتاده بدانها تحویل گردید تا سرزمین میعاد بسادگی توسط باندهای یهودی سقوط کند. مردم خشمگین چاره ای جز قیام علیه آن خیانتکاران نداشتند و عبدالله، شاه اردن پدربزرگ شاه حسین به قتل رسید و رژیم های سوریه، عراق و مصر سرنگون شدند و احزاب و سازمان هایی تأسیس گردیدند که مخالف طرح تقسیم بوده و پرچم آزادسازی فلسطین را بدست گرفتند! و در همان سالی

که نخستین گلوله فلسطینی علیه موجودیت صهیونیستی بدست گروهی از جوانان شلیک شد، فراخوان بورقیبه درسال ۱۹٦٥ در سخنرانی در «اریحا» از سرزمین اشغالی صادر شد و اعراب را به شناسایی اسراییل از طریق پذیرش قطعنامه سازمان ملل دعوت کرد. قطعنامه ای که بر تشکیل دو کشور عربی و اسراییلی در فلسطین مبتنی بود و قبلا مردود اعلام شده بود. در پی آن، فریادهای اعتراض از سرتاسر جهان عرب بلند شد و اعراب چه حکمرانان و چه توده ها، بار دیگر در ردّ قطعنامه تقسیم اتفاق نظر پیدا کردند. بورقیبه تردیدی به خود راه نداد، و در مقابل جنجالی که علیه وی به راه افتاد، آشکارا تصریح کرد آنچه بدان فرا می خواند میان وی و رهبران عرب از جمله عبدالناصر مورد توافق قرار گرفته است پس چگونه از آن دوری می جویند؟ زیر فشار مردم که از این فراخوان به خشم آمده بودند اکثریت رژیم ها در مشرق مجبور شدند از این فراخوان تبری جسته و روابط خود را با رژیم تونس قطع نمایند. سفارتخانه های تونس از سوی مردم، اشغال و به آتش کشیده شد و افکار عمومی و رسمی بر این باور استوار ماندند که آن فراخوان، خیانت و تسلیم در مقابل دشمن است.

اینک پس از گذشت این هفده سال چه روی داده است؟ احزاب و رژیم های مخالف از تقدیم چیزی ـ جز خفقان، فقر و شکست مداوم به توده ها ـ باز ماندند و تمامی شعارها افسانه شد! و مرارت و ناامیدی حکمفرما گردید. در آن سوی، قدرت استعمار جدید و جذب رژیم ها به شرق و غرب شدت یافته بود .اسراییل در بکارگیری امکانات غربی و دریافت تجربه غرب در ساخت جامعه ای نوین که سازمان های مدرن بر آن حاکم باشد و هر اسراییلی در آن از آزادی و دمکراسی برخوردار گردد که نظیر آن فقط در غرب وجود دارد، کامیاب شد.

به همان قدر که ترور و ورشکستگی در جهان عرب فزونی یافت میزان اتکای آن به غرب و تحکم و خیره سری غرب در آن و گسترش یأس و سرخوردگی نیز افزون شد و در کنار آن، تأثیر جنگ روانی در تخدیر انسان عرب و واژگون ساختن مفاهیم آن با آنچه به روند شستشوی مغزی می مانست بعلاوه ناکامی تفکر انقلابی و احزاب «انقلابی» در برانگیختن توانایی های توده ها همراه بود، زیرا که این احزاب مردم را به هیچ انگاشته و با کودتاچیان نظامی همسو شدند.

اسلام گرایان خود در نتیجه شرایط داخلی و خارجی در بسیج انقلابی، اعتقادی و اجتماعی توده ها برای ساختن جامعه اسلامی دمکراتیک و عادلانه، ناکام ماندند، زیرا تفکر اسلامی با وجود گرایش های نوگرایانه اش، همچنان آکنده از عناصر واپس گرا بودند که آن را از برانگیختن توانائیهای انقلابی اسلام باز می داشت و میان آن و دریافت و تحلیل و کنترل واقعیت موجود حایل ایجاد می کرد.

عامل دیگر جنگ بود: جامعه یهودی در برگیرنده مدرنترین تکنولوژی غربی و تجربه های دمکراتیک با جوامع عربی بی بندوبار، غوطهور در انحطاط که در رأس آن حکمرانانی ساده لوح یا سرسپرده قرار گرفته بودند، روبرو شد. به همین دلیل اعراب برای دشمنان، شکار آسانی بودند. خطر شکستهای مداوم نظامی از تلفات مادی شامل سلاح و زمین وسرباز، به آنچه خطرناکتر است، یعنی: دچار شدن فرد شکست خورده به فلج اراده و عقل و از هم گسیختگی شخصیت فراتر می رود تا جائیکه فرد برای انجام هر کار جدی اعتماد به نفس را از کف می دهد و در مقابل دشمن خود را می بازد.

تمامی اینها عواملی هستند که روشن می کنند چگونه مسیر تاریخ عرب معاصر به کنفرانس فاس و توافق رژیم ها بر سر به تصویب رساندن آنچه که کمتر از بیست سال پیش آنرا رد کرده بودند، انجامید... تا اینکه امروزه اندیشه نابودی اسراییل نه تنها نزد حکمرانان، بلکه حتی نزد قشرهای وسیعی از روشنفکران عرب ـ بطور اخص ـ بصورت نوعی توهم یا خوش باوری درآمده است.

در فاس نه تنها به فراخوان بورقیبه اعاده اعتبار شد، بلکه خود بورقیبه هم حیثیت از دسته رفته را باز یافت، وهمینجا بود که تبلیغات عربی، وی را در هاله ای از حکمت زودرس! و نبوغ فوق العاده فرو برد!

طرح دوم کنفرانس فاس بدان پرداخت طرح فهد بود که کمتر از یکسال پیش (نوامبر ۱۹۸۱) به کنفرانس فاس ارائه کرده بود، ولی در آن هنگام توانست اتفاق نظر یا اکثریت آراء شرکت کنندگان را احراز کند. این طرح بشدت توسط «جبهه پایداری» رد شد. در آن زمان این جبهه هنوز برپا و دارای بخشی از نفوذ مردمی به علت بعهده داشتن ایفای نقش مخالفت با راه حلهای تسلیم طلبانه و طرح های آمریکایی بود، ولی در مقابل آن جبهه «میانه روها»! به سرکردگی امرای نفت و اقمارشان که در مدار آمریکا می چرخیدند، قرار داشت! پس چه شد که هنوز یک

سال از اجلاس نخست فاس سپری نشد ـ که در آن درگیری میان مخالفان و میانه روها به اوج رسید و بدون دستیابی به توافق از هم جدا شدند ـ اکنون تقریباً همان اشخاص بر آنچه نه ماه پیش رد کرده بودند به توافق رسیدند؟ موقعی که چمدانهای سفر را می بستند حسن دوم آنان را به «بازنگری و خلوت با خویشتن تا تفکر عربی، پاکی و تابناکی اش را پیش از صدور مصوبات غیر واقع بینانه، باز یابد» [1] فراخواند، پس آیا این نتیجه فراخوان شاه حسن دوم به تعقل در نخستین مرحله از فاس است یا فراخوان بورقیبه در گشایش مرحله دوم به اجتناب از عواطف و مواضع افراطیست [2] که در خلال نه ماه به این تحول منجر گردید ؟

به نظر می رسد که نه این است و نه آن!، بلکه بیروت است یا بهتر بگوییم ماشین جنگی اسراییل است که سرنوشت جنگ را ـ ولو تا مدتی ـ به نفع آنچه بنام جناح میانه روها یا جناح آمریکایی و به زیان آنچه جبهه پایداری یا طرفداران شوروی خوانده می شدند، رقم زد. ماشین جنگی اسراییل موازنه نیروها را در تمامی منطقه به سود بلوک آمریکا در جهان عرب بر هم زد، این تحول آنی نبود، بلکه از زمانی آغاز شد که یگانهای موشه دایان در ۱۹٦۷ کار در هم کوبیدن ارتش مصر در سینا را ـ که به نیرومندترین نیروی ضربتی خاورمیانه معروف بود ـ بعهده گرفتند و ضربه ای‌مهلک بر جریان سوسیالیسم و نفوذ روسی وارد کردند بطوریکه از آن تاریخ به بعد و در کنار علت های دیگر در سطح جهان عرب و در تمامی سطوح به نفع نفوذ فزاینده آمریکا و سرسپردگانش جای خالی کرد. نشانه های این امر در پیدایش طرح های آمریکایی در منطقه برای نخستین بار در سال ۱۹۸۲ (طرح راجرز) دیده می شود و از همان روز اعراب در راهی قرار گرفتند که به اردوگاه داود و کنفرانس فاس منتهی شد تا جائیکه خود سادات همیشه می گفت که ۹۰ درصد برگهای خاورمیانه در دست آمریکایی هاست. این باور مبنی بر صحت گفته های مقام های مصری در توضیح طرح ریگان در جهان عرب در آستانه رواج بود که «کلید هر پیشرفتی، در تصمیم ایالات متحده بر بکارگیری فشار لازم بر اسراییل نهفته است تا دولت بیگن را به

---

۱– «شؤون عربیه» ص ۱۹۵

۲– روزنامه «بلادی» مورخ ۱۹۸۲/۹/۱۳

کنار گذاردن سرسختیی که در قبال طرح پریزیدنت ریگان نشان داده، وادار نماید»[۱].

در پی انقلاب نفت که در دهه هفتاد روی داد نفوذ آمریکا تقویت گردید و آزمندی سرمایه داری برای به فقر کشاندن رژیم هایی که در مدارش می چرخند، افزایش یافت. این رژیم ها بویژه آنهائی که خروارها دلار نفتی در کاخ های خود انباشته اند بطور فزاینده ای سرنوشتشان به سرنوشت سرمایه داری پیوند خورد و دلارهای نفتی بلای جان آنها شد تا هر چه بیشتر برای حفظ این ثروت در قبال قیام های داخلی و تهدیدهای خارجی، به آمریکا متکی شوند، زیرا: «قدرت زاییده پولداری نیست ولی زاییده استقلال است، چنانچه پولداری بر خطر وابستگی بیفزاید شری بیش نیست و این، بدون استثنا وضعیت کشورهای نفت خیز است، و این امر موضعگیری سران عرب در خاورمیانه را در معرض دگرگونی قرار می دهد. پولداری که جز وحشت و هراس برای آنان چیزی به ارمغان نیاورده است. آنان در حال حاضر محکوم به زندگی همراه با وحشت هستند و از اینکه مبادا یک مرتبه تمامی ثروتهایی را که ناگهان از آسمان بر سر آنها ریخته و یا از زمین سر برآورده، از کف بدهند و چون هراسانند پس نیرومند نیستند و چون قوی نیستند هراسانند، این همان دایره لعنتی است که بر پیرامونشان بسته شده است»[۲].

آنچه بر نگرانی بر این ثروت و در نتیجه ضعف و دست و پا زدن آنان برای تسلیم در مقابل آمریکا می افزود شعله ور شدن انقلاب اسلامی ایران بود و بویژه پس از موفقیت این انقلاب در به شکست کشاندن طرح آمریکا جهت سرکوب انقلاب که صدام حسین با پول خلیجی ها مجری آن بود. سپس کشیده شدن جنگ به داخل عراق توسط ایران کشورهای خلیج را که عموماً در مدار آمریکا می چرخند، به ترس از امام خمینی و از هر تحرک اسلامی دچار کرد و آنها را به شتاب بیشتر به آغوش آمریکایی ها راند بلکه خود آنها به زیر دست و پای آمریکا افتادند و بی چون و چرا تسلیم خواسته های آمریکا شدند و همگی از

---

۱- روزنامه «الصباح» ۱۹۸۲/۹/۱۲

۲- سرمقاله بن یحمد: ۱۹۸۲/۷/۲۱ در «ژون آفریک»

خشم ریگان ـ خدای ناکرده! ـ نگران!: «غربیها و آفریقائیهای غیر عرب گمان می کنند اعراب از اسراییل می ترسند. و این بهیچوجه صحیح نیست. سران عرب از اسراییل نمی ترسند زیرا بخوبی آگاهند که شارون و بیگن وقعی به آنها نمی گذارد. اسراییل در جستجوی فلسطینی هاست. اسراییل آلت دست و ابزار آمریکا در منطقه است، در نتیجه نمی تواند تهدید علیه یکی از سران عرب که مشتری و یا تحت حمایت آمریکاست، باشد. سران عرب فقط از دو شخص هراس دارند: آنها از خمینی می ترسند همانگونه که پیشینیان آنها از ناصر در دهه شصت می ترسیدندو به این علت از خمینی می ترسند که وی رژیم هایشان را از درون تهدید می کند. آنها همچنین از اینکه ریگان از حمایت خود دریغ ورزد و یا آنان را تعویض کند بدون اینکه ملت برای پشتیبانی از آنها کاری انجام دهند، بیمناکند»[1].

این موقعیت رژیم های نفتی است! اما رژیم هایی که از نفت محرومند سیاستهای توسعه که در تضاد با فرهنگ و منافع و خواست مردم بود آنها را به ورشکستگی اقتصادی و ریشه دار شدن وابستگی به غرب و گسترش فاصله های طبقاتی کشاند و آنها را در لبه انفجار قرار داد، از این رو لاجرم بدنبال رژیم های وابسته، به بلوکهای دیگر روی آوردند تا از انقلابهای داخلی و یا دخالت خارجی در امان بمانند.

شارون ـ در این مرحله ـ سرنوشت نبرد را به نفع آمرکایی ها و طرفدارانشان در منطقه رقم زد و ـ ظاهراً ـ جبهه پایداری را تا ابد سرنگون کرد، چه از جبهه پایداری جز یک مرد ترسیده و نگران! دیگر کسی باقی نمانده است و او هم نمی داند چه وقت نوبتش می رسد تا از سوی آمریکایی ها یا مزدورانش سرنگون شود. او قذافی است. شارون شکنندگی تمامی اعضاء جبهه پایداری را روشن ساخت و اینکه واقعیت مخالف و پایداری آنان از خشونت لفظی و رجز خوانی های شعاری در حمله به امپریالیسم فراتر نمی رود، توده ها دریافتند هنگامیکه قضیه به رویارویی با اسراییل مربوط شود، مخالفان با پذیرندگان

---

۱– همان منبع.

یکسانند، سوری ها چه کار کردند؟ آیا در لبیک گویی به دعوت شارون برای آتش بس یکجانبه پیشقدم نبودند؟

فلسطینی ها این تحول در موازنه نیروها در منطقه را به نفع آمریکا و پیروان آن می دانند و به همین دلیل علی رغم عضویت در جبهه «پایداری» در تقویت روابط با جبهه «میانه روها» کوشیدند.

هانی الحسن یکی از رهبران برجسته فلسطینی و مشاور سیاسی یاسر عرفات، مواضع ثابت عربستان سعودی در قبال مسأله فلسطین را یادآور شده می گوید: «سازمان وظیفه خود می داند که قدردانی ویژه خود را از نقش ملک فهدبن عبدالعزیز و کوشش های شخصی او نسبت به مسأله فلسطین (!) اعلام دارد ـ وی توضیح داد ـ میان پادشاهی عربستان سعودی و سازمان آزادیبخش برای پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین هماهنگی وجود دارد. وی روابط عربستان سعودی و فلسطین را برادرانه و دوستانه توصیف کرد»[۱].

یاسر عرفات هم نتایج کنفرانس فاس را مثبت و مهم در سطح مبارزه طلبی توصیف نمود و آن را نشانه ای از جهش! برای امید بستن به عملکرد اعراب بطور عام دانست، وی گویی برای توجیه این موضعگیری افزود: «من واقع بینم و از مسئله ای دفاع می کنم» [۲].

در مورد پیشنهادهای ریگان بسام الشکعه گفت من با اظهارات آقای فاروق قدومی رییس دایره سیاسی سازمان آزادیبخش درباره پیشنهادهای ریگان، موافقم. قدومی گفته بود که پیشنهادهای ریگان در برگیرنده عناصر جدیدی است که شایسته مطالعه است!!

بسام الشکعه گفت: «سخنان قدومی دیدگاه ملت فلسطین را منعکس می کند»[۳].

اینگونه آمریکا از شکل اصلی خود یا یکی از طرفهای کشمکش، به «داور» بلکه دوست اعراب تبدیل شد. دوستی که به تعبیر رئیس کنفرانس فاس ـ فرصت گرانبهایی برای استرداد سرزمین خود بدانها تقدیم کرده است که بایستی آنرا از

---

۱- «العمل» ۱۹۸۲/۹/۱۱

۲- «الصباح» ۱۹۸۲/۹/۲

۳- «الصباح» ۱۹۸۲/۹/٤

دست ندهند، در حالی که لازم بود آمریکا به عنوان طرف اصلی و دشمن در مناقشه شناخته شود که می بایست کنفرانس قاطعانه ضمن محکوم کردن، آنرا به ضربه زدن به منافع و قطع روابط تهدید نماید تا آن را به دست کشیدن از مشارکت در جنگ علیه ما وادارد. ولی واقعیت این است همانگونه که نشریه «لوموند» ذکر کرد، پیشنهادهای ریگان مهمترین موضوع مورد بحث در کنفرانس فاس بود و همانگونه که روزنامه عصر عربستان سعودی روشن ساخت ابتکار عمل وی در کنار طرح فهد در سرلوحه برنامه کار کنفرانس فاس قرار گرفته بود» [۱].

کنفرانس فاس موازنه جدید نیروها را در جهان عرب به تصویب رساند و فهد به گونه رهبری بلامنازع! ظاهر گردید، و شاید به همین دلیل در جلسه های کنفرانس به شکل مردی متین! دیده می شد که گویی در تأملاتی ژرف فرو رفته است، او به ندرت دخالت کرد و یا خیلی کوتاه و مختصر! تا در پی هر بحث و جدل میان شرکت کنندگان سخن «تعیین کننده» و آخر را بگوید.

اما یاسر عرفات؟، پیوستن وی به بلوک میانه روها دیگر تردیدپذیر نبود! چنانچه این میانه روها بجای راه حل نظامی بر سر راه حل سیاسی شرط بسته باشند و این راه حل سیاسی به آمریکا و توانایی آن در تحمیل تفاهم بر اسراییل وابسته باشد، در این صورت میزان تحول در موزانه نیروها که از کنفرانس فاس به عمل آمد و سمت گیری سازمان آزادیبخش به سوی میانه روی بیشتر و شرط بندی آن بر سر راه حل سیاسی یعنی متقاعد ساختن آمریکایی ها و هم پیمانان غربی شان در مورد حق آنها در مسأله فلسطین و لزوم دخالت آنها برای اعمال فشار بر اسراییل و متقاعد ساختن آن به سودآوری معاوضه صلح با زمین، آشکارا روشن می شود.

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که تا چه اندازه می توان بر امکان جداسازی میان منافع آمریکا و اسراییل شرط بندی کرد و اینکه تا چه اندازه آمریکا در صورت متقاعد شدن می تواند آنچه اسراییل بدان مایل نیست، بر آن تحمیل نماید؟

---

۱- بنقل از «لوموند» و از روزنامه «المسائیه» به نقل از روزنامه «الطریق الجدید» ۱۹۸۲/۹/۱۱

به عبارت دیگر: کار سیاسی به تنهایی تا چه اندازه می تواند هدفهای جنبشی انقلابی چون جنبش آزادیبخش فلسطین و اعراب را در استرداد میهن از دست رفته و یا حتی بخشی از آن، تحقق بخشد؟ رژیم های عربی بطور رسمی و از جمله سازمان آزادیبخش به «حق تمامی کشورهای منطقه»! در زندگی مسالمت آمیز گردن نهادند و این امر شناسایی آشکار اسراییل به شمار می آید، ولی این شناسایی یکجانبه است زیرا که اسراییل قاطعانه مفهوم «کشور فلسطینی» را ردّ می کند؟...

*******

# آمریکایی ها و مسأله فلسطین

آنهائیکه از پیچیدگی و عمق روابط آمریکا و اسراییل آگاه هستند، می دانند که اسراییل در منطقه بمثابه نگهبان منافع آمریکا علیه تمامی احتمالات تحولات ضد منافع غربی ـ بطور عام ـ است. و این علاوه بر پیشینه تمدنی مشترک (تمدن یهودی ـ مسیحی) است که اسراییل را بصورت سرپل غرب در قلب جهان عرب و اسلام درآورده تا هر گونه کوششی برای حرکت فرهنگی و رستاخیز تمدنی درمنطقه را سرکوب نماید. مضافاً اینکه اختاپوس یهودی در آمریکا ـ بطور اخص ـ و در غرب ـ بطور اعم ـ نماینده تمام عیار قدرت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی است که نقش عمده و بسزائی در موضعگیری آمریکایی و غربی را ایفا می کند بطوری که هر حکومت آمریکایی به ناچار بایستی حساب خاصی برای آن باز کند ـ و چه حسابی! ـ آنهائیکه این نکات را می دانند نمی توانند احتمال برخورد ریشه ای میان استراتژی آمریکا و اسراییل در منطقه عربی و اسلامی را بطور اعم ـ دست کم در آینده نزدیک و میانه ـ باور کند.

نویسنده مجله «المستقبل» چاپ پاریس، پیرامون چشم انداز صلح در خاورمیانه می گوید: «شارون نخستین بمب را این بار بر سر واشنگتن فرود آورد نه بیروت، و با اصرار تمام آمریکا را به عنوان شریک اسراییل، و نه حامی آن، معرفی کرد و افزود: آمریکا زیر بنای بقای اسراییل و نخستین بهره مند! از جمله به لبنان است و هرگز در نتیجه این تجاوز، درمقابل دوستان عربش در فشار و تنگنا نیست و اگر بزودی هم برای محدود ساختن پیامدهای منفی آن، راه حل سریع و عادلانه ای برای مسأله فلسطین پیدا نشود، منافع آمریکا تهدید نمی شود!»

و شامیر می گوید: «ایالات متحده و اسراییل هدف را بین خود تقسیم می کنند حتی اگر در شیوه تحقق آن اختلاف نظر داشته باشند». [1]

و وزیر دفاع آمریکا در حالی که گویی کشتار بیرحمانه ای را توجیه می کرد که پیمان اسراییلی ـ صلیبی در اردوگاههای فلسطینی در بیروت علی رغم تضمین های کتبی آمریکاییها ـ مبنی بر حمایت از غیرنظامیان در قبال هرگونه

---

۱- نشریه «لوموند» به نقل از «الصباح» ۱۹۸۲/۸/۲۶.

تجاوز پس از عزیمت چریکها ـ آنرا مرتکب شده بود، تصریح کرد که کشورش نمی تواند اسراییل را کنترل کند و اسراییل نماینده منافع آمریکا در منطقه است.[1]

علاوه بر این، کشوری چون آمریکا لبریز از احساس قدرت و برتری در تمامی سطوح، چگونه می تواند به رژیم هایی پاره پاره، توخالی و فاقد اراده سیاسی و تمدنی، چون رژیم های عربی که حکومتهای خانوادگی، عشیره ای و عقب مانده هستند، احترام بگذارد، در مقابل، نظام اسراییل نمایانگر ارزش های غربی است! و در تمامی سطوح با برتری آنرا تجسم می بخشد و اینگونه لیاقت ایفای نقش شریک شایسته اعتماد را پیدا می کند. مثلا چنانچه مقایسه ای میان کارآیی عالی و اراده سیاسی و اداری قاطع که اسراییل با آن ماشین جنگی آمریکا را اداره می کند، و میان بی بندوباری و بی تفاوتی بلکه خیانت و وارفتگی که عربها با آن مثلا ماشین جنگی شوروی را اداره می کنند، بعمل آوریم یکی از علتهای مورد ستایش بودن اسراییل در غرب را ـ که فلسفه آن بر تسلط و قدرت و نظم پی ریزی شده است ـ درخواهیم یافت. برای نمونه باید گفت که اسراییل تنها کشوریست که از وزارت دفاع آمریکا [2]. درخواستهای خرید نظامی دریافت می کند. این تداخل و پیوند در روابط آمریکا و اسراییل، تصور مبنی بر اینکه آمریکا بویژه در دوران کنونی قادر است هر چیزی را بر اسراییل تحمیل کرده و آن را وادار به امتیازدهی نماید تصور فریبنده ایست، زیرا تاکنون ثابت شده است که کمکهای نظامی آمریکا به اسراییل در پی هر جنگی که اسراییل به راه می اندازد چندین برابر می شود.

پیش از جنگ سال ٦٧ کمک نظامی آمریکا به اسراییل دویست میلیون دلار بود که پس از جنگ، به دو برابر رسید و پس از جنگ سال ۱۹۷۳ به دو میلیادر دلار بالغ گردید تا جائیکه کمکهای نظامی به اسراییل و وامهای خارجی (٢٤ میلیارد دلار یعنی برابر با کلّ درآمد ملی اسراییل) و بازاریابی در کرانه باختری و امروزه

---

۱- به نقل از اخبار تلویزیون تونس ساعت ۸ شب ۱۹۸۲/۹/۲۱.

۲- «ژون آفریک» ۱۹۸۲/۹/۱۵.

در لبنان،برای فروش کالا، ستونهای اصلی اقتصاد اسراییل را تشکیل می دهد که مشکلات آن بخشی از مشکلات اقتصاد آمریکا بشمار می آید.
یک کارشناس اقتصادی اسراییل می گوید: «اسراییل مشکلات اقتصادی ندارد و این ایالات متحده است که مشکلات دارد» [(۱)]، چون آمریکا شریک اسراییل در جنگ و در منافع مترتب بر آن بوده و نگهبان وفادار به منافع غرب بطور عام، در منطقه است.

بر این اساس می توانیم دخالت آمریکا در لبنان و برنامه ریزی مشترک آن با اسراییل را دریابیم. شارون نیز به این امر اعتراف کرده و می گوید: «تهاجم به لبنان در ماه سپتامبر ۱۹۸۱ با وزیر خارجه آمریکا مورد بحث قرار گرفت و او درنوامبر همان سال با واینبرگر و حبیب آنرا مورد بررسی قرار داد» ولی آمریکایی ها بظاهر ادعا می کنند که اسراییلی ها آنان را فریب داده اند! زیرا منطقه ای که آمریکایی ها با اشغال آن در لبنان موافقت کرده بودند، شامل نوار مرزی بود و از ٤۰ کیلومتر بیشتر فراتر نمی رفت و البته چندین کشور عربی هم از این امر! مطلع بودند و تن به سکوت دادند به امید آنکه چریکها در پایگاههای مستحکم شان درجنوب لبنان نابود شوند، ولی بیگن آمریکایی ها را فریب داد و به اشغال ۳۲ خاک لبنان و از جمله پایتخت دست زد! ـ بنابراین تجاوز به لبنان و یا ـ دست کم ـ بخشی از آن طرح مشترک آمریکایی ها و شرکای اسراییلی و سرسپردگان عرب آنها است برای نابودسازی چریک های فلسطینی و سازمان، یعنی تغییر مسیر و تبدیل آن از سازمانی پیشتاز آزادسازی در جهان عرب به غوطهور شدن در گرداب واقعیت موجود سیاسی اعراب و تسلیم در مقابل آمریکاست، وبرای این که فلسطینی ها دچار یأس نشوند و به انتقام از رژیم های عربی و تهدید منافع غرب روی نیاورند، لازم بود ـ پس از اینکه بارها کار نابودی آنها بدست اعراب صورت گرفت ـ این بار عملیات نابودسازی موجودیت آنان در لبنان، بدست یهودیان انجام شود، و از آنجا که حضور فلسطینی ها تهدیدی واقعی برای اسراییل و در نتیجه برای رژیم های عرب یعنی حامیان منافع سرمایه داری در منطقه شناخته می شد، بنابراین ضرورت داشت، پس از تجاوز،

---

۱ـ همان منبع.

تسویه سیاسی صورت گیرد ـ تا سلاح را از دست رزمنده بگیرد، همانگونه که چنگ و دندان شیر کنده می شود تا به حیوانی رام وبی آزار بدل گردد! و پیش خود فکر کند که این پیروزی و خردمندی و سیاست بزرگی است!، طرح ریگان برای تسویه مسأله فلسطین از همینجا بر می خاست. و برای اینکه اثر انگشتان توطئه و بوی خیانت از طرح زدوده شود کنفرانس فاس برای عربی کردن طرح آمریکا و چاپ نسخه عربی آن برگزار گردید.

علی رغم فاصله موجود میان طرح ریگان که ایده کشور فلسطین را نفی می کند و مصوبات فاس که بر آن تأکید دارد، ناگهان رژیم های عربی و سازمان آزادیبخش!، طرح آمریکا را گامی مثبت و تحولی در سیاست آمریکا بر شمردند و همگی بر سر راه حل سیاسی یعنی شناسایی سازمان آزادیبخش از سوی آمریکا و اعمال فشار بر اسراییل شرط بستند... ناگفته پیداست که آمریکایی ها شناسایی اسراییل از سوی سازمان آزادیبخش را پیش شرط قرار داده بودند، ولی پس از کنفرانس فاس این پیش شرط از میان برداشته شد و مانع اصلی اینک شناسایی سازمان و کشور فلسطین از سوی آمریکایی ها و اسراییل است.

با وجود اینکه موضع اسراییل در رد امکان این شناسایی قاطع بوده ولی به نظر می رسد که آمریکایی ها بر سر تحول افکار عمومی داخل اسراییل که طرفدار راه حل مسالمت آمیز و بیزار از جنگ بوده و آماده باز پس دادن بخشی از زمین و در مقابل صلح و فراهم نمودن تضمین هایی مبنی بر اینکه این زمین به دژی برای حمله به اسراییل مبدل نشود، قرار بسته اند. ریگان پیش از اعلام طرح خود نسبت به متقاعد ساختن بخش اعظم سازمان های یهودی در آمریکا، تضمین داده بود و در این راستا دیدار خود پریز از آمریکا، مورد بهره برداری قرار گرفت، وی همچنین متقاعد ساختن مهمترین طرفهای عربی را تضمین کرده بود. شاه حسین که راه حل آمریکایی در وهله اول او را در بر می گیرد، در پی دیدار با معاون وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد: «ما ایجاد کنفدراسیون میان اردن و فلسطین را تأیید می کنیم» وی گفت: «ما دو موجودیت جدای از هم، ولی در ارتباط با هم هستیم!» خبرگزاری فرانسه گفت: «شاه حسین بر این باور است، چنانچه صلح برقرار شود شناسایی اسراییل امری اجتناب ناپذیر خواهد بود و اگر صلح پایدار

شود، برقراری روابط دیپلماتیک با اسراییل نیز امری اجتناب ناپذیر خواهد بود»[۱].

زمینه های انجام تماس های مستقیم و غیرمستقیم در پی دیدار هیأتی از کنگره با یاسر عرفات و موافقت وی با تمامی قطعنامه های صادره از سازمان ملل در خصوص مسأله فلسطین فراهم آمده است. روشن است که آن قطعنامه ها، در برگیرنده شناسایی آشکار اسراییل و شناسایی ضمنی یا صریح فلسطینی ها به عنوان پناهندگان، یا به داشتن حقی! در تشکیل کشوری دارای حاکمیت است، مانند قطعنامه ١٨١،٢٤٢ و ٣٢٣٦، آیا این بدان معناست که شرایط برای پایان بخشیدن به کشمکش میان اعراب و یهودیان که بیش از پنجاه سال از آن سپری شده است، آماده می گردد؟.

به نظر می رسد که این امر نتیجه طبیعی! تمامی کشتارها، قربانی ها، کنفرانس ها و طرح های عربی و غربی باشد؟!!

البته در این میان، نقش «توده ها» فراموش شده است!

*****

---

١- روزنامه «العمل» ١٩٨٢/٩/١٥

# سرنوشت مسأله فلسطین

به گفته احمدبن بلا: «چنانچه فلسطینی ها، سرانجام زیر فشارهای وارده به هر راه حلی تن در دهند، اعراب در دراز مدت کشور یهود را تحمل نخواهند کرد.»
این مسأله را می توان چنین تبیین کرد:
۱ـ با درک ماهیت صهیونیسم و استراتژی آن مبنی بر تسلط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بر تمامی منطقه، حتی اگر اعراب همین امروز کشور یهود را با مرزهای مشخص، به رسمیت بشناسند، صهیونیست ها با توجه به سرشت و خوی تجاوزگری که دارند، به این شناسایی به دیده مرحله ای و فرصتی برای کسب آمادگی بیشتر به منظور تهاجم و تحکیم سلطه خود بر دیگر مناطق، خواهند نگریست. اسراییل برای خود حد و مرزی نمی شناسد. نقشه رسمی اسراییل که نسل های یهودی بر اساس آن تربیت و پرورش می یابند و بر سر در ارگانهای رسمی، مانند پارلمان اسراییل نصب گردیده، همان است که جنبش صهیونیسم در قرن نوزدهم آنرا تعیین کرده است: (سرزمین تو ای اسراییل از نیل تا فرات است)! جدای از این، گستره خواب و خیال صهیونیسم و هوسهای قومی و دینی صهیونیست ها از این حرفها بیشتر است، آنها به کنترل مستقیم و یا غیر مستقیم تمامی جهان! چشم دوخته اند. «پروتوکولهای حکمای صهیون» یکی از اسنادی است که بلند پروازی آنان را نشان می دهد. [(۱)]

---

۱- «پرتوکولهای حکمای صهیون» نام سند خطرناکی است که از سوی کنفرانس صهیونیستی که دانشمندان و متفکران و سران سازمان های صهیونیستی را در شهر بال سویس به سال ۱۸۹۷ گردهم آورد، منتشر شد. در این سند صهیونیست ها یک طرح صهیونیستی برای تسلط بر جهان را در دراز مدت مشخص کرده اند و یک هدف مقطعی ـ کوتاه مدت ـ برای تشکیل کشور صهیونیستی در فلسطین در خلال پنجاه، ارائه داده اند، البته صهیونیست ها در انکار صحت این سند خطرناک یا جمع آوری آن از بازار و حمله به ناشر آن بارها کوشیده اند.... این سند خطرناک توسط استاد محمد خلیفه تونسی به عربی ترجمه شده و استاد عباس محمود عقاد مقدمه ای بر آن نوشته است و اخیراً استاد عبدالفتاح مورور آنرا در تونس تجدید چاپ کرده است.

۲ـ کشمکش میان اعراب و اسراییل پدیده تازه ای نیست بلکه قدمت آن به آغاز تاریخ اسلام و شروع نهضت اسلامی، بمثابه یک تمدن، باز می گردد. از همان زمان توطئه های صلیبی ـ یهودی علیه امت اسلام آغاز و بی‌وقفه استمرار یافت تا مانع از نورافشانی تمدن بالنده اسلام و فروپاشی کاخ ستم و رهایی مظلومان شود. گرچه نمودهای این کشمکش گوناگون بود، ولی جوهر آن ارزش دهی میان دو الگو و نمونه برای انسان و روابط انسانی بود. الگوی غربی (مسیحی ـ یهودی) که بر تسلط نژادپرستانه و تملک و زور و ماکیاولیسم غیر اخلاقی استوار است و نمونه اسلامی مبنی بر توحید، یکتاپرستی خداوند در عبادت و شناسایی بشریت به عنوان خانواده ای واحد که هر یک از اعضاء آن تنها با تفکر و کوشش بر دیگری برتری می یابد. در اینجا رفتار فردی و اجتماعی انسانها به ارزش های انسانی ثابت و به عدالت مطلق خداوندی سر تسلیم فرود می آورد.

همداستانی آمریکا و غرب ـ بطور عام ـ با اسراییلی ها و فالانژها در گذشته نه چندان دور، در حمله وحشیانه به اردوگاههای فلسطینی های بی دفاع و کشتار هزاران بی گناه، تنها یک نوع رفتار است که آشکارا ماهیت غیر انسانی و غیر اخلاقی تمدن غرب را برملا می سازد. این رفتار هزاران بار با ما و ملتهای مستضعف دیگر از سوی آنان تکرار شده است. بنابراین چنانچه در غرب و در اسراییل دمکراسی باشد و انسان در آن از حقوق و دستگاه قضایی مستقل و آزادی برخوردار است ولی تمامی اینها از چارچوب نژادی فراتر نمی رود و در برگیرنده همه مردم صرف نظر از نژاد، رنگ و عقیده نیست. و تا زمانی که غرب اینچنین است، بهیچوجه نمی توان درباره فروکش کردن جنگ میان ما و غربی ها امیدوار بود. پرواضح است که منظور از غرب و غربی ها، از مفهوم سیاسی رایج فراتر بوده و تمامی بینش ها و مسلک هایی را که پیرامون آنها سخن رفت، شامل می شود[1].

۳ـ دل بستن و اتکاء به افکار عمومی جهان به هدف استرداد فلسطینی ـ علی رغم اهمیت کسب افکار عمومی جهان در نبرد ما با غرب ـ نوعی فریب

---

۱- رجوع شود به جزوه «غرب چیست؟» نشریه مجله «المعرفه» و سه مقاله ای که تحت عنوان «باز هم ما و غرب؟» در آن به چاپ رسیده است.

است که رژیم های وابسته برای درخواب نگاهداشتن ملتها بدان دست می یازند و بی جهت سراسیمه بدنبال این سراب دست نایافتنی می دوند. مگر این غرب که می خواهیم از ما جانبداری کند، همان نیست که برای حفظ منافع خود و جلوگیری از قیام اسلامی، در قلب جهان عرب اسراییل را بوجود آورد؟ آیا این غرب همان نیست که کشتارهای «بیگن» را با اهدای جایزه صلح نوبل پاداش داد؟ آیا خوش باوری ممکن است ما را تا آنجا بکشاند که گمان کنیم دست کشیدن غرب از اسراییل از مرز قطع روابط دیپلماتیک با اسراییل بگذرد! و بفرض اینکه این کار صورت گیرد آیا این، برای بازپس گیری بیت المقدس کافیست؟ آیا رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی علی رغم اینکه اغلب کشورهای جهان با آن روابط دیپلماتیک برقرار نکرده و جایی برای آن در سازمان ملل نیست، یک رژیم مقتدر نیست؟ آیا این امر ضرر و زیانی بر این رژیم وارد کرده است؟

در نبرد برای باز پس گیری فلسطین، تنها اقدام سیاسی نتیجه بخش نیست و منحصر ساختن «اقدام سیاسی» در جلب رضایت غرب و بویژه آمریکا ره بجایی نخواهد برد بلکه نشان دهنده ماهیت برتری! رژیم های عربی است و یا در واقع بازی وارونه جلوه دادن حقایق است که می تواند شکستهای ما را پیروزی قلمداد کند!.

٤ـ اکثریت فلسطینی ها اگر چه در زیر ویرانه های بیروت و آتش سنگین سلاح های اسراییلی و آمریکایی و خیانت رژیم های عربی و منفی گرایی ملتها، به پذیرش یکی از این دو راه تن دادند: مرگ یا تسلیم شدن در مقابل طرح های آمریکا ـ که دشمن اصلی امت ماست ـ و تسلیم شدن در برابر رژیم های عربی ـ فلسطینی ها ولو برای مدتی راه دوم را برگزیدند! و بر فعالیتهای سیاسی خود افزودند تا شکست نظامی را در دستیابی به پیروزی سیاسی بکار گیرندو ظاهراً بر راه حل سیاسی امید بسته اند، ولی آیا این یک راه حل مقطعی (تاکتیک) است یا نشانه ای از تحول استراتژیک در خط مشی سازمان؟... منشور سازمان آزادیبخش ماموریت روشنی برای انقلاب فلسطین مشخص کرده است و آن آزادسازی کل فلسطین است، که تبلیغات صهیونیستی چه بسیار از این هدف علیه انقلاب فلسطینی بهره برداری کرده اند و این امر رهبران سازمان را در مقابل دوستان

غربی در محظور قرار می دهد و غرب بر آنان در جهت تغییر آن فشار می آورد. اینک آیا فلسطینی ها در صدد کار مقطعی و کوتاه مدت هستند یا در صدد دور شدن از هدفی می باشند که منشور سازمانشان آنرا مشخص کرده است؟ ملاحظات و نکاتی را که پیرامون ماهیت صهیونیسم و ماهیت غرب هم پیمان با آن، ارائه داده ایم، به تنهایی می تواند فلسطینی ها را چنانچه ـ در این مرحله ـ فریب خورده اند یا شرایط جهان عرب، آنها را به تسلیم شدن در مقابل دشمنان واداشته است، به مسیر صحیح باز گرداند.

سازمان آزادیبخش امروزه خود را بر سر دو راهی می بیند: راه گزینه سیاسی که ماشین جهنمی جنگ آمریکا با پشتیبانی رژیم های خائن عرب، سازمان را به طرف آن می راند... یا گزینه نظامی که شرایط پیرامون، سازمان را به سوی پرهیز از آن سوق می دهد. فلسطینی ها در سابق با اکراه به عنوان پناهنده در کشورهای عرب تحمل می شدند، ولی از آن زمان که برای اثبات موجودیت و اعتماد به نفس مجدد و توانایی در شکست دشمن و باز پس گیری میهن شان سلاح بر دوش گرفتند، دیگر قابل تحمل نبودند و رژیم ها به ترتیب دست به کار سرکوب و ریشه کن ساختن آنان شدند و در این راستا «مرتجعین»! و «مترقی ها»! و هم پیمانان روسیه و آمریکا دست به دست هم دادند. آیا تفاوت بسیاری وجود دارد میان آنچه حسین در سال ۱۹۷۰ و همکار سوری وی در تل الزعتر بسال ۱۹۷٦ انجام داده اند و آنچه برادرشان شارون در بیروت در سال ۱۹۸۲ انجام داد؟!

رژیم های عربی در یک موضعگیری واحد حداکثر تلاش را مبذول داشتند تا سلاح را از دست فلسطینی ها بگیرند و با این عمل از اسراییل و موجودیت جدا از ملیت خودشان، و وابسته به ریگان را حمایت کنند. با پیگیری تاریخ سازمان در می یابیم که مشکل رفتار با رژیم های عربی از بدو پیدایش سازمان در پیش روی رهبران و اعضاء مطرح بوده است. آیا کار آزادسازی میهن فلسطینی را حداقل با رویارویی با رژیم های عربی پیرامون اسراییل آغاز کنند چون این رژیم ها به بهانه بیم از انتقال اسراییل مانع از انجام عملیات و تحرک آنان می شوند، یااینکه راه حل درحداکثر بهره برداری از تضادهای عربی به نفع مسأله فلسطینی با بهره گیری از شیوه مماشات با تمامی رژیم ها و سمت گیری مستقیم

به مسأله مادر نهفته است؟ و این استراتژی سازمان فتح ـ از مهمترین گروههای تشکیل دهنده سازمان آزادیبخش ـ [1] بود. این استراتژی توانست خود را بر تمام سازمان و کلیه گروههایش، تحمیل نماید.

سازمان در پرتو این استراتژی اخیر به دستاوردهای بسیاری نائل آمد، از اموال اعراب بهره برداری کرد و توانست فلسطینی های آواره و پراکنده را گرد هم آورد و احساسات ملی را در بین آنان برانگیزد و روابط با آن رژیم ها را در گسترش دایره نفوذ خود در جهان بکار گیرد و با چشم پوشی از رفتارهای سرکوبگرانه رژیم ها، سازمان ـ در پرتو استراتژی مماشات ـ به محاصره خود گرفت و مسأله فلسطین تا حدود زیادی از سلطه و نفوذ رژیم ها خارج گردید و سازمان بصورت یک نیروی سیاسی و نظامی نگران کننده درآمد ـ علی رغم سیاست مماشات ـ که خواب راحت از سر رژیم های عربی می پراند! زیرا این رژیم ها از یک سو بیم دارند که سازمان آنها را به طرف درگیری با اسراییل بکشاند و از دیگر سو از ملتهای خویش در هراسند که مبادا بادهای انقلاب در میان آنها بوزد؟ ولی به نظر می رسد که فاجعه بیروت به سیاست مماشات و به عملکرد مسلحانه در پرتو آن سیاست، پایان خواهد داد، عملیات سازمان طی سالهای اخیر رو به کاهش گذارد، بویژه پس از آنکه سازمان با امضای سندی با اسراییل، متعهد شد که عملیات علیه اسراییل را از جنوب لبنان متوقف سازد، عملیات نظامی به خاطر کار و یا راه حل سیاسی کاهش چشمگیری یافت، کنفرانس فاس نقطه پایان استراتژی مماشات بود و امروزه در پیش روی سازمان تنها دو گزینه باقی مانده است.

۱ـ گزینه سیاسی آمریکایی برخاسته از طرح راجرز در اواخر دوران ناصر که در یکی از مراحل آن به اردوگاه داوود ـ کمپ دیوید ـ منتهی شد تا اینکه به عنوان یکی از مراحل اساسی برای عمومیت دادن به موافقتنامه های اردوگاه، در بین

---

۱- یاسر عرفات در مصاحبه ای با تلویزیون لبنان در سال ۱۹۷۵ می گوید: «انقلاب فلسطین می داند که صحنه واقعی نبرد در فلسطین است و انقلاب از یک نبرد فرعی که آنرا از هدف اصلی منحرف می سازد طرفی نخواهد بست» به نقل از «مجله الاذاعة و التلفزة التونسية» شماره ۵۵۵.

تمامی کشورهای عربی رسید! زیرا دیگر جز برای شاخه پژمرده زیتون جایی نمانده است، و تفنگ را هم شارون و همکاران عرب وی، مصادره کرده اند.

۲ـ گزینه نظامی که پس از ماجرای بیروت هیچ راهی به سوی آن نیست، جز بازگشت به استراتژی جبهه مردمی که به نفع استراتژی همزیستی با رژیم های عربی کنار گذارده شد، همانگونه که قبلا گفتیم این استراتژی بر اساس این مقوله استوار است که راه فلسطین از رژیم های عربی می گذرد، اینک آیا رویدادها، سازمان را به بازگشت به این استراتژی خواهد کشاند که مسأله فلسطین بخش جداناشدنی از مسأله عربیست و بنابراین هیچ راهی برای حل آن نیست مگر در چارچوب استراتژی آزاد سازی کلیه سرزمین و ملت عرب!

آیا روی آوری فلسطین بجای رژیم های عرب به انسان عرب و مردم عرب و مسلمان بطور اعم متحول می شود و با جنبشها و سازمان های مردمی در میهن عربی و اسلامی خواهد جوشید؟ زیرا مسأله فلسطین تنها یک مسأله سیاسی نیست بلکه بیشتر مسئله ای تمدنی است، مسأله خودباختگی و از دست دادن اراده و بینش و رفتار تمدنی یک امت است. در این صورت مسأله فلسطین انقلاب رهایبخش تمدنی فراگیر می شود که بیدارگر است و تواناییهای مبارزه و خلاقیت را نزد توده ها بر می انگیزد و در گرماگرم شعله های نبرد توده ها را آبدیده می کند، نه تنها برای رویارویی با حکمرانان وابسته و رویارویی با اسراییل، بلکه برای مقابله با غرب در کلیت آن و آمریکا بطور اخص! و رویارویی با امپریالیسم با تمام ابعاد آن برای ساختن تمدن انسان رها یافته ؟

گمان می کنم، رویدادها دیر یا زود، سرانجام سازمان و ساختار دمکراتیک و سازمان یافته اش را ـ که از ساختارهای سیاسی در جهان عرب متمایز است ـ به سمت کنار گذاردن استراتژی همزیستی مسالمت آمیز با رژیم های عرب رهنمون خواهد شد، زیرا علی رغم جنبه های مثبت آن استراتژی در آن دوره ها عاقبت سازمان را به بن بست و لبه پرتگاه و به غلتیدن در آغوش دشمنان استراتژیک و چشم پوشی از تفنگ و تسلیم شدن ـ ولو بطور موقت ـ در برابر طرح های دشمنان و سرسپردگانشان در منطقه، سوق داد.

من مطمئنم چنانچه سازمان شجاعانه به ارزیابی مجدد خط مشی خود و دست کشیدن از استراتژی همزیستی با رژیم ها اقدام نکند، انقلاب فلسطین ناکام نشده

و از بین نمی رود بلکه خود سازمان از درون متلاشی می شود تا سازمان یا سازمان های دیگری برای تصحیح مسیر و انتقام گیری و پاکسازی ننگ، جایگزین آن شود. هم اکنون اختلافات در صف فلسطینی ها آشکار شده و در پاره ای اظهارات فلسطینی ها اشاراتی نوید بخش این تحول است.

«جرج حبش» دبیرکل جبهه خلق درگفتگو با شبکه تلویزیونی آمریکا تاکید می کند: «علت استمرار عملکرد مسلحانه به عنوان ابزاری ضروری برای تحقق اهداف سازمان، این است که جنبش های آزادیبخشی که اهداف خود را بدون دست یازیدن به پیکار نظامی تحقق بخشیده اند، قابل ذکر نیستند». [1]

یاسر عرفات هم اینگونه رویدادهای بیروت را توضیح می دهد: «آتشفشان تازه شروع به فوران کرده، مردم ما امروز حق دارند که سؤال کنند و فردا خواهان حسابرسی شوند و پس فردا انتقام بگیرند.» وی افزود: «عزیمت فلسطینی ها از بیروت و پخش شدن آنها در کشورهای عربی مختلف به زبان ساده یعنی این که مقاومت به پایگاههای قبلی اش بازگشته است» [2] در این تصریح بیش از یک اشاره و معنی هست .این سخنان در گفتگو با تلویزیون ایتالیا و چند روز پیش در دیدارش با واحد چریکی که از بیروت عازم یمن جنوبی شدند، ایراد گردید. وی آنان را به ادامه آموزش نظامی فراخواند سپس تأکید کرد: «آتشفشانی که در بیروت منفجر شد، خاموش نخواهد شد، بلکه به سرتاسر منطقه عربی گسترش خواهد یافت و به بیت المقدس منتهی خواهد شد» [3]. ابوایاد شخصیت دوم در سازمان آزادیبخش در همان سمت گیری به «المجله» گفت: «چنانچه فشار وارد بر فلسطینی ها ادامه یافته و بی توجهی نسبت به حقوق آنان استمرار یابد، من بیم آن دارم که دست های انتقامجو از آستین ها بدر آید و در پاسخ به تجاوز و چپاولی که بر ملت فلسطین اعمال شد، راه خشونت را در پیش گیرد.» [4]

---

۱- بنقل از «الصباح» ۱۹۸۲/۹/۱

۲- همان منبع.

۳- «LAPRESSE» ۱۹۸۲/۹/۲٥.

٤- «LFTEMPS» ۱۹۸۲/۹/۱.

خالد الحسن درباره کار نظامی پس از بیروت سخن گفت: «از نظر مبارزه نظامی فلسطین در داخل و اوج بخشیدن به آن و تداوم کار چریکی زیرزمینی ما، نیروی انتظامی گسترده نمی تواند اقدام نظامی اش را مورد حمایت قرار دهد مگر در چارچوب فضای مبارزه عربی و موضع گیری همبسته عربی. گمان می کنم که وضعیت نامطلوب عربی بایستی به سمت اوج بخشیدن به فضای مبارزاتی مسأله فلسطین سوق داده شود و این یکی از دستاوردهای نبرد جاویدان خواهد بود.»![(١)]

«المجله» در گفتگو با یکی از مسؤولان سیاسی سازمان آزادیبخش پیرامون اظهارات یکی از کارشناسان انگلیسی در خاورمیانه مبنی بر اینکه مقاومت فلسطین پس از ترک بیروت بعلت وسعت محدود منطقه و نبودن مناطق امن جهت عقب نشینی دیگر قادر نیست از کوههای ناهموار لبنان به جنگ چریکی بپردازد، ولی این امر چنانچه سیاست سوریه تغییر یابد امکان پذیر است، نظر وی را جویا شد، مسؤول فلسطینی با این تحلیل موافق بود! کارشناس انگلیسی افزود: اخراج فلسطینی ها از منازلشان در سالهای ١٩٤٨،١٩٧٦ و ١٩٨٢ توسط اسراییلی ها و بمباران اردوگاهها در مواقع بیشمار ترحم برانگیز است، این امر قومیت فلسطینی را نابود نخواهد کرد و فلسطینی ها هر قدر شمار کشته هایشان افزایش یابد، محو نخواهند شد، این کشتارها فقط به افزایش عضوگیری در صفوف سازمان آزادیبخش کمک می کند. [(٢)]

درست است که شارون آنچه را خواسته بود ـ یعنی اخرج فلسطینی ها از دژ بیروت و پراکنده ساختن مجدد آنان ـ به اجرا گذاشت و این تازگی ندارد، زیرا فلسطینی ها از سال ١٩٤٧ هرگاه گردهم آمدند یکی بر آنان مسلط می شود تا متفرقشان کند. شارون به نشریه ایتالیایی مشهور «اوریانا» می گوید: «خواستم که فلسطینی ها از بیروت خارج شوند و به آنچه خواستم رسیدم. شاید عرفات گمان کند که از این بابت به پیروزی سیاسی دست یافته است ولی آینده عکس این را ثابت خواهد کرد، زیرا قدرت مردان عرفات درگردهم آمدن آنها در یک کانون بین المللی نهفته است، لذا دارای کشوری درون کشور دیگر بودند. و از داخل

---

١– «الصباح» ١٩٨٢/٧/١٥.

٢– «المجله» به نقل از «الصباح» ١٩٨٢/٧/١٥.

لبنان برای فعالیت در سرتاسر جهان حرکت می کردند. ولی اکنون آنها در هشت کشور مختلف از یمن تا الجزایر پراکنده اند». (۱)

ولی آنچه شارون از درک آن عاجز ماند این بود که:

۱ـ قدرت ارتش های کلاسیک در تجمع و تمرکز آن نهفته است، ولی در مورد واحدهای رزمنده چریکی چنین نیست. تجمع فلسطینی ها یک اشتباه استراتژیک بود که سازمان آزادیبخش به هنگام روی آوری به سمت ایجاد ارتش کلاسیک و متمرکز و مجهز به سلاح های سنگین در لبنان دچار آن گردید. چنین ارتشی تنها برای دولتی که در سرزمین خود عمل می کند، کارایی دارد.

۲ـ فلسطینی ها بخشی از یک امت هستند و سرزمینی که بخاطر آن پیکار می کنند در قلب تمامی افراد آن امت جای دارد.

امتی که ژرفا و ابعادش تا بی نهایت است یک شکست یا بیشتر آن را از پای در نمی آورد. بلکه شکستهایی که طی صدها سال آن را فرا گرفت، نتوانست بر خلاقیت و موجودیت آن تاثیر بگذارد. امت با شکیبایی از این شکستها عبرت آموخته و برای آینده برنامه ریزی کرده و از جابرخاست و تمامی محاسبات دشمنان را واژگون ساخته و اوضاع را سروسامان بخشید و سرزمین خود را از لوث وجود دشمنان پاک کرد، شکستها حالت شوک برقی را دارا بود که امت را بیدار و آگاهی را بدان باز می گرداند. (۲) و همانگونه که برادر احمد بن بلا می گوید: «همواره مسلمانی پیدا می شود که بر می خیزد تا خائنان را نابود کند».

پیوند سرنوشت ساز میان حرکت اسلامی و مسأله فلسطین و جوشش انقلاب فلسطین با حرکت اسلامی می تواند از عهده انقلابی کردن تمامی منطقه و

---

۱- روزنامه «العمل» ۱۹۸۲/۹/۱۲.

۲- «ژون آفریک» شماره ۱۱۳۲ نقل می کند که یاسر عرفات به هنگام دیدار از اردوگاه «وادی الزرقاء» طی اقامت در تونس در مورد وضعیت کنونی فلسطینی ها، با رزمندگان به بحث و گفتگو نشست. احساس به شکست بر رزمندگان چیره شده بود که این امر گفتگوها را به راه خشونت و تا مرز درگیری می کشاند، بطوریکه مسؤول امنیت «اباالطیب» ناچار شد بعضی ها را در اتاقهایی که قبلا به این امر اختصاص داده شده بود، زندانی کند!!

آزادسازی آن از سلطه امپریالیسم با تمامی اشکال گوناگون آن و ساختن نمونه تمدنی برای انسانیت رهایی یافته، برآید.[۱]

---

۱- تبلیغات جهانی ـ که توسط امپریالیسم آمریکا با همدستی صهیونیسم اداره می شود با همکاری تبلیغات عربی کوشیدند تا بشیر جمیل سرسپرده صهیونیسم و قصاب فلسطینی ها در تل الزعتر را در هاله ای از ملی گرایی فرو برد، وی تحت محافظت تانکهای «صهیونیستی» اسراییلی به ریاست جمهوری منصوب و نخستین تلگرام تبریک را از بگین دریافت داشت که در آن از وی به عنوان «یک میهن پرست بزرگ» یاد شده بود. تبلیغات برای بالا بردن موقعیت این فاشیست جنایتکار به مصاف شهدای قهرمان ملی از طریق اصرار مداوم بر اینکه قاتلان وی ـ بدون هیچ دلیلی ـ اسراییلی ها هستند، از هیچ کوششی دریغ نورزیدند با اینکه خبرگزاریها بر حالت ناراحتی و ناباوری عمومی که اسراییلی ها به هنگام شنیدن خبر قتل وی دچار آن شدند، تاکید کردند و شارون به سرعت برای حضور در مراسم تشییع جنازه وی شتافت. این کار تبلیغاتی، در چارچوب جنگ روانی که علیه توده های عرب برای کاهش نارضایتی به راه انداخته اند، قرار می گیرد! تا دشمنان اعراب را به عنوان قهرمان معرفی کرده و حکمرانان عرب همدست با امپریالیسم را تبرئه سازند و انقلاب فلسطین را از طریق پشتیبانی کامل از فالانژها و گماردن خاندان فاشیست جمیل در رأس قدرت در لبنان، از پای درآوردند. عربستان سعودی در پشتیبانی از بشیر جمیل با پول فراوان (۴۰ میلیارد) و خرید آراء نمایندگان مسلمان مجلس لبنان برای انتخاب وی، نقش عمده و بسزائی را ایفا کرد، همین که ملی گرایان او را ترور کردند خواستند که به یک قهرمان مبدل گردد!!

## تجربه های مثبت و منفی:

# انقلاب فلسطین

## درسهایی از انقلاب فلسطین

هر قدر دیدگاه ها پیرامون انقلاب فلسطین مختلف باشد ولی در این مورد اتفاق نظر وجود دارد که این انقلاب مهمترین پدیده سیاسی تراویده از کشمکش اسراییل و اعراب است که توانسته توجه افکار عمومی عربی و بین المللی را در خلال دهه هفتاد بخود جلب نماید.

برای جنبشی انقلابی، مانند حرکت ما ـ النهضۀ ـ شایسته است به بررسی دقیق این پدیده و هر پدیده دگرگون ساز انقلابی در صحنه جهانی ـ درگذشته و حال ـ بپردازد تا مسیر آن را دنبال کندو نقاط قوت و ضعف، موفقیت و شکست را، برای هموار کردن مسیر و غنی ساختن آزموده و کاهش حجم اشتباهات و توسعه فعالیت خود، مشخص نماید.

بحث کوتاهی که مطرح می شود ـ پیرامون نشأت گرفتن انقلاب فلسطین در قالب سازمان آزادیبخش نگاهمان را به مجموعه ای از ویژگیهای این انقلاب معطوف می سازد، هر برادری می تواند با بررسی دقیق آن و دیگر انقلاب ها، درسهای ثمربخشی برای جنبش خود برگیرد:

**۱ـ ماهیت مردمی:** انقلاب فلسطین از نظر موفقیت آن در جذب وسیعترین قشرها و بخش های فلسطین و تبلور بخشیدن به احساس ملی فلسطین نزد آنان و گردآمدن آنها پیرامون سازمان، به عنوان سمبل آن احساس و امید به آزادسازی میهن از دست رفته و ساختن کشور فلسطینی به عنوان هدف حرکت مردم... انقلاب هیچگاه مردمی نمی شود مگر اینکه توجه توده مردم، یعنی اکثریت قریب به اتفاق امت را به سمت خود جلب نماید و بیانگر امیدها، دردها و بلند پروازیهای آنان باشد.

**۲ـ هویت تشکیلاتی:** مردمی بودن انقلاب فلسطین تنها به احساسات محدود نمی شود، زیرا احساسات، احساسات طرفداری، التهاب و نارضایتی و غیره هر قدر شدت داشته باشد به کار انقلابی مبدل نمی شود مگر با هدایت تشکیلاتی توده ها و سازماندهی آنان در نهادهای مردمی جامعه چون سندیکاها، انجمن های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی و... انقلاب فلسطین در سازماندهی توده های فلسطین در اتحادیه های کارگران، دانشجویان، مهندسان، پزشکان، زنان، نویسندگان و روزنامه نگاران که در صحنه جامعه به ریشه دار کردن روحیه انقلاب مشغولند، موفقیت چشمگیری را بدست آورد. ـ انقلابی که نهادهای جامعه را به مثابه هسته های تربیت انقلابی به حساب نیاورد چیزی جز مجموعه ای از بوقهای تبلیغاتی یا باند مسلح و منزوی نخواهد بود.

**۳ـ شکل فراگیر:** علی رغم اینکه سازمان با کار نظامی علیه اسراییل در سطح افکار عمومی شناخته شد، ولی این امر آنرا از کار سیاسی به معنای گسترده آن: فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تبلیغاتی باز نداشت، بلکه بخش نظامی ـ با وجود مهم بودن آن ـ در محاسبات سازمان یک ابزار برای بکارگیری و حمایت از فعالیت سیاسی است. زیرا سازمان بر این باور است که به ندرت یک حرکت انقلابی توانسته است اهداف سیاسی را بدون کار نظامی تحقق بخشد ولی کار نظامی، بدون کار سیاسی که توده ها را بسیج و افکار عمومی محلی و جهانی را گرداگرد آن جذب نماید، سرانجام ودر نهایت، جنبش را بصورت یک سازمان تروریستی درخواهد آورد.

**۴ـ ماهیت جبهه ای آن:** سازمان توانست کلیه گروههای انقلابی را ـ با جناحها و ایدئولوژی های گوناگون ـ جذب نماید. همگان پیرامون برنامه کار مشترک سیاسی در چارچوب نهادهای مرکزی گردآمدند تا طرح های کلی را با در نظر گرفتن هر سازمان و شخصیت و رهبری و ویژگیش یکسان سازد. کار جبهه ای نشانگر استراتژی اساسی برای رویارویی نیروهای استعماری در گونه های قدیمی و معاصر آن است، که این نیروها به طرف محاصره کامل ملتها در حرکتند و در این صورت تحرک هر ملتی به تنهایی ـ هر اندازه قدرتمند باشند ـ اگر محال نباشد، دشوار است که بتواند با آن نیروها مقابله کند. و این

سوای پیامدهای رویگردانی از کار جبهه ای است چون بر باد رفتن بسیاری از تواناییهای رویارویی مردمی در مناقشات داخلی که به تضعیف همگانی می انجامد و به نیروهای استعماری فرصت گرانبهایی برای وارد کردن ضربه نهایی بر همگان می دهد، اینگونه نیروهای انقلابی مسؤولیت بزرگی در تداوم سلطه استعماری بعلت روی گردانی از کار جبهه ای بر دوش می کشند.

کار سازمان در پیروی از جبهه هایی که حرکتهای آزادیخواهانه را در سطح عربی و جهانی رهبری کرده اند قابل توجه است چون جبهه آزادیبخش الجزایر و جبهه ملی آزادیبخش السالوادور و غیره، این آزموده از سوی جنبش های سیاسی میهن مان و بویژه جنبش های رادیکال مصمم بر دگرگونی ریشه ای در راستای مقابله با دشمن اصلی حرکت آزادیخواهانه مردم در این مرحله شایان مطالعه است ـ منظور از دشمن اصلی نیروهای امپریالیستی به سرکردگی ایالات متحده و روسیه و مزدوران منطقه ای آنهاست.

**۵ـ هویت دمکراتیک:** دمکراسی زیربنای اصلی تداوم و موفقیت هر تجمع انسانی حتی در ساده ترین گونه های آن چون خانواده است. حال چنانچه مسأله به اداره نهاد بزرگی چون حزب یا جبهه یا کشور مربوط می شود تأکید و اصرار بر آن بیشتر است، بلکه ارزش دمکراسی یا شورا برگرفته از فواید ناشی از بکاربستن آن، مانند موفقیت، قدرت، همبستگی و امنیت نیست، بلکه ارزش آن بیش از هر چیز برگرفته از این است که زیربنای اصلی شخصیت انسان محسوب می شود و صرف نظر از نتایج به بار آمده از اجرای آن، انسانیت انسان بدون آن معنی و مفهومی ندارد. به نظر می رسد که سازمان آزادیبخش تا حدود زیادی در بکاربستن دمکراسی درون تشکیلاتی، کامیاب بوده است و این یک عامل اساسی در پیشرفت روابط میان گروههای سازمان به سوی نزدیکی، جوشش و مقابله با انگیزه های از هم گسیختگی و شکاف می باشد، در این مورد سازمان نمونه متمایز در جهان عرب است چه در سطح دولتها، سازمانها و احزاب.

نشاشیبی می گوید: «رهبری فلسطین به رغم زخمها و شرایطش یک رهبری دمکراتیک است که در آن بزرگ به کوچک گوش فرا می دهد و رفقا با صراحت به نقد بحث می پردازند»[۱] و این تجربه شایان دقت، توجه و احترام است.

**۶ـ قدرت جذب:** در جذب واقعیت عربی و جهانی و موفقیت آن در بکارگیری تضادها به نفع مسأله خود قابل توجه است و از این رو، تعدد رنگها و گونه هایش، در کنار سیمای رسمی میانه رو و ملایم برای برخورد با رژیم های مختلف و بهره مندی از آنها، رنگها و گونه های دیگری نیز دارد که در سمت گیری ایدئولوژیکی و استراتژی نظامی اش متفاوت است، این امر به سازمان امکان می دهد تا با همگان تماس برقرار کرده و در عین حال در عملیاتی ماجرا جویانه شرکت کند و سپس در انکار و تکذیب آن با هیچگونه دشواریی روبرو نشود! تا جائیکه روزنامه ها اخیراً خبر از شکاف ترتیب یافته در درون سازمان خبر می دهند که شامل دو جریان است یکی لیبرال به رهبری ابوعمار و دیگر رادیکال که ابوایاد آن را تغذیه می کند! انقلاب این شکاف را به رسمیت شناخت [۲] و در این کار عقل بسیار و نرمش فراوان در برخورد با واقعیت پیچیده دیده می شود که یهودیان در این ویژگی ید طولایی دارند.

**۷ـ** تکیه و اعتماد بر استعدادهای علمی متخصص و مالامال از روحیه انقلابی در اداره مؤسسات ونهادهای وابسته.

**۸ـ** توجه به پشتوانه های عربی و بین المللی علی رغم ماهیت ملی گرایانه. از این رو سازمان توانست شبکه گسترده ای از روابط دوستانه و همپیمانی با احزاب و سازمانها در کشورهای متعدد به منظور معرفی مسأله فلسطین و بهره مندی از تجربه ها و توانائیهای آنها ایجاد نماید.

**۹ـ عنصر زن:** زن در جایگاه ممتازی را در بینش و برنامه کار سازمان احراز کرد که این امر آینده انقلاب را تضمین می نماید، زیرا جایگاهی که زن در هر جنبشی بدست می آورد آینده و مردمی بودن آن جنبش را تا حدود زیادی مشخص می سازد، چون هر چه از نقش زن کاسته شود، نقش مردم نیز کاهش

---

۱– به نقل از روزنامه «الانوار» چاپ تونس مورخ ۸۲/۱۰/٦.

۲– از «الصباح» مورخ ۸۲/۱۰/۹.

یافته و استبداد حاکم می شود. «فوریبه» می گوید پیشرفت های اجتماعی و تحولات بر حسب پیشروی زنان به سوی آزادی صورت می گیرد... گسترش امتیازات زنان زیربنای اصلی تمامی پیشرفتهای اجتماعی را تشکیل می دهد» از دیدگاه «براسیل» زنان نه تنها خمیرمایه هر پیشرفت انسانی است بلکه نیرویی است که مشخصه های اصل دمکراسی را تکمیل می کند. [(١)]

البته اسلام از این هم پا فراتر نهاده و مصالح جامعه را با نقش مبارزاتی تمامی افراد، در نابود ساختن ستم و احقاق حق از راه امر به معروف و نهی از منکر با استفاده از کلیه امکانات ربط می دهد و این گونه نقش زنان را از نقش مردان جداناپذیر می داند [(٢)]، زیرا زنان در اداره جامعه همدوش مردانند (مردان مؤمن و زنان مؤمن از یکدیگر به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند، و نماز می گزارند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می کنند، خدا اینان را رحمت خواهد کرد، خدا پیروزمند و حکیم است) [(٣)].

*****

## جنبه های منفی

١ـ علی رغم فراوانی جنبه های مثبت موجود متأسفانه سازمان هنوز از بسیاری جنبه های منفی رهایی نیافته است.

علی رغم ماهیت مردمی سازمان و علی رغم آگاهی آن از اهمیت پشتوانه عربی برای انقلاب فلسطین و نگرش توده های عرب و مسلمان به آن به عنوان امید و پیشگام انقلاب رهایی بخش، سازمان در ربط سرنوشت خود به سرنوشت حرکت رهایی بخش در میهن عربی و اسلامی چندان تلاشی مبذول نداشته است، بلکه با گامهایی شتابزده به سمت همسویی با رژیم ها و پشتیبانی و تبرئه آنها در نزد ملتها حرکت کرده و غافل از ماهیت فاشیستی و مرتجعانه رژیم ها و مزدوری

---

١- بنقل از روژه گارودی (پیش از اینکه مسلمان شود) در کتاب «در راه تعالی زن» ترجمه مطرجی جلال ص ٣٩ـ٤٠ دارالاداب بیروت، ژانویه ١٩٨٢.

٢- حدیث «النساء شقائق الرجال» خمسه بجز نسائی آنرا روایت کرده اند و شوکانی در نیل الاوطارج ١ ص ٢٦٣ چاپ باب اکلبی، آنرا آورده است.

٣- سوره توبه آیه ٧٠.

آنها به امپریالیسم و سرکوب ملتها و نیروهای آزادیبخش توسط آنان، سخاوتمندانه گواهینامه های قهرمانی و ملی بین آنها پخش کرده است. رفتار رژیم ها چنانچه با دستاوردهای مصلحت گرایانه قابل توجیه باشد، این توجیه غیر اخلاقی و غیر انقلابی بوده و دستاوردها نیز آنی و کوتاه مدت خواهد بود، زیرا آینده از آن ملتهاست نه رژیم های عرب و بر جنبشی انقلابی همچون سازمان آزادیبخش فلسطین لازم بود سرنوشت خود را به ملتها پیوند می داد. رنج آور اینکه در آن هنگام که سازمان تلاشهای بزرگی برای جلب رضایت رژیم ها بعمل می آورد، می بینیم که رژیم ها علی رغم تضادهای موجود میان خودشان، بر نابودی و تصفیه انقلاب در جنگی صلیبی‌وار ـ طبق تعبیر ابوایاد [۱] ـ اتفاق نظر پیدا می کنند. البته، در حالی که این جنبه های منفی را ثبت می کنیم از شرایط رقت باری که سازمان را احاطه و محاصره کرده است آگاهیم.

درست است که حاکمیت های عربی اجازه پیدایش سازمان های مردمی و انقلابی نیرومند به اندازه کافی را نداده است تا انقلاب فلسطین به همپیمانی با آنها تشویق شود، ولی چنانچه سازمان از تفکر تجاری و سودجوئی عجولانه رهایی یابد، بی تردید خود را طلایه دار و عامل برانگیزنده ای برای انقلابی شدن توده ها و سازمانها خواهد یافت، چنانچه این همپیمانی میان حرکت توده های عرب و مسلمان و جنبش آزادیبخش فلسطین به مرحله اجراء درآید، منطقه شاهد تحولات همگانی خواهد شد و سازمان به آنچه بیش از هر چیز بدان نیازمند است و نبودنش علت اصلی تمامی شکستهای آن بوده، دست خواهد یافت و بیش از چندین پایگاه انقلابی درمیهن عربی و اسلامی برای خیزش و حمایت انقلاب فلسطین در کنار خود خواهد دید، برای نمونه اگر روابط میان انقلاب اسلامی ایران و انقلاب فلسطین و اخوان المسلمین بویژه در سوریه و اردن به سمت روابط همپیمانی استراتژیک حرکت کند، می توان رژیم های پوسیده ای چون رژیم اسد و صدام و شاه حسین و شاه فهد را سرنگون کرد و مثلا سوریه را بصورت دژ فعالیتهای چریکی درآورد، و این بجای این که فلسطینی ها و

---

۱- بنقل از اظهارات وی در تلویزیون تونس که در برنامه خبری ساعت هشت شب ۱۹۸۲/۱۰/۹ پخش گردید.

ایرانی ها با حافظ اسد پیمان ببندند و او را حمایت کنند تا فرصت لازم برای تصفیه انقلاب اسلامی در سوریه و فلسطینی ها در لبنان را بدست آورد، و جنبش اسلامی در سوریه با شاه حسین و صدام هم پیمان می شود و اینگونه نیروهای انقلابی در منطقه به نفع بلوک فاشیسم و مزدوران پاره پاره می شوند، ولی چنین استراتژی نیاز به تفکر اسلامی انقلابی دارد تا از رسوبات انحطاط چون فرقه گرایی رهایی یابد و مسائل اجتماعی در راه توانائیهای انقلابی عظیم اسلام به کار گرفته شود. این از یکسو و از دیگر سو سازمان از اندیشه سیاسی اصلاح طلبانه که بویژه در سالهای اخیر در سازمان رو به گسترش نهاده و بر آن حاکم شده است دور شود و این از قدیمی ترین اشتباهات نیروهای انقلابی در مراحل مقدماتی است که به همسویی با دشمنان استراتژیکی خود روی بیاورند که منافع آنان بطور ریشه ای با هر گونه تغییر انقلابی درمنطقه ناسازگار است و در انجام هر کاری برای دور نگاهداشتن آن تغییر کند ولو با انجام اصلاحات ظاهری، تردیدی بخود راه نخواهد داد.

۲ـ در رابطه با این پدیده: پدیده همسوئی با رژیم های طاغوتی هم پیمان امپریالیسم بلکه مزدوران آن بجای همسویی با توده ها و طلایه داران انقلابی آن، پدیده دیگری وجود دارد که در پی گیری مسیر سازمان دیده می شود و آن تمایل فزاینده سازمان به تکیه بر راه حل سیاسی ـ با کم کردن عملیات نظامی ـ در سمت گیری بسوی همزیستی! یا سازگاری با واقعیت عربی است، آیا این بدان معناست که سازمان با گامهایی سریع به این سمت در حرکت است که بصورت بخشی از واقعیت عرب درآید نه عامل واژگون ساز آن؟ در این امر درس عبرت آموزی وجود دارد که بایستی هر حرکت انقلابی بدان توجه کند، این خطر همان خطر به دام افتادن و محاصره سیاسی از سوی دشمنان است که حرکت های انقلابی در نتیجه فشارهای وارده از سوی نیروهای امپریالیستی و وعده و وعید آنها، در آن می غلتند، ومیان استراتژی و تاکتیک، فرقی قائل نمی شوند و ناگهان در دام توطئه های دشمنان سقوط می کنند و در معرض نابودی کامل قرار می گیرند.

بنابراین در موضعگیری های تاکتیکی و مقطعی علی رغم ضروری بودن آن، برای هر جنبش، بایستی کاملا مواظب بود که این موضعگیری ها به «وضع استراتژیک» مبدل نشود.

۳ـ مردمی بودن جنبش: از شعارها و حتی از ایدئولوژی انقلابی ـ علی رغم اهمیت آن ـ و از موضعگیری های رسمی استنباط نمی شود بلکه از شیوه روابط درونی کارگزاران جنبش با یکدیگر مشخص می گردد، هر قدر آن روابط با نمونه ها و شعارهای سرداده شده هماهنگی و مطابقت داشته و رنگ اخلاقی اصیل بخود بگیرد به همان اندازه صداقت آن نزد توده ها نیز بیشتر می شود و اطمینان آنان را کسب کرده و برای مبارزه به صفوف و خود جذب و ملحق می سازد. فلسطینی ها علی رغم مناسبات فرهنگی و مذهبی در کسب افکار عمومی از مناطقی که بدانها مهاجرت کرده اند تا حدودی ناکام ماندند، این امر به کمبود فاحش ـ در بسیاری مواقع ـ در اعتبار اخلاقی رفتار روزمره فلسطینی ها چه در قبال پول یا مسائل جنسی و غیره باز می گردد بطوری که این امر کار رژیم ها را در تصفیه آنان آسان کرد بدون اینکه توده ها دخالتی کنند. و در این، درسی عبرت آموز برای هر حرکت انقلابی که خواهان ریشه دار کردن توده ای بودن خود باشد که ناگزیر است در کنار آماده سازی افراد در میدان های دیگر سیاسی، اخلاقی، نظامی و فکری تربیت اخلاقی ـ معنوی را نیز در بین آنان ریشه دار کند. و معیار اخلاقی را در کنار دیگر معیارهای عضویت به شکل معیاری اصیل برای ارزشیابی افراد و بالا بردن و یا پایین آوردن آنان تلقی کند.

٤ـ عدم توجه سازمان به بعد اسلامی! هر قدر که سازمان به کسب افکار عمومی و جهانی ـ در اردوگاه سوسیالیستی و سرمایه داری ـ اهتمام ورزید به همان اندازه کار آن در سطح اسلامی محدود بود، در اینجا چه بسا بریده بودن رژیم ها از توده ها و مزدوری اغلب آنها و کمبود سازمان های انقلابی اسلامی که بتوان با آنها کار کرد و پیوند برقرار کرد، توجیه گر این بی توجهی باشد و شاید این امر ناشی از ماهیت چپ گرای عامی باشد که بر سازمان تسلط دارد، و روشن است که چپ گرایی هنوز آکنده از عقده های ضدمذهب و مذهب گرایی است، البته لازم بود که این برداشت چپ گرایان از میهن اسلامی و اندیشه اسلامی و حرکت اسلامی دگرگون می شد، زیرا صحنه اسلامی طی سالهای اخیر شاهد تحرکات

انقلابی و مسلحانه و مردمی علیه نیروهای امپریالیسم و استبداد، در ایران، افغانستان، سوریه، مصر و تونس بود بنابراین بُعد اسلامی لاجرم در کنار بعد عربی و جهانی بصورت اعتباری اصلی برای انقلاب فلسطین درمی آید.

البته بر حرکت اسلامی هم لازم است که از موضعگیری منفی یا سرد در قبال مسأله فلسطین دست بردارد، علی رغم اینکه حرکت اسلامی تنها حرکت مردمی در میهن عربی بود که در سال ۱۹٤۷ به یاری رسانی مسأله فلسطین از طریق اعلامیه ها بسنده نکرد بلکه در اعزام مجموعه ای از گردانهای چریکی که به یهودیان معنای ایمان اسلامی را آموخت، پیشگام و پیشتاز بود و اگر خیانت حکمرانان عرب نبود، طرح صهیونیستی در آستانه نطفه بندی، نابود می شد.

*****

فلسطین محور کشمکش جهانی و تمدنی است. بنابراین بایستی مسأله مرکزی و خط اول ما در رویارویی با امپریالیسم و مزدوران آن باشد و با صف آرایی واحد کلیه نیروهای انقلابی، مسأله فلسطین بایستی کوره ای باشد که در آن باقیمانده و پس مانده های انحطاط و ضعف و خمودگی و خمیازگی تمدنی و سستی تحرک ما، بسوزد و در آن مجاهدان ما آبدیده شوند و صفوف آنها برای جهش به سوی ساخت تمدن اسلامی نوین فشرده تر گردد تا خود را در صف نخست انقلاب بیابیم و این، انقلابی است تا پیروزی!.

«ولینصرن الله من ینصره ان الله قوی عزیز».

تونس: اکتبر ۱۹۸۲

# ماهیت طرح صهیونیستی

طرح صهیونیستی که ما موجودیت آنرا رد کرده و تمامی راه حلهای منتهی بر همزیستی و یا تسلیم حتی یک وجب از سرزمین اسلام به آن را محکوم می کنیم، یک طرح سلطه جویانه قومی ـ غربی است که بر سبک طرح های دیگر غربی که از میراث های یونانی، رومی و صلیبی با گرایش های مادی و سلطه جویانه تغذیه نموده، از میراث های توارتی ـ تلمودی تغذیه و قوام یافته است.

طراحان اندیشه صهیونیستی ـ بهیچوجه ـ به یهودیت حتی در فرمول خاخامی تحریف شده اش ایمان نداشتند، بلکه بیشتر پراگماتیسم گرایانی بوده اند که میراث یهودی را برای تحقق بخشیدن بلند پروازی های قومی شان، در رابطه با انتقام گیری از اسلام و استثمار سرزمین های اسلامی و جلوگیری از بیداری و اتحاد امت اسلام، به روش غربی، بکار گرفتند. از آنجا که بنیانگزاران طرح صهیونیستی خود غرب زاده و غرب زده اند، برخورد مطلوب با تفکر غربی برای آنها کاملا آسان بود تا ضمن بهره گیری از قدرت مالی و حضور گسترده خود، طرح مورد نظر را در قالب مفاهیم، منافع و معیارهای غربی ریختند تا کیانی بیگانه در قلب جهان اسلام تأسیس کنند و توانایی های آن را فلج نموده و از تحقق یافتن آرزوهای بیداری و اتحاد امت اسلام جلوگیری نمایند .از این رو، پس از انتقال مرکز ثقل غرب از اروپا به ایالات متحده، هم پیمانی و منافع متقابل و ازدواج شیطانی و آزمندی افسار گسیخته اسراییلی برای نفوذ سریع به جهان نوین پیش آمد تا اسراییل همچنان یگانه همسر غیر شرعی منافع غرب به رهبری آمریکا، باقی بماند.

صهیونیست ها حداکثر تلاش خود را مبذول داشته و می دارند تا نه تنها ایجاد هر نیروی منطقه ای مستقل از غرب در منطقه را به شکست بکشانند، بلکه حتی برپایی نیرویی منطقه ای همسوی با غرب یا حتی وابسته به آن یعنی پیدایش همسری دوم را با ناکامی روبرو سازد. شاه ایران در این راستا کوشید و امروزه مصر حسنی مبارک در چارچوب مصر سادات در این راه می کوشد.

بدون تردید نقش اندیشه، تبلیغات، پول و نفوذ تشکل یافته یهود در اروپا، از دوران رنسانس و اصلاح، در تحول فرهنگ، روحیه و ساختار غرب بطور عام، به

سمت بهبود مناسبات با یهودیان و برطرف ساختن موانع و انواع مخالفتها با آنان، کوششهای پرباری بود تا این که به دنبال قرنها تحقیر و اتهام و فشار بر یهودیان، امکان تبلور بخشیدن به مفهوم تمدن مسیحی ـ یهودی تحقق یافت، با اینحال یهودیان در حفظ و نگهداری هویت خود و نابود ساختن هویتهای ملتهای دیگر، یا قالب ریزی مجدد آن، سعی وافر مبذول داشتند .

بنابراین طرح صهیونیستی برای وسعت بخشیدن به طرح غربی و گرایش های مادی و الحادی آن و اشتهای سیری ناپذیرش برای توسعه و تسلط و دشمنی با هرآنچه مردمی و انسانی است، این همان طرح فراگیر متقابل وکلا مستفاد با طرح اسلامی، الهی، انسانی برای نظم دادن به حیات بشری است. بدین جهت به همین دلیل بر طلایه داران طرح اسلامی که در صحنه مقاومت علیه طرح غربی ـ صهیونیستی با تمام ابعاد فلسفی، تمدنی و سیاسی اش تنها مانده اند، لازم است که برای گسترش و ریشه دار ساختن زمینه های مقاومت علیه طرح سامری ویران کننده تمدن، خانواده، دین وهنر والا و ارزشمند، به مقاومت فراگیر و بسیج عمومی روی آورند، و به همان نحوی که بر اثر برتری تکنولوژی و تبلیغاتی حتی ملتها و افرادی به آئین غربی صهیونیستی ـ تمدن غرب ـ گرویده اند که اصولا جزو این آئین ـ تمدن ـ نبوده اند، می توان انتظار داشت که در آئین محمدی (ص) یعنی چکیده رسالت های آسمانی نیز افراد و ملتهایی گرایش پیدا کنند، خواه به معنای پیمانی ـ یعنی وابستگی به اسلام ـ یا به مفهوم تمدنی ـ یعنی پذیرش روشنگری و حتی انقیاد فعالیت های مادی انسانی به معیارهای اخلاقی ـ آسمانی ـ که امروزه این امر به وقوع پیوسته است و صف آرائی و کشمکش میان این دو طرح، در هر صحنه و میدان، ابعاد گسترده تری خواهد یافت.

## مرکزیت مسأله فلسطین
## یا:
## بعد فلسفی ــ تمدنی رسالت آزادسازی فلسطین

اگر طرح صهیونیستی همان غرب گسترش یافته باشد با تمامی ابعاد فلسفی، مادی، تمدنی، سیاسی پراگماتیکی اش، که مبنی بر بهره سالاری، لذت سالاری، سلطه سالاری و اقتصاد سالاری و زدودن هر عنصر بیگانه چون مردم و مذهب و

ارزش های انسانی والا از سازماندهی جامعه باشد، جز در مواردی منافع سلطه طلبی و سودجویی آنرا اقتضا کند، نه به خاطر آنکه خود حق و اصیل و اصولی است...

و اگر این طرح صهیونیستی غربی، طرحی جهانی برای تبدیل بشریت به گله ای باشد که زیر نظر پیروان هیکل (سلیمان) اداره شود و آنها در پشت میزهای آنچنانی، در بانک های بین المللی و شرکت های چند ملیتی و سازمان های غول تبلیغاتی و مراکز مطالعاتی و ستادهای جنگ و سرویس های امنیتی به اداره امور بپردازند در حالی که هیچ غمی جز ارضای هوس های افسار گسیخته خود ندارند و هیچگونه ضابطه یا محدودیت دینی، اخلاقی، ملی، خانوادگی و یا قبیله ای را به رسمیت نمی شناسند!...

اگر این طرح صهیونیستی بدین سان باشد و غرب بدینوسیله خنجر زهرآلود خود را در قلب امت ما فرو برده باشد و به شکاف اندازی و ویران سازی و سرکوب آن بپردازد، و اگر طرح اسلامی نقطه مقابل، و تنها راه نجات تمدن بشری از سیطره سامری ها، پرستندگان گوساله طلائی باشد، در این صورت طرح آزادسازی فلسطین از غده سرطانی یهودی، بویژه در روند حرکت رهایی بخش جهانی اهمیت فوق العاده ای به خود می گیرد. زیرا این مهم، بصورت طرحی فراگیر در می آید برای آزادسازی بشریت اسیر و درمانده زیر یوغ این پیمان تبهکارانه آمریکایی ـ صهیونیستی با مادیت و تجاوزگری و سایر ابعاد فلسفی، اخلاقی، اقتصادی و دینی اش که با هر آنچه انسانی است دشمن می باشد.

بنابراین، مسأله تنها آزادسازی یک محدوده جغرافیایی از دست اشغالگر بیگانه و یا قضیه صلح و جنگ نیست، بلکه مصیبت هولناک تر و مسؤولیت سنگین تر، مسأله ضربه زدن به دشمن در بُعد گسترش یافته اش و در کانون جدیدش «فلسطین» در وسط جهان و در قلب امت ما و در بارورترین و پرارزش ترین جایگاه معنوی و استراتژیکی جهانی.

غرب با مفهوم تمدنی اش، مرکز ثقل خود را از اروپای غربی به آمریکا و اروپای شرقی منتقل کرد و اسراییل نمایانگر طرح انتقال کانون آن به شرق است تا ویژگی ها میراث های معنوی و آرزوهای بشری مبتنی بر رستاخیز مجدد، برای نجات دوباره تمدن واقعی را محو سازد.

## فراز و نشیب های جنبش آزادسازی فلسطین

شاید علت اصلی در ناکامی یا سستی تلاشهای رهایی بخش در فلسطین تاکنون ناشی از سستی زیربنای فکری آن باشد که فاقد دیدگاه استراتژیکی ـ ایدئولوژیکی ـ تمدنی فراگیر، به عنوان اساس فرهنگی تربیتی است، همچنین نداشتن دیدگاهی تمدنی برای تربیت مجاهدان و آگاه ساختن آنان و امت و بشریت ازخطر طرح صهیونیستی ـ غربی ـ آمریکایی بر بشریت و تمدن، که مسؤولیت های سنگینی را بر دوش تمامی کسانی که به خدا و آزادی و کرامت انسان ایمان دارند، می گذارد.

شکی نیست که رهبران طرح اسلامی که یک دیدگاه ایدئولوژیک جامع، متضاد با طرح صهیونیستی ـ صلیبی است، در طلیعه کسانی قرار دارند که باید اندیشه اسلامی را در مسأله یهودیگری تعمق بخشند و با طرح دیدگاه اسلامی جایگزین بمثابه یک طرح اسلامی ـ تمدنی، جهانی، در همه ابعاد: فلسفی، تشکیلاتی، اجتماعی، اخلاقی و... به میدان بیایند.

بدون تردید بخش اعظم دست اندرکاران صحنه مبارزه علیه طرح صهیونیستی آماده جذب و پذیرش این دیدگاه رهایی بخش و فراگیر نیستند بلکه بسیاری از جناج های آن با این دیدگاه غیر دوستانه و بلکه دشمنانه برخورد کرده اند که این امر سرانجام اغلب گروههای آزادسازی فلسطین را به چرخیدن در مدار نظام جهانی و شاخه های آن در منطقه کشاند و به همین دلیل از هم گسیخته و سرگردان و از پشتوانه مردمی با ابعاد معنوی و ذخایر ایدئولوژیکی عظیم آن جدا شدند... تا آنجا که بسیاری از آنان آگاهانه یا در عمل به آلت دست طرح صهیونیستی ـ غربی مبدل گشتند، زیرا رهایی از بند معنوی ـ فرهنگی دشمن و برتری جستن بر آن پیش شرط رهایی مادی و برتری معنوی بر دشمن است. در واقع رهایی نیست مگر با ریشه دار کردن کینه و عداوت همه جانبه با طرح صهیونیستی و پی ریزی طرح اسلامی جایگزین، در حالی که اکثر جنبش های مقاومت علیه طرح صهیونیستی تقریباً از چارچوب فلسفی و اخلاقی آن پا فراتر نمی گذارند، طرح قومی صهیونیستی را با طرح مشابه منطقه ای عربی و تفکر مادی را با تفکری نظیر آن پاسخ می دهند ولی طرح اصلی که از آن دشمن بود،

همچنان برتریش را بر طرح های سنتی حفظ کرد! در واقع مهمترین ایراد و اعتراض ما بر ایدئولوژی سازمان آزادیبخش و سایر گروههای غیر مذهبی مقاومت فلسطینی و عربی و تحلیل ما از سستی آنها که عاقبت به چرخش اکثر آنها در مدار نظام جهانی انجامیده است، از همینجا سرچشمه می گیرد. یعنی گرفتار شدن در دام دشمنان و پیوند دادن سرنوشت اقتصادی، سیاسی و فکری خود به آنان، و حرکت شتابان و بیهوده به دنبال آشتی ها و سازش ها. و این گفتار، البته بمفهوم بی ارزش شمردن فداکاریهای بزرگ و دستآوردهای آنان در تبلور بخشیدن به احساس ملی فلسطینی نیست که آنرا بصورت غباری گمشده در صحرای عربی و جهانی بدست آورده و در انسجام و وحدت آن کوشیدند!

از همینجا اهمیت پدیده اخلاق مبارزاتی و پیشرفت کیفی که انتفاضه در فلسطین نشانگر آن بود، آشکار می شود. همانگونه که در گذشته تا حدودی توانست از بیرون آوردن مسأله از چنگ رژیم های عربی، تحولی کیفی در مسأله فلسطین ایجاد کند و به میهن و ملت از هم پاشیده سمبلی برای تداوم موجودیت و وحدت ارائه نماید، سمبلی که برگزیدگان فلسطینی و عربی را جذب کرده و مسأله را در سطح جهانی مطرح ساخت ولی ریزه خواری بر سر خوانهای دشمن، ساف را از توده ها جدا کرد، و برگزیدگان را به بیراهه نظام عربی و جهانی انداخت، از این رو ساف بازیچه این نظام گردید و از جوشش با پشتوانه مردمی محروم شد و از مطرح ساختن خود بشکل طرح تمدنی آلترناتیو باز ماند.

انتفاضه توانست روحی دوباره در کالبد حرکت رهایی بخش بدمد و مسأله را از چنگ نخبگان! یعنی مرکزیت فلسطین با ارتباطات عربی و جهانیش درآورد، انتفاضه نمی توانست نشانگر تحولی کیفی باشد که مسأله را از گروه نخبگان بگیرد و به توده ها واگذار کند و چارچوب فعالیتهای رهایی بخش را توسعه بدهد مگر با تکیه بر عناصر ارزشی و استراتژیکی نوین در ایدئولوژی رهایی بخش فلسطین که اسلام نقش غریب بازگشته ـ بازگشت روح ـ را در آن ایفا کرد و بازگشت روح رادیکالی به مسئله، در قبال توطئه راه حل های سازشکارانه که ساف با کلیه گروهایش در آن سهیم بودند... یعنی چسبیدن به طناب نظام جهانی و تقاضای اجرای قطعنامه تقسیم از جمله شناسایی دشمن صهیونیستی!....

اگر از یک سو استراتژی ساف به ناتوانی و سستی و فرو افتادن در سنگر دشمنان دچار نمی شد و تأثیرات بیداری اسلامی در منطقه عربی از دیگر سو پیش نمی آمد، انتفاضه هرگز قادر نبود این هم شور و همدردی گسترده اسلامی و جهانی را به صحنه مقاومت بکشاند.

از تمامی اینها نتیجه می گیریم که چنانچه صهیونیسم نشانگر طرح غربی و خنجر زهرآلود آن در قلب جهان اسلام و ماهیت ویران کننده اش برای هر آنچه الهی و انسانی است، باشد و اینکه این طرح غربی امروزه، چون سلولهای سرطان زا در تمامی کالبد جهان از خلال اختاپوس اقتصادی ـ تبلیغاتی و هنرها، ادبیات، ناوگانها، سرویس های امنیتی و مزدوران و دست نشاندگانش گسترش یافته است، مستوجب این می باشد که روند آزادسازی فلسطین به همان سطح از گستردگی و فراگیری بلکه بیشتر از آن برسد. چون بیرون راندن صهیونیسم به مثابه اقدام پاکسازی فراگیر و ژرف، همه مدنیت انسانی است و تحقق این امر بدون بسیج عمومی کلیه تواناییهای امت بلکه تمامی مستضعفان و آزادگان جهان امکان پذیر نمی شود.

هرگز صهیونیست ها از فلسطین بیرون نخواهند رفت مگر اینکه تمامی جهان به نبردی همه جانبه مبدل شود، «فلسطین» یعنی صحنه نبرد فراگیر علیه طرح شیطانی صهیونیستی ـ آمریکایی که سموم فکری و ابزارهای تخریبی آن در تمامی پیکره جهانی گسترده است تا اینکه تلاش ها و فعالیت های تبلور دهنده و بیدارگر و پیکار جو برای تثبیت طرح جایگزین ـ طرح اسلامی ـ تداوم و توسعه و شدت یابد، بطوریکه هر گامی برای اصالت بخشیدن به معنویات و اخلاق در حیات فرهنگی، رفتاری و اقتصادی ما، هر گامی برای تقویت روابط خانوادگی و والایی بخشیدن به حیات جنسی به سمت فضاهای پاکدامنی و معنویت گرایی، هر کوشش برای بالابردن هنر و اندیشه و ادبیات به سوی چشم انداز انسانی ارجدار بدور از هوس انگیزی و بی بندوباری، هر گامی برای ضربه زدن بر اقتصاد سرمایه داری سامری بمنظور برقراری روابط همکاری، عدالت، اخوت و منوط ساختن سود به تلاش وتوزیع عادلانه نعمت های الهی بر اساس دیدگاه انسانی، هر گامی برای مقاومت علیه دیکتاتوری و مرکز حاکمیت به سمت گسترش دایره مشارکت در اتخاذ تصمیم، هرگامی به سمت متحد ساختن امت و

ردّ قانون به اصطلاح بین المللی بویژه «سازمان» شورای امنیت! در جهت روابط برابر و همکاری میان ملتها... هر گامی در این راه بصورت گامی بسوی آزادسازی فلسطین و از معانی مرکزیت مسأله فلسطین، تقلی می شود.

این است آنچه ما اسلام گرایان از مرکزیت مسأله فلسطین در چارچوب حرکت رهایی بخش جهانی و مسائل اسلامی در نظر داریم. اما این فراگیر بودن مسأله فلسطین و امتداد افقی و عمودی آن بهیچوجه مستلزم بستن دیگر جبهه های گشوده مبارزه علیه طرح سلطه جویانه آمریکائی ـ صهیونیستی که هر آنچه را در حیات فردی و اجتماعی ما الهی است ویران می کند، نیست. از این رو این فراگیر بودن ابعاد نبرد در رویارویی با طرح صهیونیستی، ضرورت گسترش دادن جبهه های مقاومت و عمق بخشیدن کمی و کیفی آن را ایجاب می کند و بهمین دلیل برای تثبیت دست آوردهایمان لازم است کانون هایی را که از وابستگی نفرت انگیز به غرب رهیده اند، همانگونه که در جمهوری اسلامی ایران روی داد، حمایت کنیم... بر این مبنی که آزمندی ها و کینه توزیها و برنامه ریزی های آنان برای باز پس گیری این کانون مهم پایان یافتنی نیست، این امر تداوم و اوج بخشیدن به پشتیبانی از این دستآوردها و گسترش و ریشه دار ساختن روابط آن با سایر بخش های امت و نیروهای آزادیبخش در جهان نه تنها برای رویارویی با توطئه های خارجی بلکه همچنین و اساساً مقابله با توطئه های داخلی، را می طلبد.

این توهم است که گمان کنیم نیروهای ارتداد در داخل که اساساً در طرفداران نژاد پرستی منطقه ای و پیروان فرقه گرایی تبلور یافته اند، آنهایی که هنوز می خواهند ایران را به یکی از این دو بن بست سوق دهند: نژادپرستی که ضرورتاً در ارتباط تنگاتنگ با غرب و شیفته الگوی تمدنی آن است و فرقه گرایی که شوق به گذشته دارد، که هر دو در واقع سرکوب انقلاب و میراث امام (ره) می باشد، آن میراثی که تا حد بسیار زیادی ایران را از آن دو بن بست رهانیده و به جرگه مسلمانان انقلابی درآورد، و اینها اکنون در مبارزه رهایی بخش از یوغ اختاپوس غربی صهیونیستی در دو بعد شاهنشاهی و تشیع فرقه گرانه، تشیع جهادگرای علوی نمایندگان واقعی امت اسلام و انسانیت بطور عام، بشمار می روند.

بی تردید میراث امام، امانتی است به گردن امت اسلام در ایران و در همه جا و بویژه رهبری حرکت اسلامی در ایران و آزادگان جهان. این کانون به نوبه خود وظایف سنگینی در قبال حرکت رهایی بخش اسلامی و عمومی در همه جا و بویژه در فلسطین اشغالی و در سودان جهادگر علیه طرح جهانی و منطقه ای دشمن (مصر کمپ دیوید ـ و دیگر کشورهای عربی ـ اتیوپی... و صهیونیسم و آمریکا بطور اعم) بعهده دارد، زیرا این کشور به پشتیبانی سریع برای تثبیت موجودیت و تکمیل ساختار اسلامیش نیازمند است تا نقش خود را در حرکت رهایی بخش جهانی ایفا کند و بر همین منوال در مورد کشورهایی که در آستانه رهایی هستند: افغانستان ـ تونس ـ جمهوری های شوروی و.... چه هر قدر حرکت رهایی بخش از تسلط غرب و صهیونیسم، در کانونهای آزاد شده گسترش و تداوم یابد به همان اندازه پشتوانه ای اضافی به نبرد مرکزی ما در فلسطین افزوده می شود و روز پیروزی را نزدیکتر می سازد.

*****

از دیگر معانی «مرکزیت مسأله فلسطین» اینست که در نبردهای ملی و فکری و اقتصادیمان با آگاهی عمیق از چشم انداز فراگیر نبرد اسلام علیه طرح کلی صهیونیستی وارد شویم و سرانگشتان اختاپوسی آن را که بصورت اندیشه ها، ارزشها، پیوندها و اشخاص منطقه ای و جهانی امتداد یافته است، شناسایی کنیم.

واقعیت شایان توجه این است که مسأله فلسطین از بدو پیدایش در دهه چهل جایگاه بسیاری از مردان و شخصیت ها واحزاب را بالا برده و گروهی را به اوج رساند و گروه دیگری را به حضیض کشاند که البته هر کدام بر حسب میزان پایداری و استواری در یاری مسأله بود.

نکته ای که نشانگر واقعیت مهمی است، اینست که مسأله بزرگ فلسطین به اندازه ای نسبت به یارانش وفادار و سخاوتمند است که بیشتر از آنچه از آنان می ستاند به آنان بزرگی می بخشد. این مسأله از بزرگترین پلها برای رسیدن به قلب مردم و از مهمترین پیش درآمدهای رهبری آنان است. هر پژوهشگری در بررسی پیامهای امام خمینی بوضوح عمق ایمان او به مسأله فلسطین و گستردگی جایگاه آن در طرح بزرگ امام، برای برقراری جمهوری اسلامی بر ویرانه های طرح شاهنشاهی غربی صهیونیستی را در می یابد.

امام خمینی (ره) روابط مستحکم میان کشور صهیونیستی و رژیم شاه را افشا کرد و میان برقراری جمهوری اسلامی و آزادسازی فلسطین و ضربه زدن به منافع آمریکا در احساسات و آگاهی توده ها پیوند زد. بستن سفارت صهیونیستی و واگذاری محل آن به فلسطینی ها، نشانه ای پرمعنی از پیروزی اسلام و ژرفای ایمان به فلسطین در نظام نوین بود. و این درسی است عمیق برای رهبران حرکت اسلامی در همه جا که با دیدگاهی فلسطینی در نبردهای ملی وارد شوند همانگونه که پیشینیان و معاصران در هماهنگی با عمق و شدت مبارزه قرآن بر ضد بنی اسراییل و در اقتدای به انقلاب مصطفی (ص) علیه تبهکاری بنی اسراییل و به نمایش گذاردن شعار مرکزیت مسأله فلسطین، انجام داده اند.

یکی از ابعاد و ملزومات این شعار این است که هر پیروزی در هر جبهه از جبهه های پیکار علیه طرح سلطه جویانه صهیونیستی غربی ،در نهایت به انتقال ستیزمان علیه صهیونیسم از ستیز غیرمستقیم به ستیز و نبرد مستقیم می انجامد، همانگونه که شیخ عباس مدنی اعلام کرد:

برقراری دولت اسلامی در الجزایر پیش درآمد اعلام جهاد اسلامی الجزایری علیه موجودیت نامشروع صهیونیستی در فلسطین است.

این از یک سو، و از دیگر سو جبهه فلسطین رودروی با دشمن در سرزمین اشغالی به عنوان جبهه مرکزی، حق دارد که از سوی دیگر جبهه های گسترده در اطراف انتظار یاری رسانی را ـ هر قدر اندک ـ داشته باشد تا این جبهه همچنان فعال و پرجنب و جوش باقی بماند چرا که ٨٠٪ قدرت محرکه اختاپوس مخوف صهیونیستی بوسیله تزریق خون هایی که چون سیل از سراسر جهان سرازیر می شود تأمین می گردد، به عبارتی دیگر گشوده ماندن و فعال بودن جبهه مستقیم در خط نخست، بلکه در قلب دشمن، امانت و مسؤولیتی است بر عهده مسلمانان و آزادگان جهان برای خسته کردن این موجود غیر مشروع و فلج کردن توانائیهایش و جلوگیری از رشد و خزندگی آن و مهار شکم باره گی و اشتهای آن برای بلعیدن سرزمین های بیشتر... و همچنین برای این که امید به توانائیهای ملت های مؤمن هر چند که امکانات آنها اندک باشد زنده بماند... و برای برانگیختن آنها به عصیان علیه متشکل ترین و بیرحم ترین موجودیت های طاغوتی که از نظر تکنولوژی پیشرفته و از نقطه نظر کمک و امکانات مورد

حمایت بین المللی است... و برای اینکه این امر عامل احساس شرم حکومتها و تحریک تمامی امت و مستضعفان شود تا برضد موجودیتهایی که هم اکنون از انسجام و تشکل و پیشرفت کمتری نسبت به موجودیت صهیونیستی برخوردارند، قیام کنند و احساس کنند که اگر اسلام در فلسطین بر سر افعی ضربه زند و به این کار ادامه می دهد بقیه مسلمانان هم می توانند به دم افعی ضربه وارد کنند!

انتفاضه بدین سان بشکل اخگری در می آید که جرقه های آن در امتداد این کالبد در سرتاسر امت اسلام و جهان گسترش می یابد و ناگزیر باید تمامی جبهه ها نیرویی برای امدادرسانی به خط نخست آتش را اختصاص دهند و این نیرو به مثابه سفارت ما در پایتخت انقلاب جهانی خواهد بود یا به مثابه شمار اندکی از سربازان برای سرپا نگاهداشتن خط اول تا اینکه سپاهیان اسلام و آزادگان از هر سو، از راه برسند، شماری اندک که به مجاهدان در سرزمین «رباط» در خط اول برای لختی استقامت، یاری می دهند.

ای عزیزان! این پیشگامان! ما می آئیم برای تحقق بخشیدن به وعده پیامبر خدا (ص) که فرموده است یهود با ما خواهد جنگید (آنچه از حدیث پیامبر (ص) استنباط می شود این است که یهودیان یکجا گردهم می آیند، آنها امروز به تدریج در کنار هم گرد می آیند): «چون وعده آخرت رسد همه شما را با هم محشور می کنیم» [1]. و ما با آنان «یکجا» خواهیم جنگید، در آن صورت نبرد تمامی کفر با تمامی ایمان خواهد بود، و تمامی شر از پای در می آید، و جهانی نوین زاده می شود و دورانی جدید از تمدن اسلام آغاز می گردد.

این برادران مجاهد! طرح صهیونیستی طرحی شیطانی است که تمامی نیروهای شرور را به خدمت می گیرد، از این رو نمی توان پیروزمندانه به مقابله آن برخاست مگر با طرحی که تمامی نیروهای امت را بسیج می نماید و: نیروهای ایمان، جهاد، اجتهاد، اندیشه، هنر، اقتصاد و شهادت طلبی، که توکل و زهد و توبه و تقوی و شوق به لقاءالله و روحیه جماعت و ایثارگری را عمق می بخشد و اطمینان به نصرت الهی برای مؤمنان و هزیمت یهودیان و پیروانشان را به

---

۱- الاسراء آیه ۱۰٤

ارمغان می آورد تا همانگونه که بار اول ما در آمده بودیم، از نو وارد مسجد شویم!.
البته طرحی اینچنین عظیم نمی تواند طرحی منطقه ای یا فلسطینی یا عربی باشد، این طرح بمراتب وسیع تر است و طرحیست تمدنی اسلامی انسانی، پس آتش شوق و عصیان و مقاومت اسلامی را در همه جا برافروزید زیرا فلسطین آزاد نخواهد شد مگر اینکه تمامی روی زمین فلسطین شود و صحنه جنگ علیه طاغوت جهانی با کلیه ابعاد آن...

## ایستگاههای تقویتی

آنچه به هدف مذکور تحقق می بخشید گسترش دایره و فعالیت مقاومت است:
الف ـ توسعه ادبیات جهاد و عمق دادن و ریشه ای کردن مسأله فلسطین در فرهنگمان و برنامه های تربیتی مان برای تجسم بخشیدن به معانی آیه: «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» و از جمله تحریم تکیه و یا حتی دوستی بر غیر مسلمانان! که به فرموده قرآن: «و من یتولهم منکم فانه منهم».
ب ـ پشتیبانی از کانونهای آزاد شده چون جمهوری اسلامی ایران و سودان و ارائه کمک به کانونهایی که در آستانه رهائی هستند.
ج ـ ایجاد مؤسسات اقتصادی برای سرمایه گذاری جهت استفاده از اموال مسلمانان و کمکهای داوطلبانه در خدمت به جهاد آزادسازی فلسطین، همچون بانک آزادسازی فلسطین، بانک آزادسازی جهان اسلام، در این راستا تصمیم مجلس شورای اسلامی ایران مبنی بر اختصاص دادن مبلغی در بودجه امسال خود، برای پشتیبانی از انتفاضه شایان تقدیر و تشکر است، ای کاش سایر کشورهای اسلامی که در داعیه یاری رسانی به فلسطین را دارند نیز چنین کنند...
و در این فرصت من از پیام فرزند امام سیداحمد خمینی در خصوص فراخوان ایشان از جمهوری اسلامی در ضرورت اتخاذ موضعگیری های جدی و پشتیبانی همه جانبه از حرکتهای اسلامی در همه جا، تقدیر می کنم.
د ـ تأسیس مرکز تقریب بین مذاهب اسلامی و آنچه مقام رهبری جمهوری اسلامی در مورد طرح نزدیک سازی مذاهب اعلام کرده اند شایان پشتیبانی و تقدیر است، زیرا عدم اذعان به تنوع در درون ساختار اسلامی نزدیکترین راه برای منهدم کردن آن است، من با تلخی و تأسف یادآور می شوم که دهه گذشته

از تاریکترین و اسف انگیزترین سالهایی است که در دروان های متأخر در زمینه وحدت، امت ما شاهد آن بوده است، زیرا این دهه شاهد درگیری میان مسلمانان بود و در سطح فرهنگ اسلامی تعصب مذهبی و بدویت فکری اسلامی شناور بود و انحطاط، چهره کریه خود را بار دیگر نشان داد و کتابهای بدبختی و جدل عقیم فرقه ای شیوع یافت... اینک آیا می توانیم از پشت این تریبون اعلام کنیم و عهد ببندیم که پرونده جدل و تفکیر مذهبی را مختومه بدانیم و تا ابد به دهه «فقه بدوی» ـ همانگونه که شیخ غزالی خردمندانه آنرا توصیف کرده است ـ پایان دهیم. و در دوران اخوت و وحدت اسلامی و گذشت میان مسلمانان و اذعان به تعدد و تنوع درون امت را بگشاییم، و گلستان ائتلاف را با عطرها و رنگها و گلهای گوناگون تنوع و غنا ببخشیم؟

در اینجا یادآور می شویم که وحدت اسلامی و روند نزدیک سازی مذهبی نه در نزد فقها، بلکه در صحنه دلهای مخلص که برای عشق به خدا و مؤمنان می طپد و عقل های آگاه از مقاصد والای اسلام که مشکلات بزرگ امت اسلام و انسانیت موجب ناراحتی آنان است، تحقق خواهد یافت. مجاهدان، در صحنه جهاد علیه گردنکشی جهانی و صحنه جهاد علیه رسوبات انحطاط و گرایشهای فرقه ای و شخصی با محبت و اطمینان به سرنوشت مشترک در کنار هم زندگی می کنند. این وحدت مجاهدان دانشمند و متقی است نه وحدت خبرگان منزوی و گوشه نشین و تنها. فقهای حرکت با هم متحد می شوند، اما فقهای کاغذی! ـ به تعبیر شهید سیدقطب ـ تنها بر آشفتگی و پراکندگی امت خواهند افزود.

آنچه وحدت امت اسلام را در سازمانی فعال و نمادین (سمبولیک) به نمایش می گذارد تأسیس مجلس شورای امت اسلام به سرپرستی جمهوری اسلامی است که گزیده اندیشمندان و علما و رهبران حرکت اسلامی و گزیده علمای مجاهد را در برگیرد تا پیرامون سیاستهای اسلامی و توجیه مسلمانان، در هر آنچه از مشکلات بزرگ پیش می آید و برای ارائه موضع شرعی صحیح و کامل، به بحث بنشینند و از سوی دیگر روابط روشنی میان اعضاء مجلس مذکور پی ریزی شود تا به مثابه قراردادی الزام آور باشد که در آن حقوق و وظایف به نحوی یکسان شود که وحدت مسلمانان را عینیت ببخشد و وابستگی به این ارگان و

پایبندی به آن تنها یک گرایش عاطفی یا وابستگی عبادی «بیعت» نیست بلکه قراردادی شرعی است که تکلیف مردم در قبال آن مشخص می باشد.
من در این خصوص از دعوت به تأسیس هسته ارتش اسلامی برای آزادسازی فلسطین ومناطق اسلامی از زیر یوغ اشغال حمایت می کنم. امیدوارم کنفرانس فلسطین ضمن محکوم کردن صریح و قاطع کشورهای پیرامون فلسطین که نقش پاسدار موجودیت صهیونیستی را ایفا می کنند بطور روشن و آشکار به آنها اخطار کند!، زیرا این کشورها از مشارکت میلیونها جوان مسلمان، در وظیفه آزادسازی فلسطین ممانعت بعمل می آورند و علی رغم داعیه های انقلابی و ترقیخواهی پاره ای از آن کشورها، در واقع آنها را از امنیت و تسلط صهیونیسم پاسداری می کنند. **والسلام علیکم و رحمة الله**

# از کجا آغاز کنیم؟

در میزگرد: «فلسطین در اندیشه امام خمینی» که در بهمن ماه ۱۳٦۹، در هتل استقلال تهران تشکیل گردید: شخصیت هایی چون: علامه سیدمحمد حسین فضل الله، راشد الغنوشی، شیخ عبدالعزیز عوده، احمد جبرئیل شرکت داشتند... در اینجا ترجمه سخنرانی استاد راشد الغنوشی را به تناسب موضوع کتاب و برای تکمیل آن می آوریم .

فلسطین، بخش جدا ناشدنی از میهن بزرگ اسلامی است که یهودیان هرگز نمی توانستند آن را از امتمان جدا کنند مگر پس از آنکه صحنه جهانی را برای این جرثومه خبیث آماده ساختند. پیدایش این میکروب امری اتفاقی و روندی تصادفی نبود، بلکه حاصل برنامه ریزی عظیم فکری، فرهنگی، استراتژیکی و اقتصادی بود که زمینه را برای «کاشت» این میکروب در قلب جهان اسلام فراهم کرد. رهایی قلب از این میکروب به زدایش آن از بدن بسته است. آزادسازی فلسطین یعنی آزادسازی جهان و آزادسازی امت و رهانیدن جهانیان از یوغ تباهی و استبداد و گردنکشی است. در قرآن کریم جز به بنی اسراییل که در زمان نزول کتاب الهی، اقلیتی بیش نبودند، به هیچ قوم دیگری اینچنین توجه نشده است. نه رومیان، نه ایرانیان و نه ملتهای دیگر که در آن روزگار همچون بنی اسراییل حضور داشتند، اینسان در قرآن کریم مورد اهتمام و توجه قرار نگرفتند. چه خدای متعال از خطر این قوم برآینده بشریت و اسلام آگاه بود. مسأله یهودیت آنچنانکه در قرآن کریم بدان پراخته شده در هیچ کتابی مورد بسط و اهتمام واقع نشده است و روی همین اصل، شگفت نیست که تجدد خواهان بزرگی که خداوند در این امت فرستاده است، چون شیخ حسن البناء، مولانا مودودی و امام راحل آیت الله خمینی به این مسأله بپردازند.

توجه آنان به این مسأله حاصل آگاهی و درکشان از کتاب الهی و مسأله تضاد و کشمکش جهانی بود. تا جائیکه پژوهشگر در اندیشه امام در می یابد که توجه خاص امام به مسأله فلسطین جدای از سایر مسائل اسلامی و جهانی و مسائل منطقه ای در ایران نبوده است. و به همین علت هنگامی که وی از شاه سخن می گوید، رشته سخن را به اسراییل پیوند می دهد و آنگاه که از فساد اقتصادی بحثی به میان می آورد آن را به ترفندهای یهود و نظام اقتصادی جهانی ارتباط

می دهد و زمانیکه از فساد اخلاق، در ایران انتقاد می کند آن را ناشی از شیوه های غیر اخلاقی یهودیان در جهان می داند.

در واقع ما با بحران اقتصادی بزرگی روبرو هستیم. یهودیان روز به روز قوی تر و امت اسلامی روز به روز ضعیف تر می شود و من در تاریخ ندیده ام که یهودیان در مرحله ای از مراحل تاریخ خود به توان و قدرتی که امروزه بدان دست یافته اند، رسیده باشند، تا آنجا که امروزه ناوگانها و تبلیغات جهانی و اقتصاد دنیا را به حرکت در می آورند و به تعبیر قرآن «وجعلنا کم اکثر نفیراً» واقعاً امروزه ملتی نیست که از چنان قدرت بسیج برخوردار باشد، که اگر بسمتی روی آورد، بتواند تمامی جهان را به دنبال خود بکشاند آنچنانکه بنی اسراییل امروزه از چنین قدرتی برخوردارند. بدون تردید این گردنکشی از یک سو و این سستی و ضعف رژیم های عربی و اسلامی از سوی دیگر، به همان اندازه که نشانه خطر است، در عین حال فال نیک نیز در بردارد. فال نیک از این جهت که امروزه یهودیان بطور شبه مطلق، خواسته هایشان را بر امت ما تحمیل می کنند، همچنین اغلب رژیمها و احزاب ما بنحوی از اسراییل شکست خورده روز به روز از هم پاشیده می شوند که این امر نوید بخش و هموار کننده راه جایگزین اسلامی است.

ای برادران! مبلغان !مجاهدان!... امروزه مسأله فلسطین از طرفی با مسأله یهود ـ در کلیّت آن ـ در ارتباط است. کالبد اسلامی و کالبد جهانی امروزه بیمار است. به هر سو بنگریم تجزیه را می بینیم که علت اصلی زایش طرح صهیونیستی است. لذا با این رژیم های پوسیده ای که آنها را حکومت می نامیم و پرچم های آنها را برمی افرازیم ـ و شاید در مقال آنها با کرنش و تعظیم سر بر زمین بساییم ـ با این رژیمها که نشانه ضعف ومایه سرافکندگی ما هستند، نمی توان از آزادسازی فلسطین سخن به میان آورد. چگونه می توانیم با رژیم های سرکوبگر و انسانی در هم کوفته و از هم پاشیده با این غول بی شاخ و دم که تجسم واقعی یهودیگری است، به مقابله برخیزیم؟!

چگونه می توانیم بدون آزادسازی «امت اسلامی» از آزادسازی فلسطین سخنی به میان آوریم؟! بدین جهت امام راحل به مسأله مردم و حضور مردم در صحنه و بازگشت آگاهی مردمی بها می داد، به این مسأله بسیار اهمیت می داد که این امر

از مسأله رویارویی با یهوایان جدا نبود، زیرا ما با ارتش های کلاسیک و یا با رژیم های کنونی نمی توانیم به مقابله با یهودیان برخیزیم. جلوی یهودیان را نخواهیم گرفت مگر با امتی بسیج شده که انسان در آن کرامت و ایمان و آگاهی خود را باز یافته و در میهن خود «آزاد» باشد و بر حکومت خود نظارت داشته و در اندیشه اش مستقل باشد، کرامت و حقوق او مصون شده باشد.

امروزه ما با چه حقی و با چه توجیه حقوقی و یا فلسفی می توانیم ادعا کنیم که مثلا ما می توانیم نظامی بهتر از اسراییل ایجاد کنیم؟!. واقعیت این است که یهودیان در داخل اسراییل از چنان حقوقی برخوردارند که هیچ شهروندی در هیچ کشور عربی از آن برخوردار نیست و تقریباً هیچیک از اعضای احزاب در کشورهای عربی از آن برخوردار نیستند، پس چگونه ما می توانیم بر اساس سنت خداوند متعال نظامی را با نظامی بدتر از آن شکست بدهیم؟، هرگز نظام اسراییلی را با نظام هایی کوچکتر از آن شکست نخواهیم داد زیرا این نظامها در آزادی و دمکراسی و حفظ کرامت انسانی شهروند خود به پای آن نمی رسند و گرنه سنت الهی تغییرناپذیر است: «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر انّ الارض یرثها عبادی الصالحین»: و ما در زبور ـ پس از تورات ـ نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.

یهودیان امروزه در روابط خود با یکدیگر از ما مسلمانان پیشی گرفته اند، پس چگونه به ذهن ما خطور می کند که ما قادریم با احزابی دیکتاتور مآب و رژیم های خودکامه و اوضاعی نابسامان اسراییل را از پای در آوریم در حالیکه شهروند اسراییل از چنان حقوق و کرامتی برخوردار است که تقریباً همه شهروند در جهان اسلام از آن محروم می باشند؟ چند پارلمان در جهان اسلام داریم که با کنیست اسراییل که افراطیون دست راستی و افراطیون چپ گرا را در خود جای داده، شباهت داشته باشد؟! کجایند پارلمان های ما در جهان اسلام؟! امروز امت ما دچار کشتار و استبداد است! پس نباید خویشتن را فریب دهیم که با شهروندی در هم کوفته و با رژیم های خود کامه می توانیم فلسطین را آزاد کنیم و حق خود را باز پس بگیریم.

آن نظامی که در روزگار اصحاب گرامی پیامبر و نظامی که پس از آن فلسطین را آزاد کرد بمراتب از نظام رومیان پیشرفته تر بود در حالیکه رژیمها و احزاب، که

امروز داعیه آزادسازی فلسطین را دارند، همگی الگوئی بدتر از الگوی اسراییلی در روابط خود با شهروندان ارائه می دهند. اکنون چه باید کرد؟ آیا بایستی مسأله فلسطین را کنار گذارده و هر کسی بدنبال پاکسازی محدوده اش برود؟ پاکسازی فکری و پاکسازی گناهان و مبارزه با استبداد در خانه اش؟
ما در «تونس» در حالیکه از سرکوب رنج می بریم و شهروندانی در جنبش ما شکنجه می شوند و کشته می شوند و حتی دولت عکس های آنان را به چاپ می رساند و بر آنها تحقیر و شکنجه روا می داد و سپس جنازه آنها را دفن می کند و بعد شکنجه و قتل را تکذیب می کند، چگونه می توانیم در امر آزادسازی فلسطین شرکت کنیم؟.
اکنون، آیا این بدان معناست که هر یک از ما فقط به اوضاع داخلی و اصلاح امور اقتصادی و سیاسی خود بپردازد؟! چون مشکل اساسی این است مسلمانی که در کشورش آزاد نیست چگونه می تواند اوضاع را تحقیر دهد؟
نه! این بدان معنا نیست که امروز مسأله فلسطین را به حال خود واگذاریم و از برادران فلسطینی مان و از انتفاضه دست بکشیم و بگوئیم باید سالیان دراز منتظر بمانیم تا اینکه ما کشورهایمان را از استبداد پاکسازی کنیم و دمکراسی واقعی که در آن حقوق انسان محترم شمرده شود برقرار سازیم! هدف من اینست که بگوئیم هیچگونه شبهه ای نداشته باشیم که فلسطین هرگز آزاد نخواهد شد مگر اینکه، مسلمانان الگوهائی پیشرفته تر از الگوی غربی ـ اسراییل یک الگوی غربیست ـ ارائه دهیم. انسان در غرب نسبت به انسان در جهان اسلام از کرامت بیشتری برخوردار است. ما نمی توانیم با این اوضاع از هم پاشیده از مبارزه با آمریکا و یهودیان وغرب سخن بگوییم.
منظور من این نیست که از مسأله فلسطین دست بکشیم، اینک آشکارا روشن شده است که وجود یهود در قلب ما تجسم عینی بیماری های ماست نمی توانیم بیماری قلب را درمان کنیم مگر اینکه بر اختاپوس صهیونیستی ضربه وارد کنیم. چه صهیونیسم یک اختاپوس در سرتاسر جهان است. اسراییل یک سازمان عمده برای گسترش استبداد در جهان است.
آنگاه که با عقب ماندگی و تجزیه و فساد اخلاق و وارفتگی می ستیزیم بایستی این امر در ارتباط تنگاتنگ با مسأله فلسطین و مقاومت با اختاپوس یهودی باشد

که عامل تباهی و فساد و توزیع مواد مخدر در میان تمامی امت اسلامی است. بهرحال این آگاهی بسیار ضروریست، و تا مسأله حکومت، مسأله مشروعیت را حل نکنیم اگر روابط انسانی از خانواده و مدرسه گرفته تا اداره و دولت را از خودکامگی پاک نکنیم و نظام شورا و دمکراسی را ـ در عمل نه در حرف ـ پی ریزی نکنیم، امیدی به آزادسازی فلسطین نیست اگر کرامت و آزادی شهروندان تحقق نیابد حضور مردم غیر ممکن خواهد بود و چنانچه حضور مردمی هماهنگ و سازمان یافته ای در بین نباشد آزادسازی فلسطین نیز در بین نخواهد بود. مثلا در دوران ناصریسم یک حضور مردمی بسیار گسترده دیده می شود، ولی این حضور احساساتی و عاطفی و از اصالت فکری و نظم سازمانی بی بهره بود. نهادهای دمکراتیک که ملت از خلال آن خواسته اش را مطرح سازد و بتواند بر حکومت فشار آورد و بر آن مسلط باشد، موجود نبود. بنابراین، ای برادران، من هنگامی که حضور مردمی را در یکی از کشورهای اسلامی می بینم، به همان اندازه که خوشحال می شوم، در انگیزه های آن، مادامیکه به مسأله شورا و مسأله دمکراسی بها داده نشده و ارگانهایی برای دفاع از کرامت انسانی بوجود نیامده باشد، دچار شک و تردید می شوم.

در انقلاب الجزایر یک میلیون و نیم شهید شدند، اما پس از آن دیدیم که غرب آنچه از اندیشه و فرهنگ و شیوه حکومت در الجزایر از دست داده بود، باز پس گرفت. آیا ما تا ابد باید درد و رنج بکشیم، می بینیم انقلابهایی که هنوز یکی دو دهه از عمر آن نگذشته غرب توانسته است آنچه از کف داده باز پس گیرد چرا اینهمه حضور مردمی و خون میلیونها شهید از دست می روند؟ زیرا اغلب حرکتها و انقلابهای ما احساساتی و عاطفی است و از اصالت فکری و تشکیل و سازماندهی برخوردار نیست زیرا نهادهایی برای حمایت انسان و نظارت بر دولت و رام کردن آن و مسلط کردن مردم بر آن موجود نیست. دوست داشتم که بیش از این در این باره صحبت کنم ولی گویا مدت سخن من به پایان نزدیک می شود! لذا سخنم را به پایان می برم و می گویم: در راه آزادسازی فلسطین بایستی آگاهی، کرامت، آزادی، وحدت و عدالت را باز پس گیریم در حالیکه چشمهایمان به فلسطین می نگرد، در تمامی این جبهه ها نبرد و مقاومت می کنیم. وجود اسراییل از یک سو مایه اندوه است و از سویی دیگر مفید است تا آنجا که شاید بتوان گفت اگر اسراییل نبود، بایستی آنرا ایجاد می کردیم تا به

پهلوی ما مهمیز بزند، تا عاملی برانگیزنده برای دفاع از کرامت و دین نزد ملتهایمان باشد!.
وجود صهیونیسم برای داشتن همت بلند و تشویق ما به قیام وحدت ضروریست، این یک ذره بین! برای کشف بیماریهای ماست مادامیکه میکروب اسراییل و خنجر اسراییل در قلب است هیچکس و هیچ دولت و هیچ پارلمانی و هیچ مؤسسه ای حق ندارد، به چیزی افتخار کند.
بنابراین یک پارامتر برای پیشرفت ما وجود دارد هر قدر که فلسطین را آزاد کنیم به همان اندازه به سوی وحدت، قیام، کرامت به پیش خواهیم رفت و به همان اندازه که به کرامت، آزادی و دمکراسی دست یابیم به فلسطین نزدیک می شویم. بدین ترتیب می توانیم به سنگرنشینان خط مقدم جبهه نبرد علیه صهیونیسم بگوئیم که یهودیت اختاپوسی است که در سرتاسر جهان گسترده است، لذا بایستی نبرد علیه یهودیان نه به عنوان تاکتیک بلکه به عنوان یک استراتژی ادامه یابد و با یهودیان به عنوان عنصر فسادانگیز و شرارت زا در تمدن، خانواده، دین واخلاق مبارزه کنیم و بایستی نبرد ما در سطح جهان، زمینه های فکری، اقتصادی و سیاسی را در برگیرد، بایستی از سنگرنشینان خط مقدم جبهه باشیم.
ای سنگر نشینان خط اول جبهه! ما به سوی شما رهسپاریم و عهد می بندیم که روابطمان با جهان را از خلال مسأله فلسطین پی افکنیم. بایستی مسأله غلسطین را در زندگی و آموزش کودکانمان عمق ببخشیم .بایستی با هر گونه امتیاز دهی مخالفت بورزیم، زیرا هر گونه سازش با یهودیان و یا غرب در چارچوب پایبندی های یکجانبه که به سود آنهاست، چیزی جز تثبیت شکست برای ما به ارمغان نخواهد آورد. نه مذاکره نه سازش! فقط جهاد! که بواسطه آن نمی توانیم موازنه نیروها را در جهان به نفع خود تعدیل کنیم.
هرگونه سخن از مذاکره و گفتگو خیانت است و هر گونه ادعای آزادسازی، بیهوده است و تا رستاخیزی اسلامی برای آزادسازی فلسطین بوجود نیاوریم که تمامی امت و احزاب و کشورها و هر آنکه داعیه دفاع از فلسطین را دارد در آن سهیم شود، پیروز نخواهیم شد.
باید همه امت اسلامی در امر آزادسازی فلسطین فعالانه شرکت کند و غیر از این راه دیگری نیست.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

# مرکزیت مسأله فلسطین

نخستین کنفرانس اسلامی درباره فلسطین، در دیماه ۱۳۶۹، در «دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی» در تهران برگزار گردید... و شیخ «راشد الغنوشی» رهبر حرکت اسلامی تونس از جمله شخصیت های برجسته اسلامی بود که در آن شرکت داشت و بحثی راهم برای حضار ارائه کرد که ترجمه آن، در همین کتاب آمده است.
راشد الغنوشی، پس از مراجعت، در گفتگویی با هفته نامه «العقیده» چاپ الجزائر، شرکت کرد و حقایقی را درباره فلسطین و کنفرانس اسلامی تهران، بیان داشت که ترجمه آنرا می خوانید.
متن این گفتگو در شماره ۳۲ هفته نامه «العقیده» مورخ آوریل ۱۹۹۱م، درج شده است:

*** اگر ممکن است ضمن معرفی «حرکت نهضت» درباره سمت گیریها و هدفهای آن توضیحاتی بیان کنید؟**

ج: حرکت نهضت اسلامی که من افتخار نمایندگی آنرا دارم، یک جنبش اسلامی جدیدی نیست، بلکه تداوم دهنده راه «جماعت اسلامی» است که دهه هفتاد بوجود آمد و در دهه هشتاد به نام «گرایش اسلامی» به فعالیت پرداخت و از دو سال پیش همگام با تحولات سیاسی کشور اعلام موجودیت نمود البته ضرورت، ایجاب می کرد که «حرکت نهضت» میان خود و واقعیتهای در حال تغییر با تکیه بر اصول اسلامی، همآهنگی بوجود بیاورد .این حرکت یک جنبش فرهنگی است که مسلمانان را به بازیابی مفاهیم و بازسازی حیات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بر اساس اصول اسلامی فرا می خواند. جنبش از این جهت یکی از حرکت های معاصر اسلامی بشمار می رود که مسلمانان را به ایجاد جامعه اسلامی بر اساس اصول اسلام دعوت می کند. با گذشت قریب بیست سال که از تاریخ واقعی حرکت می گذرد، شرایط کنونی حاکی از آن است که «النهضة» نخستین نیروی سیاسی کشور محسوب می شود. و اگر کشور ما با دمکراسی ـ حتی به مفهوم غربی آن ـ اداره می شد حرکت نهضت امروز حاکمیت را بدست گرفته بود. ولی حاکمیت کنونی کشور ما همانند بسیاری از زمامداران کشورهای اسلامی فقط داعیه نوگرایی و پیروی از نظام دمکراسی غرب را دارند.

در کشور ما قانون احزاب وجود دارد و نظام چند حزبی به رسمیت شناخته شده و سیستم پارلمانی با نهادهای مربوطه که ظاهراً باید «انتخابی» باشند، وجود دارند. ولی در عمل بجز ظاهر سازی از دمکراسی غربی هم خبری نیست.

در کشور ما هفت حزب وجود دارد ولی این تعدد احزاب یک صحنه سازی است و در واقع نظام سیاسی کشور بر اساس تک حزبی استوار است. حزبی که بورقیبه آنرا پی ریزی کرد که در حقیقت یک حزب لائیک می باشد که در آن سانترالیسم سیاسی (مرکزیت حاکمیت، مرکزیت حزب در رابطه با احزاب دیگر) بشدّت اعمال می شود.

البته این حزب زیر فشار دانشجویان، اتحادیه های کارگری و گروههای مردمی مجبور شد که امتیازاتی بدهد ولی این امتیازات اکنون ظاهری بوده است. بدین جهت نظام فقط احزاب کوچک را به رسمیت شناخت تا در انتخابات با یک رقیب واقعی روبرو نشود. و متأسفانه حرکت نهضت بعنوان آلترناتیو واقعی در سطح مردمی، فرهنگی و فکری چه در دوران «بورقیبه» دیکتاتور اسبق و چه در عصر زمامداری جانشین وی «بن علی» هنوز به رسمیت شناخته نشده است. با این همه، جنبش تمامی تلاش خود را برای دور نگه داشتن کشور از خطر درگیری و رویارویی مبذول می دارد.

حزب حاکم بر جنبش تحمیل کرده است که در شرایط غیرعادی به رشد خود ادامه دهد. کشور امروزه شاهد رویاروئیها و درگیریهای دامنه دار میان ملت تونس و رژیم حاکم است، رژیمی که با آرمانهای جوانان در نیل به آزادی و هویت عربی اسلامی و با خواست کارگران و روشنفکران در دستیابی به عدالت اجتماعی مخالفت می‌ورزد و لجوجانه سد راه پیشرفت و ترقی کشور می شود تا جائیکه هم اکنون رژیم حتی در مقایسه با رژیم های منطقه، یک رژیم عقب افتاده به شمار می آید.

البته تونس همواره در راه تحول است و جنبش «نهضت» نمایانگر مهمترین عوامل تحول در کشور است و فعالترین حرکت مردمی و ایدئولوژیکی بشمار می رود که برای ایجاد تحول و برقراری شوری و دمکراسی و بازسازی زندگی بر اساس فرهنگ اسلامی، نیروها را بسیج کرده است.

***به نظر شما چرا «بن علی» تاکنون به سمت گشودن باب گفتگو با «حرکت نهضت» گامی برنداشته است تا این جنبش نیز همچون دیگر احزاب از روند اصلاحات «دمکراتیک» که اخیراً نظام تونس آنرا اعلام کرده، بهره مند شود؟**

ج: گمان می کنم اطرافیان «بن علی»، بویژه باند حزب «الدستور» و گروهکهای فرصت طلب چپگرا که او را احاطه کرده اند بعلاوه تبلیغات جهانی وی را از اسلام و از جنبش اسلامی می ترساند و به او القا می کنند که شناسایی جنبش نهضت بمعنای شتاب بخشیدن به روند قبضه کردن قدرت توسط این جنبش است از این رو، او می خواهد حیات و بازی سیاسی را در چارچوبی بسیار تنگ محدود و مهار کند.

این است وضعیت کنونی حزب حاکم، حزبی که سالخورده و پشت خمیده است. اما بن علی قوانین را بدلخواه خود تغییر می دهد بگونه ای که تنها احزاب قدیمی یا احزاب کوچک که توان رقابت را ندارند وارد صحنه شوند.

*** مدتی پیش، نظام خبر بازداشت گروهی را اعلام کرد که گفته شد وابسته به جنبش نهضت و دارای سلاح و مواد منفجره بودند.... آیا این خبر صحیح است؟... آیا جنبش نهضت اسلامی در مبارزه علیه نظام می خواهد دست به خشونت بزند؟**

ج: تاکنون ثابت نشده که جنبش به خشونت متوسل شده باشد. تاکنون جنبش گرایش اسلامی، با توجه به اوضاع و شرایط کشور، شیوه های دگرگونی سیاسی را دنبال می کند. ولی این اتهام همچنان بر جنبش وارد می شود.

البته اتهام توسل به خشونت بر احزاب دیگر چه احزاب چپگرا یا ملی گرا در دوران بورقیبه یا دوران بن علی همواره یک چماق و حربه بوده و برای سرکوب مورد استفاده قرار گرفته است.

بنابراین رژیم، هر جنبش مخالف را در تونس تعقیب می نماید. نظام برای محاصره و مخدوش کردن اعتبار هر مخالفت جدی، راهی جز متهم کردن آن به خشونت پیش رو ندارد. رویدادهای خشونت آمیز وجود دارد این درست است، لیکن جنبش نهضت اسلامی مسؤول این خشونتها نیست بلکه مسؤولیت آن به عهده خود دولت و حاکمیت تک حزبی کنونی است. و در واقع واکنش غیرارادی ناشی از مسدود شدن عرصه های سیاسی است این خشونت ها پیامد طبیعی تروریسم و خشونتی است که نظام حاکم با تمام نهادهای وابسته اش بر حرکت مردم اعمال می کند گمان می کنم اگر این خفقان سیاسی و این خشونتی که

حزب «الدستور» بدان دست می یازد، تداوم یابد، سرانجام روند خشونت در جامعه گسترش یابد و طرفداران بسیاری را به سوی خود جذب کند!

«حرکت نهضت» تاکنون برای خشونت برنامه ریزی نکرده است لیکن فشارهای وارده بر مردم باعث می شود، هر از گاهی حرکتهایی غیرارادی از سوی جوانان سربزند که به خشونت می انجامد.

***در اواخر دوران زمامدای بورقیبه پیش بینی می شد جنبشهای اسلامی در تونس به قدرت برسند، ولی سیر تحولات در آن هنگام باعث از دست رفتن این فرصت شد. این مسأله را چگون تحلیل می کنید؟**

ج: در واپسین روزهای زمامداری بورقیبه، وی دچار جنون شده بود. تونس مدتی طولانی از سوی مردی دیوانه رهبری شد که کشور را به بن بست سیاسی کشاند. او مصمم شده بود کلیه حرکتهای سیاسی را دور نگاه دارد و تمامی تلاش و قدرت سرکوب خود را بر ضد گرایش اسلامی آن زمان (جنبش النهضۀ کنونی) بکار گیرد. و روی همین اصل بود که مبارزه ای سهمگین و خونینی، نه تنها برضد حرکت نهضت، بلکه علیه اسلام و مسلمانان براه انداخت و مدت هشت ماه سرکوب سرتاسر کشور را فرا گرفت و کشور به صحنه تظاهرات و بیدادگریها و شکنجه ها و تیرباران ها و تیراندازی ها مبدل گردید تا جائیکه کشور در آستانه ورود به جنگ داخلی تمام عیار قرار گرفت. روزی که او تصمیم گرفت رهبر جنبش نهضت را به چوبه اعدام بسپارد و برای اجرای این حکم تنها یکی دو روز باقی مانده بود گروهی از جوانان مسلمان در نیروهای مسلح و پلیس و گارد تصمیم گرفتند برای نجات کشور از جنگ خانگی اقدام کنند، ولی پیش از آن که آنها دست به اقدامی بزنند «بن علی» بورقیبه را بر کنار نمود و خود بر جای او تکیه زد. البته این گروه از جوانان مسلمان در نیروهای مسلح به کار خود ادامه دادند، زیرا هدف آنان تنها برکناری بورقیبه نبود. زمانیکه بن علی به این امر پی برد آنان را روانه زندان کرده و انواع شکنجه ها را علیه آنها به کار گرفت بطوری که «سروان متهبوری» زیر شکنجه شهید شد، و دیگران مدتی در زندان ماندند و بعدها شغل خود را هم از دست دادند، بلکه بسیای از آنان هنگام رهایی از زندان دچار انواع معلولیت ها شده بودند.

***آیا چنین چیزی ممکن است تکرار شود؟**

ج: من فکر می کنم حرکت جامعه بآسانی قابل کنترل نیست.

*** بی شک می دانید که «میلود بن ناجح نوقه» یک فرد تونسی از قهرمانان عملیات کایت ها علیه اسراییل بود، واکنش تونس در سطح رسمی و مردمی در قبال این عملیات چگونه بود؟**

ج: ما نمی گوئیم که با مبارزات امت اسلام و ملت فلسطین ابراز همدردی می کنیم، بلکه اصولا مبارزه مان در تونس را پیش درآمد نبرد بزرگ در فلسطین می دانیم. اینک تونسی ها چه از داخل جنبش نهضت یا خارج از آن در این نبرد بزرگ سهیم شوند مایه افتخار و سرافرازی ماست. ما جوانان اسلام و جوانان تونس را تشویق می کنیم که در این جهاد به هر طریق و بطور گسترده شرکت جویند.

البته ما نظام تونس را بخاطر جلوگیری از مشارکت جوانان تونس در نبرد بزرگ اسلام و در نبرد رهایی بخش در همه جا محکوم می دانیم.

*** مقاومت اسلامی و ملی در جنوب لبنان به مبارزه علیه دشمن صهیونیستی ادامه می دهد. بطور کلی برخورد ملت تونس با جهاد ملت لبنان چگونه است؟**

ج: جهاد اسلامی در لبنان افتخاری بزرگ و صفحه ای درخشان در جهاد اسلامی معاصر است. پس از آنکه ضعف و خیانت و سازش رژیم های عربی با صهیونیست ها ثابت شد و با بزرگ نمایی دشمن صهیونیستی و مبدل شدن آن به یک غول و قدرتی شکست ناپذیر و پس از رواج «قهرمان بازیهای» صلح طلبان به شیوه سادات و جانشینانش و گسترش این روش، ملتی کوچک بپا خواست و ملت لبنان پرچم مبارزه اسلامی برضد نیروهای بین المللی بیگانه را برافراشت.

پس مبارزه مردم لبنان افتخار و شرف برای همه امت است که قدرت اسلام را نشان داد و مردم تونس این مبارزه را بخش از نبرد مردم فلسطین می دانند و فرقی میان نبرد با صهیونیست ها در فلسطین اشغالی یا در سرزمین لبنان نیستند...

این افتخار بزرگی برای لبنان و اسلام در لبنان است که امروز تنها راه باقیمانده برای مبارزه با دشمن صهیونیستی، در لبنان است و هر مسلمان مجاهدی در جهان، برای ادامه جهاد مقدس، جز لبنان راه دیگر سراغ ندارد، چون متأسفانه مرزهای بزرگترا!، همه بر روی آنها بسته شده است.

من به مردم لبنان درود می فرستم .من بر مجاهدین این سرزمین بظاهر کوچک که در واقعیت جهادی و انسانی، اسلامی و استشهادی، از دیگر سرزمین ها بزرگتر است، تبریک می گویم و خالصانه می خواهم که به این نبرد ادامه دهند تا بلکه مرزهای بزرگتر باز شود و البته می دانیم همه مصیبت هایی که در سالیان اخیر نصیب لبنان شده، ناشی از نیرنگ عربی و توطئه جهانی، برای بستن این تنها راه باقیمانده برای نبرد است تا کل سازمان های عربی را بعنوان دژی استوار، برای حفظ و نگهبانی «اسراییل» مبدل سازند.

*** انتفاضه فلسطین وارد چهارمین سال شده است... جایگاه انقلاب اسلامی فلسطین در سیاست گذاریهای نهضت اسلامی در تونس کدام است و به نظر شما کدام راهها و شیوه ها برای پشتیبانی و تعمیم آن کارآیی بیشتری دارد؟**

ج: گزافه نیست اگر بگوئیم شعار مرکزیت مسأله فلسطین شعاری بود که برای نخستین بار در آغاز دهه هشتاد از زندان «الناظور» آنرا سردادیم و در پاره ای کتاب ها که در آن زمان با نام های مستعار منتشر کردیم آنرا مطرح ساختیم، البته این تنها یک شعار نبود، بلکه درک اهمیت مسأله فلسطین در زمینه حرکت آزادسازی امت اسلامی و حتی می توان گفت رهانیدن جهان از سلطه طاغوت بین المللی.... اتحاد آمریکایی ـ یهودی... اتحاد استکبار جهانی علیه امت اسلامی بود.

پس نبرد فلسطین علیه رژیم صهیونیستی، که نماینده استعمار غربی است، جوهر و محور جنبش رهایی بخش جهانی است، و ما به اهمیت انتفاضه و معانی آن، نه تنها در رابطه با فلسطین و عربها، که در رابطه به همه بشریت، کاملا آگاهیم.

آزادی فلسطین آزادی بشریت از سلطه مفسدین روی زمین و در رأس آنان صهیونیست ها که خواستار گسترش تباهی، نابودی ایمان و خانواده و مفاهیم اخلاقی و هنر ارزش دار و تبدیل بشر به گله ای هستند که تنها به راهبری هوسها و تازیانه ها گردن نهند!

ریشه کنی این جرثومه فساد در فلسطین و یا ضربه آوردن بر آن، ریشه کنی بیماری سختی است که تن همه جهانیان را آزار می دهد. چه انقلابی شکوهمندتر و چه تلاشی بزرگتر و چه جوهری والاتر از آزادی فلسطین؟چه وظیفه ای مقدس تر از این؟

چنانچه از مقوله میزان آگاهی مردم تونس پیرامون این مسأله صرف نظر کنیم، این سؤال پیش می آید که مشارکت عملی ما در تلاش برای آزادسازی فلسطین چه بوده است؟ می گویم مشارکت ما بسیار ناچیز بوده است زیرا رژیم های وابسته دست و پای ما را بسته اند... در بسیاری از مناطق دست و پا جنبش اسلام از سوی نظام جهانی بسته است بواسطه مزدوران و سرسپردگانی که قدرت تحرک را از آن سلب کرده و با کشمکش های منطقه ای و محلی آن را سرگرم می کنند. امروزه کوشش های حرکت اسلامی بر دفاع از موجودیت خود متمرکز گشته است در چنین شرایطی چگونه می تواند به نبرد بزرگ بپردازد؟ اما بهرحال این آگاهی که نبرد محلی ما تنها مقدمه مشارکت در نبرد سرنوشت ساز امت (نبرد فلسطین) است، جای شک و تردید ندارد.

*** نشانه ها و معانی انتفاضه در فرجام ستیز علیه دشمن صهیونیستی در فلسطین را چگونه می بینید؟**

ج: خدا را شکر که این نوزاد خجسته، امت را به عهد نوینی، همراه با عزت و شکوه، نوید داد. امت را مژده داد که اداره سرنوشتش روزی به خود وی باز خواهد گشت!... مژده داد به اینکه روزگار قیمومیت سپری شده و روزگار ملتها و توده ها و ایمان پدید آمده... و رهبری امت و اداره امور حیاتی و بزرگ میهن در دست مزدوران و پیروان غرب نخواهد ماند... و مسائل میهن در دست شکست پذیران و سازشگران نخواهد ماند و کمپ دیوید، آنچنانکه شکست گرایان وعده دادند، سرنوشت نهایی امت نخواهد بود. انتفاضه فرخنده، این مفاهیم را به ارمغان آورده است. انتفاضه ای که این روزها چهار ساله می شود و در کوچه ها و خیابانهای فلسطین برافروخته می شود و در درون میدان خود روز بروز پیروزیهای بیشتری بدست می آورد و دشمن را ـ که می گفتند ارتش شکست ناپذیری دارد ـ هراسان کرده است. این ارتش همان ارتشی است که امروزه حسنی مبارک و دیگر شکست گرایان که گاهی نام های انقلابی و نام اسلام را هم یدک می کشند، مانند یاران شکست گرای حضرت موسی که می گفتند «لاطاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده» ـ ما با جالوت و سربازانش نمی توانیم نبرد کنیم ـ درباره آن می گویند: «لاطاقة لنا الیوم باسراییل و آمریکا...»! ـ ما امروز با اسراییل و آمریکا نمی توانیم به ستیز برخیزیم! ـ ولی نوباوگان فلسطینی، فرزندان

سنگپاره، زنان، پیران، جوانان فلسطینی، هم چنانکه یاران مومن موسی، گفتند: «ادخلوا علیهم الباب، فاذا دخلتموه فانکم غالبون و علی الله توکلوا أن کنتم مؤمنین» (بر آنها درآئید، چه، آنگاه که بر آنها درآمدید پیروزید و، اگر مؤمن باشید، خدا را یار و پناه خود بدانید) امروز هم فلسطینیان، مانند یاران محمد(ص)، هنگامیکه آنها را برای نبرد آماده می کرد و گفتند: «لانقول لک کما قال بنی اسراییل اذهب و قاتل انت و ربک، بل نقول قاتل أنت و ربّک انّا معکم مقاتلون» (ــ ما، همانند بنی اسراییل، نمی گوییم تو و خدایت بروید با آنها بجنگید، بلکه ما می گوئیم تو و خداوند با آنها بجنگید و ما همراه شما بر آنها می تازیم !ــ).

ما به کودکان فلسطینی، قهرمانان امروز و فردا، به ژنرالهایی که ژنرالهای آمریکایی و مزدورانشان را شکستند، می گوئیم، ما سربازان شمائیم، بجنگید، نبرد کنید، همه امت پشتیبان شماست و سنگر شما را به یاری خدا خالی نخواهد کرد.

پس در واقع انتفاضه روزگاری نوین و صفحه ای درخشان در تاریخ ما است، و بلکه تاریخ نوینی برای امت ماست که در آن ملتها جایگاه خود را باز می یابند. پیر و جوان، زن و مرد جنگ افزار بدست دارند و این جنگ افزار، سنگ است و آنکس که بر دشمن سنگ انداخت، آشکار است که می تواند روزی هم گلوله شلیک کند.

اخگر این آتش بر همه جا فرو می پاشد و انتفاضه های دیگری بر می افروزد، و ترسناک تر از هر چیز برای شیاطین و مزدوران آنها... برای نظام های غربی و نظام جهانی!..... انتفاضه در درون فلسطین، تنها، نیست، و دشمنان هم از این می ترسند که اخگر این انتفاضه در همه جا بر سر آنها فرو ریزد!

پس شما ای قهرمانان سنگپاره! قهرمانان فردا! قهرمانان اسلام!... فرزندان قرآن در فلسطین، هستید و امانت امت، امانت آزادگان جهان را در دست دارید.

...سال گذشته در بازدیدی از آمریکا با برخی از استادان دانشگاهی درباره فرمانروایی یهود در آمریکا سخن گفتم. گفتم که شما آزادگان (!) آمریکا چه بهره ای می توانید به روند رهایی بدهید؟ یکی از آنها پاسخ شگفتی به من داد. او استاد دانشگاه بود گفت: ما آزادگان؟!. ما مستضعفین جامعه آمریکا هستیم ما شکست خوردگان ورشکسته، منتظر شماییم، ای اعراب و ای مسلمانها... ما بدان

امید زنده ایم که شما صهیونیسم را در کشور خودتان ریشه کن کنید... مصالح آمریکا را در همه جا مورد تهدید قرار دهید. اگر توانستید چنین بکنید، روند آزادی ما، آنگاه، در آمریکا آغاز خواهد شد. در واقع امید جهان به آزادی امت اسلام بسته است و شما در قلب این امت قرار دارید. البته به همان اندازه که نیرو دارید و به همان اندازه که بندها و زنجیرهای بیشتری را درون و بیرون امت اسلامی می شکنید و به همان اندازه که ایستادگی می کنید، جنبش اعتراض و شورش گری را علیه این رژیم، این هشت پای جهانی ـ زنده از نابودی انسان و خواهان تبدیل آن به گله ای به چوپانی ترس و هوس! ـ تشویق می کنید...

پس امید، در همه جا، به امت اسلام است و شما در قلب آن هستید پایدار بمانید که با پایداری شما هر روز نیروهای بیشتری برای پیکار آزاد می شوند و ارکان کفر و فساد فرو می ریزند و بندهای تازه ای از هم می گسلند. شما تنها امید جهان به رهایی هستید، رهایی از فرمان چماق و هوس!....

*** کنفرانس اسلامی فلسطین در تهران برگزار شد، این کنفرانس را چگونه ارزیابی می کنید و دستآوردهای آن در زمینه حرکت جهاد اسلامی و عربی علیه اشغالگران صهیونیست را چگونه می بینید؟**

ج: مایه افتخار من است که در کنفرانس اسلامی فلسطین شرکت داشتم و باعث بالندگی جمهوری اسلامی است که میزبانی و برگزاری این کنفرانس را بعهده داشت و آگاهانه تبعات و مسؤولیت میزبانی چنین کنفرانسی را پذیرفت... بدون تردید این کنفرانس در روز روشن و در سطح رسمی برگزار گردید و رسانه های همگانی رسمی رویدادهای کنفرانس را پخش کردند و مقام های رسمی در بالاترین سطح، در مراسم گشایش و پایان کنفرانس حضور یافتند، در این کنفرانس تنها اندیشمندان انقلابی شرکت کرده بودند. اما به تعبیر اسلامی ما شرکت کنندگان از هر گروه و مشرب فکری، رزمندگان و مجاهدینی طراز اول بودند که در صف مقدم مبارزه علیه طغیان بین المللی در زمینه فکری و عملی قرار دارند.

انعقاد کنفرانس حرکتهای جهادی بخاطر فلسطین رویداد بزرگی است، این امر دلالت بر این دارد که دست کم بخشی از امت اسلام به مرتبه ای از قدرت و رشد رسیده اند که چنین بار گرانی را بدوش کشند و آن مردان بزرگ، آن

مجاهدان و مبارزان از قشرهای مختلف را بطور رسمی به گردهمایی در وزارت امور خارجه فراخوانند، دلالت بزرگی در این امر نهفته است این بدان معناست که این که امت اسلام به گونه ای آزاد و قدرتمند گشته است که زمام امور خود را بدست گیرد، و از این پس دیگر گفته ها و دسته بندی کردن مجاهدان امت اسلام به دسته هایی که حقیقت آن برای ما روشن است، مسلمانان را نمی ترساند...

اینک امت اسلام مردان خود را به رسمیت می شناسد و به آنان بها می دهد...

و آنها را با ترازوی اسلام می سنجد و نه با ترازوی آمریکا. به عبارت دیگر اسلام ما روز به روز رو به رهایی از سلطه و نفوذ آمریکایی صهیونیستی می رود، اسلام آمریکایی این روزها دچار مصیبت بزرگ و ضعف شدید شده است و چه بسا این امر نمایانگر گونه ای از پاسخ و واکنش اسلامی در قبال ضربات خشنی است که نظام جهانی بر قلب امت ما فرود آورده است. زیرا قلب امت عرب در فلسطین و شبه جزیره عربستان و خلیج در معرض اشغال صهیونیستی ـ صلیبی قرار گرفته است، در ایران مجاهدان و قهرمانان مورد استقبال قرار می گیرند و باب تبادل نظر پیرامون مسائل امت در برابر آنان گشوده می شود تا پیرامون مسأله فلسطین و خلیج فارس ـ و دیگر مسائل گفتگو کنند و نظریات آنان از طریق رسانه های همگانی رسمی پخش شود و مردان طراز اول کشوری برای تبادل نظر در جمع آنان حضور می یابند.

این کنفرانس نه تنها واکنشی است بر بی پروایی های صهیونیستی در فلسطین، کشتارهای روزانه صهیونیست ها در فلسطین، و ضعف و سستی عربی که در اتحادیه عرب خود از نشان داد و مجوز اشغال سرزمین های اسلامی از طریق فتوای عربی ـ ملی! را تقدیم کرد، و نه تنها پاسخی است به کنفرانس مکه که در آن دهها روحانی درباری یا سیاستمداران کوته بین یا آنهاییکه در قبال وعده و وعید فتوای کمک طلبی از صلیبی ها را صادر کردند... بلکه با نگاهی دوباره به کنفرانس خواهید دید که این کنفرانس یک پاسخ و مبارزه طلبی بود برضدّ ضعفی که امّتمان در روی آوردن به آمریکائیها و یهودیان و سرسپردگانشان بدان مبتلا شد... اما رویدادهای کنفرانس چگونه بود؟ ممکن است گونه هایی از کوتاهی ها در آن مشاهد و یا ثبت کنیم....کنفرانس به عنوان یک کار بشری می تواند دارای

نواقصی هم باشد، ولی معانی از جزئیات مهم تر است، اگر وارد جزئیات شویم شاید اشکالاتی را ببینیم..... ولی مهمتر از این جزئیات معانی بزرگی است که در این لحظه تاریخی، کنفرانس نمایانگر آن بود...

پایان